START

REEL 54

National Preservation Program for Biomedical Literature:

Preservation of Persian and Arabic Medical Manuscripts

Funded in part by the
National Library of Medicine
and the
University of California at Los Angeles

(Contract Number N01-LM-9-3534)

October 1989 - September 1990

*Ms.
coll.
no.60
RARE

Persian medical manuscripts. -- ca. 1100-ca. 1900.
150 v. ; 15 x 8-38 x 24 cm.
Entire collection microfilmed as part of a National Library of Medicine preservation project: the preservation master negative is at NLM; the printing master negative is at the University of California's Southern Regional Library Facility; a positive copy is housed in the UCLA Biomedical Library's History Division.
Formerly a part of: Near Eastern manuscript collection, Dept. of Special Collections, University Library, University of Califonia, Los Angeles, and assigned accession no. 1117. Transferred to the History Division of the UCLA Biomedical Library in

CLU-M ejf 891113 CLUHsl SEE NEXT CRD

*Ms.
coll.
no.60
RARE

Persian medical manuscripts. ... ca. 1100-ca. 1900. (Card 2)
March, 1986.
Finding aids: Annotated and indexed list available in library: Richter-Bernburg, Lutz, Persian medical manuscripts at the University of California, Los Angeles : a descriptive catalogue (Malibu : Undena Publications, 1978)
1. Medicine, Arabic. 2. Manuscripts, Medical. I. University of California, Los Angeles. Louise M. Darling Biomedical Library. History and Special Collections Division. II. Series: Near Eastern manuscript collection ; no. 1117.

CLU-M ejf 891113 CLUHsl

Persian Medical Manuscript Collection

Ms. 54

(Richter-Bernburg No. 164)

Author: Moḥammad Mojīr

Title: ʿAino l-ḥayāt

(Richter-Bernburg No. 190)

Author: Anonymous

Title: [Farhang-e advīä]

(Richter-Bernburg No. 201)

Author: Anonymous

Title: [Alfāẓ-e advīă]

(Richter-Bernburg No. 200)

Author: Anonymous

Title: [Farhang-e advīă]

Last three items on interpretation of dreams and astrology, not catalogued in Richter-Bernburg.

125 fols., 215 x 120 mm

80/-

see p. 17

BLANK PAGE

BLANK PAGE

یا محمد

رب یسر بسم الله الرحمن الرحیم و تمم بالخیر

الحمد لله رب العالمین والصلوة علی رسوله محمد وآله اجمعین بعد آنکه حق جل
و تعالی همه طب در کلام مجید خویش فرمود کلوا واشربوا ولا تسرفوا
واین قدر حقیقت اگر مردمان بدین کار کنند بس بسنده باشد و هیچ
بطبیب محتاج نشوند چه اسراف و افراط بود اگر چه محبوب و مطبوع
باشد فاما در آخر دشمن طبیعت است پیغامبر صلی الله علیه وسلم فرموده
المعدة بیت الداء والحمیة رأس الدواء واعط کل جسد ما اعتاد و یعنی
معده خانه درد است و پرهیز داروها است و عادت کند هر کس
بدانچه عادت اوست و حکم عادت بر اختلاف هوا باید و طبایع
هم هست هر دیاری را هوایی است و خلق را غذایی عادت شده
اگر دیار دیگر غذا دیگر سازد و بر خلاف هوا مضر آید اگر کسی بیک
عادت هست که در سالی یک هوائی دارو میخورد و با فصد حجامت
دیگر … آن هوای رسد آن چیز هم چو فاقه نکند اگر در آن هوا
… شد در حدیث پیغامبر صلی الله علیه وسلم فرموده است …

التخوت بکثرة الطعام والشراب فان التخوت کالزرع اذا
کثر علیه الماء یعنی تخمه … مکنید بسیاری طعام و شراب بر خود
که دل بمیرد و بدان چنانکه زراعت چون آب بسیار شود بمیرد آب
و قال علیه السلام الاکل فوق الشبع یورث البرص یعنی خوردن از پس سیری برص آرد
پیغامبر صلوات الله علیه گفته است الجوع دواء کل داء یعنی گرسنگی
داروی همه دردهاست و از امیر المؤمنین علی رضی الله عنه آورده اند
که پرسید پسر خود امیر المؤمنین حسن رضی الله عنه گفتی ای پسر می باید
که این حکمت گفت کی … طب است پس امیر المؤمنین علی
رضی الله عنه بعد از آنکه … بیاموزم ترا چیزی که مستغنی باشی از طب
حسن گفت بلی گفت منشین بر طعام خوردن مگر بعد آنکه تو گرسنه
باشی و برخیز از طعام مگر آنگه ترا اشتها باقی بود و لقمه را
نیکو بخائی و بخواب مکش مگر در خلا یعنی در جای خالی چون این
چیزها بکار بندی بطب محتاج نباشی و آورده اند که هارون
رشید که خلیفه بود و چهار طبیب فارسی بود گفت ایشان را که هر یکی
از شما صفت کنید دارویی را که خوردن آن … هر یکی از
شما صفت … آن دارو … طبیب عراقی گفت … داروی
هلیله سیاه است و طبیب هندی گفت که دارو آب گرم است
و طبیب رومی گفت … داروی سپیدان سپید … است
و طبیب که … بود سوی ایشان نظر کرد خلیفه

و درین سخن بسیار آمده از کم (؟) و بستوده اند بدانکه آنچه قیام و دلالت لقمه
و جمیع منافع و مضرات بسیار است اما هر کاه که ازین زیادت و فضل این شود
موجب علت و مرض شود بسبب نفس که ... و ابن مسعود رضی الله عنه گفته است
اَصْلُ كُلِّ دَاءٍ اَلْبَرَدَةُ اَيِ التُّخَمَةُ یعنی بیخ جمله دردها و زحمتها ناگوار دیگر
مگر اصل است بیت فاقه ده رفیقند چندان لوت بیفته بکرد
علم جانب ... با همه حال استقامت با عتدال بهتر است چنانکه در لقب کلام
مجید بالا مذکور است و نظامی در خمسه خود گفته است رضی الله عنه
در یکی نکته ها نهفته است خدا آن نکته را با خلق گفته است تا آشام و
خوردنی کیست خواهی کم و بسیار با کار در ... ر ... بکذار که ...
نگهدار اعتدال است تمام است و در نقل است یقول الله تعالی یوم
یَا عِبَادِي مَا تَبِعْتُمْ آحَادُكُمْ فِي الدُّنْيَا فَقَالُوا ... بگوید باری تعالی
مر بندگان خود را ای بندگان من چه بود سبب ... شما در دنیا
طعام ناگوار ... بقراط حکیم گفته است کُلُّ كَثِيرٍ عَدُوُّ الطَّبِيعَةِ یعنی هر چیز
که بسیار است دشمن طبیعت است و این هر کل چیزها را اعتدال است
و قطرا این بچراغ ماند که قیام نور پلیته و چراغ از روغن است تا
که چراغ روغن با عتدال است روشنائی بر قرار است چون روغن بیشتر
اندازد هم از روغن نور چراغ کشته شود و در کتاب خلاصه انتقاد (؟)
آورده اند که بزرگی گفته است که من اختیار کردم چهار سخن را از آنکه
پرسیدم شش کرده را از شش چیز هر یک جواب گفتند از اطبا پرسیدم

که چه چیز است سبب سلامتی نفس گفتند کم خوردن و از حکما پرسیدم که علم و حکمت
از چه روی نماید و چشم حکمت در دل از چه چیز گشاید گفتند از گرسنگی و کم خوردن
و از عباد پرسیدم نافع تر چیزها در عبادت چیست که بلا و وسوسه کذارد بعد
گفتند گرسنگی و کم خوردن و از زهاد پرسیدم که کدام چیز قوی تر است در زهادت
گفتند از گرسنگی و کم خوردن و از علما پرسیدم که افضل چیزها جهت حفظ علم
چیست گفتند گرسنگی و کم خوردن و از ملوک پرسیدم بهتر چیزها کدام و طعام
چیست گفتند گرسنگی و کم خوردن چیست که خورده باشد بسیار ... بسیار خواری علما
عزیزان را ... بسیار خواری و هم باید که هر چیز که در آن مرض باشد از آن
دست بدارد گفته اند که هر که پرهیز کند همه عمر بر طبیب نرود و بیشتر کسی
به پرهیز ... از بی داروی ... بر طبیب ... همه ...
ماند که چه خوشتر آن سوار است هر طرفی که میخواهد میراند هر طرف که میخواهد
میرود و هر چیز که میخواهد میکند که آن قدرت ندارد و هم کارهای ...
خود تعالی بود الظن النفس بر درخت ... چنانچه پیغامبر صلی الله علیه
فرموده نَفْسُكَ مَطِيَّتُكَ فَارْفُقْ بِهَا یعنی نفس مرکب تو است چنانچه پیغامبر صلی الله
علیه و سلم نفس خود را در دنیا تعهد میکند و از ماکولات و مشروبات ...
باز میدارد و پرهیز میکند میداند اگر از آن چیزها بکار برد به بیماری صعب
عظیم سخت گرفتار گردد و بدارو ها رفت و تلخ خوردن مشغول شود
همچنان پرهیز نفسی بدنگوار است ... باید بسی باید که هم چنان نفس
خود را از گناه باز دارد و از هوا و نفس پرهیز کند و با دوای تلخ

توبه نفس تا بجوشاند و از طاعات استغفار بهر روز بسیار بوقت سحرگاه
بکار دارد تا نفس چنانکه امروز در دنیا سلامت است از عذاب خوبات
قیامت سلامت ماند و از تنها نباشد چنانکه ثنائی ذلک الله علیه
ترا ایزدان همیچو بود که در دنیا مخور باده ، ترا اثر حساب همچو بود که در عقبا
مخور حلوا ، ز بهر دین هکذا ازین حرام از گفته یزدان ، ولی از بهر تن مالی
حلال از گفته ترسا ، مرحبا تا آن برای حلاوت دنیای فانی که لذات
آن از کام تا حلق بیش نیست نعیم باقی را بباد ندهد حق تا گر قرار بیخ
و بلاء دنیا و عقاب عقبی نگزارد حق تعالی ما را و همه مسلمانان را در رضا
خویش آرد و از بلاء دنیا و عذاب آخرت و هواء نفس نگاه دارد
آمین رب العالمین دعاگو ضعیف حقیر محمد مجیر کره علی الله له و لوالدیه
علاجی چند از کتب معتبر و از اقوال حکما نیکو سپرده داروها مجرب و آسان
جمع کرد تا مسلمانان در معرفت حفظ آن را آید نوشد یک باب فهرست این در
آورده و کتاب را عین الحیات نام نهاد تا حیات زود دلخواه رسند ان شاء الله الکریم

فهرست ابواب باب اول در علاج درد سر و نیم سر و زکام و نزله
یعنی زکام السینه و دلبوسی سود و ریش و دراز شدن موی و دفع
ریش سوختن و برآمدن موی باب دوم در دیوانگی و ماخولیا
و دوران سر و صرع کابوس و شکستن باب سوم در علاج چشم
بینی و بوی کردن علت بینی باب چهارم در علاج درد چشم
باب پنجم در علاج درد گوش و دفع درد دندان باب ششم

در علاج

در علاج درد گوش و دفع درد دندان باب ششم
در علاج بجنکی دهن باب هفتم در علاج درد سینه باب هشتم در
علاج درد تپهای باب نهم در علاج سنبات که آنرا بهندوی شیت
گویند باب دهم در علاج باد برقان که آنرا در هندوی کنول
باد گویند باب یازدهم در علاج سرفه و سپرز باب دوازدهم در
علاج پر آمدن شکم و شکم جنبی باب سیزدهم در ضعف معده دهن
و علاجها بلغمیت باب چهاردهم در علاج درد شکم و علتها باب
پانزدهم در علاج استسقا و هضم طعام باب شانزدهم در علاج درد معده و دفع
خورده نقده خراطین باب هفدهم در علاج بجنکی و امانی فقیب باب
هجدهم در علاج سنگ مثانه و ریگ مثانه و دفع
و سلسل البول و سوزاک و بول کهنه در زنان و کودک در بستر باب
نوزدهم در علاج زحمت باسور و ناسور را در هندوی
باک گویند باب بیستم در حدوث علت عقیم و حمل که نگردد
عورت را زائیده فرزند نمی شود باب بیست و یکم در شناختن
منضج و در یافتن زحمت باب بیست و دوم در نقط تفاوت آنکه
باب بیست و سوم در علل شناختن بوم باب بیست و چهارم در علل
شنکرف باب بیست و پنجم در علاج باد فرنج و انواع باب
بیست و ششم در علاج باد انواع باب بیست و هفتم در علاج
باب بیست و هشتم در علاج دق باب بیست و نهم در علاج
باب سی ام در علاج جذام

باب سی و چهارم در سحر و جادو و بستن مرد و بستن شهوت
زن بدکاره باب سی و پنجم در شناختن روغنها که در بادها و رنجها
بکار آید باب سی و ششم در علاج بادجوزه که در سر و در پیش باشد
باب سی و هفتم در علاج خلط اندام و درد باب سی و هشتم در علاج رشته
که هندوی ناره گویند باب سی و نهم در علاج اماس اندام باب
چهلم در علاج دنبل که هندوی آنرا [illegible] گره وادث گویند باب
چهل و یکم در علاج [illegible] و دفع کلفه و [illegible] و مانند آن
باب چهل و دوم در علاج دمیدگی اندام از گرمی و عنکبوت و امثال
بهلاوه و مانند آن باب چهل و چهارم در علاج باد حرق النار که آنرا
هندوی بادرنگی خوانند باب چهل و پنجم در علاج [illegible] که هندوی [illegible]
سپهنوه گویند باب چهل و ششم در علاج گر و خارش [illegible]
نه آتش باب چهل و هفتم در علاج [illegible] باب چهل و هشتم
در علاج زخم تیر و تیغ و نیزه و مانند آن باب چهل و نهم در علاج
فرنگی باب پنجاهم در علاج خون رفتن از عورت که آنرا هندوی [illegible]
پیر خوانند باب پنجاه و یکم در علاج رحم و [illegible] و درد باب
پنجاه و دوم در علاج حمل گرفتن و زادن فرزند [illegible] باب پنجاه و
سوم در علاج نهادن حمل و دفع درد زه باب پنجاه و
چهارم در علاج [illegible] و در دفع حمل باب پنجاه و پنجم در علاج
افزونی شیر عورتان باب پنجاه و ششم در علاج کوتاه و سخت شدن
پستان باب پنجاه و هفتم در علاج [illegible] باه و دفع سستی ذکر

و زیاده شدن لذت شهوت و مانند آن باب شصت [illegible] در
علاج شناختن [illegible] و ترتیب خوردن سیماب باب شصت [illegible] در
علاج تنگ و فراخ شدن فرج عورت و بستن شهوت زنان
و گشادن شهوت مرد بسته باب شصت و یکم در علاج کودکان
خورد و سال و دفع علتهای ایشان باب شصت و دوم در معرفت بول
یعنی [illegible] باب شصت و سیوم در علاج در آمدن زهر که هندوی
بهوری گویند باب شصت و چهارم در علاج زهر گیاهی معمول و جز آن
باب شصت و پنجم در علاج زهر مار گزیدا باب شصت و ششم در علاج زهر
کژدم باب شصت و هفتم در علاج [illegible] و جراحت ناخنها و شیر و سگ دیوانه
و شغال و [illegible] و گرگ و خرس و گربه و موش گزیدا و زهر مگس و مانند آن
باب شصت و هشتم در علاج آسیب [illegible] و معرفت آن باب شصت
و نهم در علاج دیو پری باب هفتادم در علاج فربهی و دفع لاغری
باب هفتاد و یکم در علاج خضاب و کلف و منافع [illegible] باب
هفتاد و دوم در علاج منافع هلیله سفید و روغن [illegible] سیاه باب
هفتاد و سیوم در شناختن معجونات مفرح و حلوا [illegible] باه باب
هفتاد و چهارم در شناختن [illegible] باب هفتاد و پنجم در قتل زر
و نقره و مروارید و سنگ و [illegible] و پولاد و سیماب باب هفتاد و
ششم در عمل [illegible] کردن جواهر و مروارید و لعل باب هفتاد و
هفتم در شناختن کافور [illegible] و زعفران و دیگر [illegible] جز آن

باب هفتاد و هشتم در کشیدن گلاب گل لعل و گلهای دیگر باب هفتاد و نهم
در ساختن لخلخه روغن و عود باب هشتادم در ساختن عنبر با زان روغن کشند
باب هشتاد و یکم در شناختن بول و امثال آن باب هشتاد و دوم در [illegible]
و خزان باب هشتاد و سیوم در اخفار [illegible] باب هشتاد و چهارم در طلسمات و خزان
باب هشتاد و پنجم در عمل محبت باب هشتاد و ششم در عقد النوم باب هشتاد و هفتم
البغض باب هشتاد و هشتم در عقد اللسان باب هشتاد و نهم در علاج کبوتران
باب نودم در [illegible] شوران و معرفت آن باب نود و یکم
در علاج اسپان باب اول در علاج درد سر و نیم سر و زکام و نزله یعنی
زکام [illegible] و وسوسه سر و [illegible] و درباز شدن موی و دفع شپش و برکندن
موی علاج درد سر [illegible] باب [illegible] که قوی [illegible]
دهد در حال درد سر نیکو شود علاج دیگر بیخ بید الخیر [illegible] و سند هی بار
کند با آب آمیخته کند و بر پیشانی طلا کند نیکو شود علاج درد شقیقه یعنی درد
نیم سر [illegible] با شیر عورت بساید و یکجا [illegible] جانب شقیقه [illegible]
بر کند در حال شقیقه نیکو شود و اگر نه [illegible] جانب در بینی ریزد
نیکو شود علاج زکام سرد پیشانی را گرم کند چنانکه [illegible] آید و کف پای
بر روغن [illegible] چرب کند بعده گرم کند صحت یابد علاج نزله یعنی زکام
که [illegible] باشد بگیرد [illegible] گندم [illegible] بمالد مقدار [illegible] نزدیک
در دیگ [illegible] کند و [illegible] تا به آب [illegible] بالا [illegible]
با [illegible] کند [illegible] سپید [illegible] و [illegible] نرم

قبل الشی بر آتش بجوشاند تا قوام شود بر دو و مقدار یک حبه زعفران در وا فکند فرود آرد
نیم گرم بخورد صحت یابد علاج سبوسی سر و ریش [illegible] یک جزو زعفران دو جزو
و بار یک [illegible] با روغن کنجد سیاه دوازده جزو یکی کند آن روغن بمالد
در سر مالد هم سبوس که محکم باشد برود علاج افزونی و درازی [illegible]
بگیرد آب [illegible] و همان مقدار روغن کنجد سیاه یکی کند بجوشاند چنانکه
آب در جوش دور روغن بماند در شیشه کند هر شب که در سر مالد چرب کند
موی دراز شود علاج دفع شپش برگ تنبول بکوبد و شیره
آن بستاند و با سیماب سحق کند تا آنگاه که سیماب ناچیز شود در جامه
سپید طلا کند آن جامه بر سر بندد و به یک حمله شپش در جامه
یکسر زود بمیرد علاج برآمدن موی روغن [illegible] بیضه
مرغ چند روز بمالد هر جا که بمالد موی بر نیاید باب دوم در
علاج [illegible] و ماخولیا و دوران سر [illegible]
علامت و معالجت آن بر جمله است اگر خنده بسیار کند و کم خورد
این از غلبه [illegible] کند تا فراهم آید اگر از غلبه خون بود
چشمها سرخ بود [illegible] تا صحت یابد و اگر
از غلبه [illegible] باشد همیشه [illegible] و گاه گاه جامه [illegible] زبان
[illegible] بسیار کند و لعاب از دهن برود [illegible]
بکوبد پنج درم [illegible] و هفت درم شیر ماده گاو و یک درم
[illegible] همه یکی بیامیزد هر روز تا [illegible] بخورد که نیکو شود

نوع دیگر بیارد بیخ سنبهالو یا کرکه هندی لب اید و هر روز دستگاه اندام
طلا کند و قدری از این بیخ سوده با سی دهد و قدری پوست بیخ کرکس را
با آب باریک سوده هر روز بخورانند در سر و جمله اندام اطلا کند
بعده با آب گرم بشوید بکرم الله تعالی نیکو شود علاج دیگر بیارد جگر
خرگوش بریان کند چند روز متواتر بخورد و روغن بادام مدام
در سر بیندازد و در گوش بچکاند نیکو شود و اگر کهنه
شده باشد گوشت گوزن خوردن دهد کلی نیکو شود و اگر چند روز
زهره گوسفند سیاه خوردن دهد همین عمل کند علاج در سنگدان
خورش سنگی برنگ بلور یا بلون آسمان باشد بر جنون بندد
نیکو شود و هوشیار گردد علاج خلل دماغ نه درم نخود بریان
پاک کند و آس کند و با دوازده درم روغن سنوبر بریان کند
بعده نه درم نانخواه و نه درم خشخاش با آب آس کند و [illegible]
چهار درم قند سپید با همه یکی کند حریره سازد بعده نه درم روغن
سنوبر دیگر یک حبه زعفران آس کرده با دو درم قند همه آس کند
و در حریره اندازد اندک اندک باز از دم بالا بخورد بهتر شود
علاج دوران سر دانه خشخاش ده درم مغز جوز پنج درم سپید
دو درم باریک آس کرده نانخواه ده درم در دو سیر شیر جوشانند
اندازد وقت خفتن بخورد سر را قوت دهد و نگه دارد و مغز نیز
[illegible] علاج [illegible] و صفرا [illegible] دندان [illegible]

بخورد

بخورد چهار گوسفند با خون بسیار گشوده یا قلبه بسیار و فتنه یا ضعف
و یا مباشرت بسیار کرده باشد و راه رفته باشد بعده این علت
پدید آید بیمار در دیها جهت قیاهنت درم در چهار سکوی اقبه
بجوشانند یک سکو را بستانند و دو درم روغن سنوبر خالص افکنند.
بخورد و صفرا دفع کند ساختن حریرها بجهت اصلاح دماغ اگر دماغ
ضعیف شده باشد و یا خلل دماغ بود و یا دردسر لازم باشد و یا چشم
ضعیف گشته باشد این حریرها چنانچه گفته شده است بخورد صحت یابد دیگر
بیارد سیخ سیر بیک کله گوسفند پاک کرده که سپید شکل وصل می باشد
پاک کند چنانکه هیچ پیه باشد الا آنکه او دور کند بعده بیارد
شیر تازه گاو یکمن این سیخ سیر پیه را بگذارد و ده کاسه شیر تازه
گاو چهار کرت در پیه اندازد و با آتش نرم جوشانند چنانکه شیر
تمام در خورد و پیه چرب بماند بعد این پیه مذکور را در او [illegible]
کنند نگاه دارد اگر رحمت از گرمی باشد نیم سیر کشنیز با آب آس
کنند و یک هم بیالاید خلاصه بستانند نه درم نانخواه اندازد
و حریره سازد در شیر بپزی باید اندازد و بجای روغن همین پیه اندازد
و بخورد و اگر رحمت از سردی باشد نیم سیر تخم بعضو چنانچه گفتیم سنگ [illegible]
حریره کنند و اگر در این شیر پیه اندازد روا باشد و بجای روغن
همین پیه اندازد و بخورد بجهت ضعف چشم سبوس گندم را بکوبد
بجامه بپالاید خلاصه او بستاند و حریره سازد و بجای روغن همین

سیوم

جو بیندازد بخورد صحت یابد مجربست باب سیوم در علاج خون

بینی بیارد گیاه گگر و ... کند بر تارک سر نهد و بر پیشانی طلا کند

و قدری بینی بمالد در حال نیکو شود خون بماند دیگر برگ ... و ... برابر

برابر با ... کند و در تارک سر و پیشانی طلا کند در حال رعاف

بایستد دیگر اگر از بینی آب و خون برود و نه ایستد قدری ...

با سرکه نرم کند در بینی بمالد نیکو شود دیگر قدری گل سنگ و کافور

جو دانه با آب حل کند در بینی اندازد آب و خون روانی بماند

مجربست علاج بینی تخم سپند بکوبد نرم با ... آب بهم ...

سه روز ... در سه روز به شود دیگر از جهت سپید ... برگ

بیارد ... با آب او ... هم برین طریق سه روز ...

... به شود نوع دیگر ... با آب خمیر کند بر تارک نهد

و بر پیشانی طلا کند در حال خون بایستد نوع دیگر اگر خون

بینی نه ایستد پالوده در سرکه ... کند ... دارد به کار

باید که از گرمی و ترشی پرهیز کند نوع دیگر بیارد کوکنار خشک

کوفته ... کند و قدری شکر برابر بیندازد با آب بخورد مجربست

که صحت شود دیگر اگر از بن دارد علت خون بینی برود دو

... در روغن ... بریان کند ...

یک هفته با هر طعامی که خواهی آنکه بخورد ... پرهیز

... صحت کلی یابد دیگر ... در روغن ...

بریان کند هفت روز بخورد خون دویدن از بینی بکلی دفع شود

دیگر ماهیچه ... بسوزد ... کند ... بلبل ... سوده

ناس ... نیکو شود علاج ... بوی گرفته دفع گردد

مجربست باب چهارم در علاج درد چشم ... چشم ...

چشم ... و درد چشم زخم چشم ... علاج درد چشم بیارد

سرکه هندی که آنرا ... گویند چهار درم در ... سپید ... کند

و ... درم روغن کنجد ... افکند ... درم ...

گونه کند بر روی آتش دارد تا ... بر ان ...

از او ... بردارد و در چشم چکاند ... و آب دویدن ...

... دفع شود دیگر اگر چشم ... باشند ...

در حال ... سوده ... و آب ... قطره در گوش چکاند به شود

دیگر اگر چشم درد کند ... اگر ... نباشد اگر چشم راست درد

ناخن انگشت پای چپ ... کند اگر چشم چپ درد کند ناخن انگشت پای راست

... کند و اگر هر دو چشم ... هر دو ناخن ... کند نوع دیگر اگر در

چشم ... نیکو شود بیارد کبوتر بچه ذبح کند و خون ... گرم ... در چشم

... شود نوع دیگر علاج ... چشم ... بیارد

... نرم ... کند ... سنگ ... دهد و در سایه نهد ...

... نوع دیگر اگر چشم درد کند ...

... روغن ...

سائیده در چشم مالد بهتر شود علاج زخم چشم اگر در چشم زخم رسیده باشد و خون از علق
باشد روغن خوب [illegible] و در [illegible] آن [illegible] از الله بلک
چشم مالد و در بیان چشم [illegible] شود و درد بار آمد و [illegible] چشم [illegible]
[illegible] آب [illegible] دو [illegible] چشم [illegible] شود [illegible]
کند در روی [illegible] و مالد [illegible] و [illegible] موی [illegible]
[illegible] کند یا [illegible] و مالد [illegible] و [illegible]
تمام [illegible] شود [illegible] الو در چشم کند [illegible] و در [illegible] چشم [illegible]
شود دیگر بجهت روشنای چشم [illegible] جامه [illegible] در آب [illegible]
تر کنند و در سایه خشک [illegible] آن جامه را [illegible] سازد [illegible]
چراغ [illegible] کند و این [illegible] شود و در [illegible] دود [illegible] این
[illegible] و هم مالد و در [illegible] کند [illegible] این [illegible]
بجای [illegible] در چشم کند [illegible] شود مجرب است علاج [illegible] لا [illegible]
[illegible] در چشم کند کل چشم [illegible] و [illegible] علاج [illegible] چشم
آب [illegible] جامه [illegible] تر کند و [illegible]
او در چشم کند [illegible] شود [illegible] علاج [illegible] هندی [illegible]
دور کند [illegible] و دانه [illegible] از آن [illegible] آب [illegible] چشم کنند و در
[illegible] شود [illegible] چشم [illegible] آن [illegible] بلیله
[illegible] رنگ [illegible] و بلیله [illegible]
[illegible] و بلیلی [illegible] کرده [illegible] باید
و [illegible] کنند [illegible] کنند [illegible] چشم [illegible] در [illegible]

کند
بوره خشک حاجت باشد در کار بند و بدین منوال و اگر چشم [illegible] دارد
با روغن گوسفند سوده در چشم کند شب کوری را با آب [illegible] سوده
در چشم کند کل چشم را با شیر عورت سوده در چشم کند [illegible] را
با کابلی سوده در چشم کند و اگر طعام زیاده خورده باشد یک
پری بخورد نیکو شود و اگر کسی را از خوردن بسیار طعام استفراغ [illegible]
شده باشد دو پری بخورد نیکو شود و اگر کسی را [illegible] گزیده باشد
پری بخورد نیکو شود و اگر کسی را [illegible] شده باشد [illegible]
بخورد نیکو شود و اگر کسی را مار گزیده باشد دو پری بخورد نیکو شود
مجرب [illegible] دیگر دعا بجهت روشنایی چشم هر روز بعد ادای
نماز [illegible] بار این دعا بخوانند [illegible] بار دو سر انگشتان
هر دو دست دمند و بر هر دو چشم مالند و [illegible] بعد از ادای
صبح وقت نماز بخوانند دعا اینست یا قریب یا مجیب یا سمیع
الدعا و یا لطیف لما یشاء احفظ علی بصری برحمتک یا ارحم
الراحمین [illegible] در علاج درد گوش و کری گوش و [illegible]
[illegible] گوش [illegible] و [illegible] علاج درد گوش [illegible] اند که
[illegible] حکما و اطبا [illegible] جمع [illegible]
علاج گوش [illegible] باتفاق گفتند هر که خواهد که گوش
او [illegible] و درد [illegible] چون [illegible] در گوش
[illegible] دیگر هر که خواهد که گوش او [illegible] عمر درد نکند

نکند هیچ وقت روغن در گوش نریزند از دوای این بیماری که در گوش باشد
دیگر اگر شیر عورت و سرکه و مگس اندکی بیامیزد و در گوش چکانند
درد گوش برود و آنچه در گوش افتاده باشد زیان ندارد در علاج
گوش روغن تازه مفید است و روغن سوسن مفید دیگر آواز و
خون گوش اگر گوش آواز میکند و یا از گوش خون میرود و آب
بیاید در گوش چند قطره بچکانند در حال آواز گوش و خون رفتن
بماند و اگر از گوش خون میرود آن نیز در حال نیکو شود و صحت
کلی یابد مجربست علاج کرم گوش افتاده باشد شیر برگ
شفتالو در گوش چکانند در حال کرم را بکشد دیگر گرانی گوش
که از تری و باد باشد مقدار عدس و [illegible] در شیر عورت حل
کند و شیر گرم که چند قطره در گوش بچکانند چند روز تمام چنین کند
نیکو شود دیگر کنجد (?) و ریم گوش تو ده باریک است که هر روز
پاره در گوش اندازد کنجد و ریم و کندی گوش برود دیگر [illegible]
بیاورد چوب جوان در رنگ سر او آتش زنند تا بسوزد و سر دوم
در گوش خلانند تا دود آن در گوش رود و کری گوش بکلی برود
نوعی دیگر سر تا نه بره گوسفند در گوش بچکانند کری گوش برود
مجربست دیگر آماس بنا گوش که آنرا هندوی کنمول گویند
این دعا بنویسند صحت یابد و اگر یک طرف آماس باشد از دو
طرف بنویسد اگر یکطرف درد باشد هر دو جانب بنویسد

و اگر [illegible] دوم جانب [illegible] مجرب [illegible] بنویسد و گر [illegible] گوش
بلادهم [illegible] ظلت [illegible] محرف [illegible]
بحق استغنی [illegible] والله اعلم باب ششم در علاج درد دندان
و خون آمدن از درد دندان و خوره دندان و رنگ دندان
کهنه و جز آن علاج درد دندان شیره برگ کنوانی (?) و کافور [illegible]
در [illegible] بگیرد و بر زیر دندان نهد نیکو شود نوعی دیگر اگر زرد
چوب خشک [illegible] که در زیر دندان بدهد نیکو شود نوعی دیگر
بیاورد پوست درخت بیری [illegible] دندان [illegible] نیکو
شود دیگر این دعا بخواند هفت بار و در دهان آنکس که درد
دندان باشد بدهد نیکو شود دعا اثبت ایها الضرس المفروس
انت فی الفم محبوس اسکن باذن الله الملک القدوس بکلی
[illegible] دیگر جنبیدن و خون آمدن دندان
باید که بیاورد سرکه کهنه و آب گرم مضمضه کند اگر بیکبار باشد سه چهار درم
پوست انار خشک سوده و دو درم [illegible] یعنی [illegible]
سوده در وی کند و دندان غرغره کند جنبیدن دندان و خون
آمدن از بیخ دندان نیکو شود دیگر خوره دندان زیره سیاه
مقدار یک دانگ درم بر اندازه طفل و آدمی بزرگ با آب باید
هر روز بخورد صحت یابد دیگر تخم و گل [illegible] بخایند و زیر دندان
بگیرد و اگر دندان بیخ [illegible] باشد نیکو شود مجربست دیگر کرم

کرم دندان بکیرد بیخ کبار حنظلی هر دو زنکان ده درم با شکر تری مار کند
بخورد بکوبشود کرم بمیرد و درد دفع کند دیگر بیخ حبه هندی
کوفته کوبند بر دندان نهند نجابد گرمی که باشد ببرد درد دندان شود
دیگر بسم الله بنویسد بر میخ بر هر حرف او کوبد دفع شود دیگر
بالای تخته حروف توریت را بنویسد بیک میخ بر حرف کوبد دفع شود
کج لا تبدیل دیگر این اسم را بر فال بنویسد و نان را
دور بر دندان نهد درد برود اسم این است [illegible] از تا ه هم تختگی
دهن و جنبیدن دندان بیارد تر هلیله یعنی املج و بلیله و هلیله
بجوشانند و چهار چند او روغن تلخ بیامیزد باز چندان بجوشانند
که همان روغن بماند بدان روغن [illegible] کند ساعتی در دهن نگه دارد
تختگی دهن و جنبش دندان و بوی کنده دور شود و بوی شراب هم
برود دیگر جوز بوا یعنی جایفل و گل نیلوفر یعنی کول و دارچینی و
جاوتری و کاته هر یکی برابر [illegible] و غلوله بندد از ان
یک غلوله در دهن کند [illegible] از دهن [illegible] دفع شود از [illegible]
سوختگی بیارد جوینه و روغن کنجد و برگ هندی که از بیخ [illegible]
پیر کرم علاج کند نافع است دیگر علاج انکه سبب دندان بر هم زند
گوشت [illegible] با شیر ماده گاو بیامیزد و بر دندان بمالد [illegible]
شود علاج سرخ رنگ کردن دندان بیارد [illegible] نیم درم [illegible]
بزرگ یکدرم و برابر ده اهن [illegible] دیگر [illegible] نیم درم

سنگ زاک ربع درم هر یکی دو بار یک آش کرم [illegible] حبه
خواهد که دندان را رنگ کند اول دندان را با شکر و ماجو [illegible]
یک یک درم پاک کند بعده این [illegible] و بالای او برگ
تنبول بخورد دندان لعل شود نوع دیگر رنگ کردن دندان سیاه
بیارد املج یک [illegible] و براده اهن یک [illegible] هلیله دو تا
مازو [illegible] رنگ یک [illegible] هر چهار یکی کرده [illegible] تر بدو [illegible]
نبرد تا انکه گرم شود [illegible] خشک یک [illegible]
[illegible] هر دو جدا جدا با آب [illegible] خوب کرم [illegible]
[illegible] اول دندان خوب [illegible] کند اول سه چهار بار این را
[illegible] بعده چهار پنج بار [illegible] خوب سیاه شود مجرب
علاج دندان بزرگ [illegible] باشند [illegible] در [illegible] باشند و با
[illegible] دندان ضعیف [illegible] سیاری سوخته و مازو [illegible] و
[illegible] ببندد با آب و با خشک بدندان
بمالد و [illegible] بار هم [illegible] کند دندان [illegible]
محکم [illegible] مجرب [illegible] در علاج [illegible] دهن از
[illegible] و [illegible] و دفع [illegible] و [illegible] و بوی دهن
و بوی [illegible] علاج [illegible] دهن اطفال و غیر ان که [illegible]
کوبند [illegible] و برگ بیارد مقدار دو درم با [illegible]

خوردن دهد چند روز همچنین کنند بکلی صحت یابد دو عدد دیگر علاج [illegible]
بیار د بیخ کسوندهای [illegible] کرده بجنبد حلق بکشاید تو عدد دیگر
اورک سه درم و قند کهنه پنج درم هر روز نهار بخورد تا حلق بکشاید
تو عدد دیگر آمله سوده با شیر ماده گاو و نبات بخورد شکستگی حلق بهبود
علاج تصفیه حلق برگاله اورک درون [illegible] کنند و یک درم [illegible]
و یک درم نمک سنگ سوده یکجا کنند درون اورک نهند و [illegible]
اورک هم با اورک [illegible] و با آرد خمیر کرده بگیرد [illegible] کنند
بعده بکشند آن آرد و آن اورک را بگیرد با هم از کار [illegible]
قطع کنند هر روز یک بخورد [illegible] یک [illegible] آواز صاف شود
مجرب [illegible] تو عدد دیگر [illegible] آواز قدر انگشت با آب حل کرده بخورد
آواز صاف شود علاج خنزیر [illegible] و پیه ماده گاو [illegible] دیگ کنند
روغن کنجد در دیگ [illegible] کنند چون [illegible] روغن را [illegible]
کامل شود [illegible] سیاه [illegible] روغن [illegible]
خاکستر نیز انداز د چون سوخته شود [illegible] فرود آرد بکلی دفع
گلو از بن دار و خنزیر که [illegible] باشد نیکو شود
و درین علاج [illegible] دندان نیز دفع شود دیگر این دعا
روز آخر چهارشنبه ماه صفر نوشته [illegible] روز در گلوی [illegible]
خنزیر بندد بکلی دفع شود دعا اینست یا حبیب الابرار
و یا صفیع الاخیار و یا معروف [illegible] و الغفار و یا خالق

الجنة

الجنة والنار و یا مدبر الفلک الدوار و یا ارحم الاطفال و الکبیر لا اله
الا الله العزیز الغفار لا اله الا الله الواحد القهار لا اله الا الله
الکبیر المتعال بحق [illegible] و [illegible] و بحق لا اله الا الله محمد رسول الله
[illegible] صلی الله علیه و سلم فسیکفیکهم الله وهو السمیع العلیم و له
ما سکن فی اللیل والنهار و هو السمیع العلیم اعوذ بعزة
الله و قدرته من شر ما اجد و احاذر دیگر [illegible] از خدمت
شیخ الاسلام نظام الحق و الدین قدس الله سره العزیز [illegible]
بیرون آید [illegible] چند [illegible] بهم بخواند [illegible]
[illegible] ده بار [illegible] دعا اینست [illegible]
[illegible] ابراهیم
خلیل الله دعا دفع غده [illegible] گلو [illegible] اگر در گلوی
[illegible] غده [illegible] حلق [illegible] بوقت غروب
آفتاب هفت بار بخواند [illegible] آب [illegible] کنند
و در [illegible] دفع [illegible] این دعا بخواند اللهم اذهب
بهذه الریح من السحاب [illegible] الله تعالی [illegible] کل داء
داخل جلده و لحمه بحق سلیمان بن داود برحمتک یا ارحم الراحمین
علاج [illegible] اول [illegible] باید [illegible]
فایده دهد [illegible]

دیگر بیمار دو نوبت نفرنک بدرمک [illegible] درم و بلیل کرده چهار درم
این جمله را باریک باید و مجز د بویی دهن بر آرد در [illegible] بکلی
برود مجرب است علاج بوی بغل اول [illegible] بغل در بوجه سخت
کند تا خون شود پس چون تر سخت کند مشک چهار درم صندل
سفید [illegible] درم [illegible] بپاک کرده [illegible] سیزده
درم این جمله را جدا جدا جوکوب کند و بپزد و بیز دیگ کند بر آن قدر بسته
بسته با آب بمالد در بغل طلا کند تا هفته به شود [illegible] در سه هفته بوی بغل
دفع شود مجرب است دیگر مرداسنگ با سرکه کهنه بساید و بنهاد در بغل بمالد
بوی بغل را ببرد باب ششم در علاج درد سینه و پشت و پهلو
و درد دل و خفقان و غیر آن علاج درد سینه و غیر آن تخم کرفس و [illegible]
وایل و [illegible] و نانخواه از هر یک نیم درم کوفته بچهار [illegible] آب [illegible]
بگا لستانند [illegible] بخورد درد سینه و پشت و [illegible] نزدیک پهلو باشد در سه
روز هم دفع شود مجرب است دیگر بیخ [illegible] و [illegible] بیخ [illegible]
از هر یک یک درم جوکوب کرده بچهار [illegible] آب [illegible] بگا لستانند [illegible]
گرم بخورد درد سینه و پهلو در سه روز بکار برد صحت یابد دیگر بیخ
گل [illegible] سوده با شیره ده گاو بخورد هر روز ده درم تا یکماه [illegible] تمام
بخورد درد [illegible] سینه [illegible] مجرب است علاج [illegible] دیگر
انار ترش [illegible] خوردن [illegible] دل [illegible]
علاج خون دل [illegible] کند [illegible]

16

هر روز [illegible] درم بخورد خفقان دل را ببرد دیگر [illegible] الم نشرح بخوانند و بر سینه
کسی که دل او مشغول باشد [illegible] دل [illegible] شود و [illegible] شود بسبب آن [illegible]
تا نیکو شود دیگر [illegible] خشک با شکر بخورد خفقان ببرد باب [illegible]
در علاج تبها که [illegible] حادث شود علاج تب قدیم و جمله تبها [illegible] زنجبیل و
[illegible] درم جوکوب کرده [illegible] بستانند و
[illegible] گرم بخورد تب قدیم برود [illegible] روز یا در یک هفته [illegible] شود
دیگر بیخ [illegible] زنجبیل و [illegible] از هر یک دو درم جوکوب کرده در
دیگ کنند [illegible] بچهار [illegible] آب [illegible] بکشد و بیخ [illegible] بلیله [illegible]
[illegible] گرم کرده یک هفته بخورد تب [illegible] و یک ساله و دو ساله دفع شود و
[illegible] گرم [illegible] زدن و [illegible] و بعضی طعام
و فساد [illegible] حلبه را ببرد دیگر [illegible] الوبی [illegible]
[illegible] بلیله [illegible] درم بلیله [illegible] درم و بلیل [illegible] درم و [illegible]
یکدرم [illegible] یکدرم [illegible] سنبل [illegible] یکدرم [illegible]
درم و [illegible] یکدرم و [illegible] هفت درم [illegible] این کوفته [illegible]
[illegible] کنند و آب [illegible] هر بار که آب طلبد [illegible] آب خوردن دهد صحت [illegible] شود
علاج تب [illegible] از [illegible] آب بستانند و در بینی صاحب [illegible] تب [illegible]
دفع شود مجرب است تعویذ [illegible] تب [illegible] بخورد [illegible]
[illegible] دیگر تب [illegible] گویند
[illegible] نیم و [illegible] برگ تنبول [illegible]

دوکان [illegible] چهار [illegible] سکوره آب بجوشانند چندانکه [illegible] بماند بخورد تب
یکروزه را ببرد [illegible] تب بلغم بنویسد بر کف دست [illegible] محمد رسول الله والذین
معه اشداء علی الکفار رحماء بینهم تریهم رکعا سجدا یبتغون فضلا من الله دیگر
تب [illegible] که [illegible] و [illegible] چوب [illegible] و [illegible] و [illegible] جلیل و [illegible]
[illegible] دوکان [illegible] سکوره آب بجوشانند تا [illegible] بماند [illegible]
[illegible] بخورد دفع شود [illegible] تب دوم و سیوم روز یکشنبه [illegible]
[illegible] برای دفع تب لرزه بیارد [illegible]
[illegible] روز [illegible] روز یکشنبه اول وقت [illegible]
[illegible] دفع شود
[illegible] روز شنبه اول وقت [illegible] بستانند [illegible]
[illegible] چنانکه اهل تب را خبر نشود [illegible]
[illegible] یکشنبه باشد [illegible] برای دفع تب لرزه بیارد [illegible]
[illegible] مقدار [illegible] دو [illegible]
[illegible] باشد دفع شود دیگر [illegible] برای دفع تب لرزه بیارد
[illegible] درم [illegible] سه درم [illegible]
[illegible] درم [illegible] چهار درم [illegible]
[illegible] چون [illegible]
[illegible] باشد مقدار [illegible] خوردن دهد تا سه روز تب لرزه دفع شود
[illegible] تب لرزه دوم و سیوم [illegible] تب لرزه که باشد دفع شود [illegible]

[illegible] درم [illegible] ۲۲ درم [illegible] ۹ درم [illegible]
[illegible] درم [illegible] باشیره [illegible] کنند [illegible]
مقدار [illegible] خوردن دهد تا سه روز تب لرزه [illegible] دفع شود والله اعلم
[illegible] تب دوم بنویسد در کاغذ و در گلو بندد و [illegible] خوردن [illegible]
یرید الله ان یخفف عنکم وخلق الانسان ضعیفا [illegible] تب [illegible]
[illegible] مقدار سه چهار درم سیاه دانه [illegible]
[illegible] چند روز متواتر دفع گردد [illegible] بنویسد بر برگ انجیر و بر نان
[illegible] دعا این است ذلک تخفیف من ربکم و رحمة تب دق
[illegible] چند روز [illegible] شیر [illegible] نبات بخورد تب دق را ببرد
[illegible] تب [illegible]
[illegible] تب دق [illegible] دفع تب لرزه دوم و سیوم و
[illegible] تب لرزه که باشد دفع شود [illegible]
[illegible] آیة الکرسی بخواند [illegible]
[illegible] دفع شود [illegible]
[illegible] بنویسد [illegible] بخورد تب دفع شود دیگر اسماء اعظم [illegible]
بسم الله [illegible]
اعظم را بر برگ [illegible] بنویسد [illegible] دفع شود دیگر
[illegible] تب [illegible] دفع شود [illegible]
[illegible]

باب دهم در علاج سنبات که از اهند و سبب [illegible] و [illegible] دیگر
شب سنبات مغز چوب [illegible] و نمک سنگ و [illegible] و بلیل [illegible] و بلیل [illegible] از هر یک [illegible] درم
بگیرد با آب سرد لب [illegible] که در کوزه خورد که با تازه باشد [illegible] بعد [illegible] رحمت
تا ترصد ریختی کنند در بالای آتش بستانند و آید [illegible] که بالای سر بالند [illegible]
و [illegible] که رفته بالا بالا بر آید و سنبات [illegible] در رفع شود دیگر [illegible] بار [illegible]
دیا توره سیاه [illegible] حوریه مالد و در دیگ کنند و [illegible] کنند و گل حکمت [illegible]
در دیگدان بر [illegible] آتش کنند تا آنگاه که بر [illegible] خشک شود [illegible] کنند بیرون آرد [illegible]
[illegible] چهار درم [illegible] درم پانزده درم بلیل [illegible] از [illegible] ده [illegible] دهم
روز نیم درم بخورد سنبات و سبب [illegible] بود دیگر آب [illegible] توره سیاه
و شکر خالص [illegible] را اندام [illegible] شود دیگر بجهت [illegible] پاک کرده
در [illegible] شیر گاو [illegible] شود [illegible] شکر [illegible] روز
[illegible] بخورد [illegible] بدارد [illegible] بجهت رفع سبب [illegible] این را [illegible]
[illegible] زرنیخ دو درم [illegible] دو درم و سیماب [illegible] درم و بلیل [illegible] چهار [illegible]
دو درم [illegible] آب [illegible] و زرد [illegible] نهند یکی در آتش [illegible] کرده
[illegible] سعد از آن [illegible] کند بلیل [illegible] یکی [illegible]
کنند [illegible] در [illegible] یکی [illegible] بجهت [illegible] یک [illegible]
یک حبه [illegible] یک حبه [illegible] کنند [illegible]
[illegible] و [illegible] و گوشت [illegible] بخورد و [illegible]
دهد نبات و شکر [illegible] و زیره سفید خوردن [illegible] نیکو شود [illegible]

سنبات

زرنیخ

سنگ [illegible] مغز تخم انگور و مغز چوب [illegible] جنگلی کرده سوخته و بلیل [illegible] درم
این همه [illegible] برابر با [illegible] سوده [illegible] کنند [illegible] سنبات [illegible]
قدر [illegible] صحت باید [illegible] کردن [illegible] بود و [illegible]
هم [illegible] بفضل خدای [illegible] نظم برای سنبات دوائی [illegible] که آن [illegible]
[illegible] را [illegible] دو [illegible] فلفلین [illegible]
[illegible] دو سیماب [illegible] زر [illegible] چار [illegible]
دو [illegible] که آتش و انگه [illegible] دو [illegible]
[illegible] بهنگره [illegible] از این [illegible] که [illegible] بدار
[illegible] سنبات [illegible] بدر [illegible] عشق [illegible] دراز
[illegible] علاج [illegible] استخوان [illegible] دو درم [illegible]
[illegible] دوکان حبه [illegible] خوردن [illegible] نیکو شود [illegible]
صحت یابد باب یازدهم در علاج باد برقان که از [illegible] گویند
[illegible] کرده [illegible] آب [illegible] آتش کرده خوردن [illegible] روز [illegible] شود
دیگر [illegible] آتش کنند [illegible] شکر [illegible] بخورد [illegible] برقان
[illegible] شود دیگر برقان که در اندام باشد [illegible] و [illegible] کنند [illegible]
[illegible] برابر آتش کنند خشک [illegible] روز [illegible]
درم [illegible] بخورد [illegible] باید
[illegible] روز [illegible] یکشنبه [illegible] بر [illegible]
[illegible] که [illegible] خوانند [illegible] برقان [illegible]

چنانکه تا سینه باشد هر گاه که دو باز شود دو تو کنند در کردن از ازار دو چند بهر اند که
آن کلو بر سینه از دو دراز شدن ماینه براند کرالیلی دفع شود آنگاه دور کنند مجرب است
دیگر از یرقان که نیز بسته شود و از یرقان روغنی کو سنار بیارد هنگن هشت درم
هفت سکوره آب بجوشانند یکجا است نه سه روز ناهار بخورد داد دهد و از نمک و ماهی و ترشی
و بادنجان و گل مخالف پرهیز کند از عنایت الهی بکلی صحت یابد دیگر سرکه ایکی
بر صاحب یرقان بنهد یرقان دفع شود باب دوازدهم بیند روی و گل خورده
و [illegible] و خفقان دل و دمه و تنگی نفس و آب گرفته علاج بیند روی [illegible] را باز کوزه را
بسوزد خاکستر کند خاکستر را باز کوزه چهار درم و نمک سنگ سیاه پنج درم بلیله
زرد و نیم درم همه آنکس کنند یکجا کرده هر روز آن مقدار که به انگشت برآید بخورد
تا هفت هفته غذا نان جو با روغن گاو بخورد [illegible] پرهیز [illegible] و بهتر است [illegible] نمک
تا نمک سنگ هم بخورد و [illegible] دران آتش [illegible] بر [illegible] دیگر بخورد دو روز [illegible]
و [illegible] پرهیز کند بیند روی [illegible] دفع کند و [illegible] را [illegible] و [illegible] را
بیند علاج [illegible] [illegible] سیر جو [illegible] کرده بر سر [illegible] بهتر [illegible]
نان را در آویزد کنند [illegible] آب [illegible] از دو در آفتاب [illegible] دو [illegible]
از روز یکشنبه آغاز کنند تا دوم یکشنبه در آفتاب [illegible] در دوم یکشنبه [illegible]
انداز [illegible] در آفتاب تا سیوم یکشنبه [illegible] ده [illegible] در آتش [illegible] کند در این
[illegible] انداز دو [illegible] آفتاب [illegible] تا یکشنبه چهارم بعد از آن [illegible] هر روز
بخورد [illegible] که [illegible] باشد بهتر باشد [illegible] و [illegible] دفع شود مجرب است [illegible]
و گل خورده بیارد [illegible] بشیلیم [illegible] شود در [illegible] کند [illegible]
[illegible] در [illegible] و در [illegible] [illegible]

دور کنند هر بار در [illegible] زهر چه بالا اید و دور کنند بعد [illegible] روز آتی [illegible]
زرد بجانند [illegible] و زان آب بخورد زردی و سستی و گل خورده نیکو شود
اگر بیشتر روز بخورد بهتر بود علاج [illegible] پیدا شود از باد و بلغم هر دو یکی کرده
تولد [illegible] از انجا باشد بیارد بهار نیکی و سندهی هر دو بوزن [illegible] برابر [illegible]
کند جمع کنند هر روز دو درم با آب شیر گرم کرده ناهار بخورد [illegible] را دفع کند
و [illegible] علاج خفقان دل یعنی جنبیدن دل و گرفته شدن دل از [illegible]
و بلغم باشد [illegible] یعنی [illegible] آید بخوردن و بوی کردن دهد علاج [illegible]
یعنی تنگی نفس بلیله و بلیله و املیه برابر با شهد معجون کند بخورد [illegible] را دفع کند
علاج آب گرفته و جز آن اگر تخم [illegible] آغاز کند اول یکی بخورد هر روز یکان
به نقصان کند تا [illegible] صحت کامل یابد آب گرفته را نافع آید و علامات [illegible]
را کم کند و [illegible] و زردی اندام را دفع کند مجرب است با [illegible] علاج [illegible]
و [illegible] علاج [illegible] بلیله و بلیله و [illegible] و نمک سنگ [illegible]
[illegible] هر [illegible] دارد [illegible] باریک بساید بجای [illegible] هر روز
آن مقدار که به انگشت برآید بخورد [illegible] دفع شود علاج [illegible] باشد
و [illegible] بیرون نیاید و بسته شده باشد بیارد [illegible] و بلیل کرده [illegible]
آتش [illegible] خالی از [illegible] و [illegible] بسایند [illegible] روز دفع گردد
بعد از ان پاره [illegible] که بزبان فارسی [illegible] خاکی گویند در [illegible]
بریان کنند بخورد علاج بیارد [illegible] سفید [illegible] گل [illegible] شد
[illegible] آب بسایند [illegible] آب و چند دانه بلیل کرده [illegible] کنند
بخورد [illegible] نیکو شود [illegible] علاج [illegible] دفع شود [illegible] علاج [illegible]

علاج سرفه وتب و خناق زعدام بخورد واگر مرگ بستر باشد ببرگ او را خشک کرده آس
کند و نگاه دارد و بلیل کرداند افزود هر روز ناهار بخورد نافع آید مجرب است علاج قی آمدن
تخم کنوی لگری پانزده عدد و خرما سنگ سکی دو عدد و هیچ نشستی درم خشخاش
یکجا کند با آب باریک بساید ایاک کند در کوزه آب بگذارد و بخورد و چند کرت
در حال قی آید دیگر علاج دفع قی آنکه در خوردن وار دارد قی بیاید هر که سوره والسماء
والطارق بر دارد بخورانند و بخوردن از قی بماند علاج دفع قی دیگر یک سیر کُس
زنجبیل و چهار برگ اسکنه و یک درم ابریشم آهنی سوده و بیخته یکجا کند با
مادگاو باریک آس کند و در یک سیر شیر مادگاو سه روز بخورد در حال بماند سکن شود
دیگر بلیل دراز و بلیله وسندهی سوده و بیخته هر سه بوزن برابر یکجا کند هر روز
با شهد آن مقدار که دارد بسته شود هلاک شود دفع شود مجرب است بابت حل ابهار
در علاج جگر و سپرز و سینه و سیروت و کولرد واستسقا و امور شکم علاج جگر و سپرز
لعاب کنوار یک جزو و جزو ال سوده یکجا کند و نمک سنگ سوده یکجا کند چند
نشسته یکسافته بیش دیگران موفق کند بعده بیرون آرد هر روز مرکان
انکشت بلند پیر زر دفع کند دیگر ازین دعا بر زبان خوانند چهار شنبه در کاغذ نویسد
وقدری نمک سنگ در آن نهد و در ریسمان بسته و هم در روز آخر چهار شنبه
بر سپرز بندد و در چهار شنبه دیگر بکشاید و در آب روان اندازد سپرز دفع
شود مجرب است دعا اینست بسم الله الرحمن الرحیم اللهم یمسک السموات والارض ان
تزولا ولئن زالتا ان امسکهما من احد من بعده انه کان حلیما غفورا وتری الجبال
تحسبها جامدة وهی تمر مر السحاب صنع الله الذی اتقن کل شیء انه خبیر بما تفعلون
بصیر وصلی الله علی خیر خلقه محمد وآله اجمعین علاج استسقا نیم چلند ماهی سنگی ما

شیر زقوم بیاطلا کند و در آفتاب بگذارد تا شیر خشک شود بعد از آن بریان کند سه روز
... نمک ماهی چلند دفع شود دیگر سیر عنکبوت بزرگ که در دشت خانه کرده باشد
... از شیر مکیز دود در حجره کند زیر زمین بکشد نگاه دارد بوقت حاجت یکدانه از آن
... پای او بر در برگ تنبول بچه جو خوردن دهد هر روز شکم با پشت یکی شده بیند
... ای عز وجل دیگر دفع جمله علتهای شکم نمک سنگ نمک جو کهار نمک ... نمک
نمک سیاه ... هر سه باهم یک شیر و شیر زقوم بیاید یک سیر و سنبهی و فلفل دراز و بلیل که د
... جمله یکسیر این همه را رو بار را در خمره کند و در زمین فرو دهد دو سر او مسمار کند و بالا او
... ده از سرکه ... المقدار که چهار پاس شب و چهار پاس روز بسوزد ...
... حیوان ... بگذارد هر روز آن مقدار که لب انگشت برآید با
برگ تنبول بیم بخورد هر علتی که در شکم باشد دفع شود در این دارو پرهیز نیست
... چهار در ... که او ... زیر که ... او بگذارد عنبر پوست دور کند
... اصلا ... پوست او ... و لعاب او ... و در کوزه کند ... انداز
... که لعاب صبر در و عرق شود ... صبر دو سیر با نمک سنگ نیم سیر آس کند
... از دو سر این کوزه نگاه دارد یک هفته بعد از یک هفته این دارو ... بخورد
... علتهای شکم را ... مجرب است علاج ... شکم ... هند ... بلیل دراز
بلیل ... سفید و سیاه ... دو نمک سنگ یک ... دو کان
... جمع کند ... انگشت ... بعده با جمله دارو ... بسایند
... آن مقدار که لب انگشت ... میان ... بند ازد
... پرهیز ... بخورد ... در عقب آن طعامی که با ... بخورد

پیش از طعام خوردن سه لقمه چنانکه بالا نوشته شده است بخورد بعده طعام دیگر بکار
ببرد غلوله‌ها دفع شود چندان بخورد که بکلی دفع شود مجرب است
راندن شکم و سنگ بیرون آوردن و اسهال و قبض اسهال [illegible] و بیان بلغم و تلخه و باد
علاج دفع [illegible] اندرون شکم بسیار داحود که [illegible] اجوائن گویند و هلیله
[illegible] برابر جدا جدا آس کنند بعد از آن هر دو یکی کنند بیارد آن مقدار که [illegible] انگشت
هر روز ناشتا بخورد با آب [illegible] اسهال عارضه که [illegible] حاجت باشد
قدری [illegible] برود و طعام هضم شود و گرسنگی بیکند و قوت زیاده شود
و منفعت بسیار دهد [illegible] هر کس که بحجت سنگ [illegible] آن طلق کشته [illegible] درم
[illegible] درم و [illegible] درم و بلیله دراز و بلیله [illegible] و [illegible] درم باریک
کرده با شهد بهم بیامیزد و هر روز دو ماشه بخورد سنگ [illegible] برود مجرب است
علاج اسهال که بلغم و صفرا براند و معده را قوی کند [illegible] الملاق [illegible]
هلیله زرد و هلیله [illegible] هر دو برابر بیامیزد [illegible] دنگاه دارد
چاشت هر روز ناشتا بخورد [illegible] انگشت [illegible] شهد [illegible]
و سه روز بخورد و هر روز همچنین کنند تا [illegible] هیچ [illegible] شکم [illegible]
اگر خواهد که [illegible] بیاشامد [illegible] آب سرد [illegible] پخته [illegible]
دیگر بلیله سه درم گرم کنند با سه درم قند بهم [illegible]
یا سه درم نمک سیاه بخورد و طعام کم خورد شکم پاک گردد و اخلاط [illegible] مجرب
علاج قبض اسهال صمغ درخت کیکر [illegible] سه درم خشک کنند [illegible]
گندم اندازد [illegible]

اندازد و بیاشامد قبض شود مجرب است علاج استسقاء [illegible] الحکیم گوید
[illegible] دو بار [illegible] کنند هیچ علت [illegible] شود و بعد از آن سه درم [illegible] بخورد
و طعام بخورد تا که اشتها [illegible] صادق نشود و در [illegible] منفعت بسیار است [illegible]
[illegible] و اما در جدا [illegible] بیدا [illegible] حادث [illegible] معده ضعیف شود
و علتها [illegible] و جدا [illegible] است [illegible] الحکیم گفته [illegible]
درم شهد خالص چهار [illegible] درم [illegible] جدا جدا [illegible] کنند [illegible]
[illegible] اندازد [illegible] کنند [illegible] بخورد [illegible] کنند بلغم و تلخه
[illegible] بیرون آید و هیچ [illegible] و چون خواهد که [illegible]
[illegible] و دست و پای با آب سرد بشوید دیگر اگر خواهد که تلخه استفراغ کنند تخم [illegible]
سه درم تخم [illegible] را با [illegible] کنند و یک [illegible] بخورد [illegible] کنند دیگر یکبار [illegible] دو بار
[illegible] خشک [illegible] گرم اندازد [illegible]
[illegible] کنند آب صاف [illegible] بخورد [illegible] در حلق [illegible]
[illegible] کنند مجرب است [illegible] صفت مزه دهد [illegible] علاج [illegible]
[illegible] آن [illegible] شود [illegible] آن صفت مزه دهد [illegible]
[illegible] از بلغم است و اگر تلخ است [illegible] از اخلاط [illegible]
و اگر [illegible] در بلغم و خلط [illegible] باشد و دهن [illegible] مزه [illegible] دو خلط
و بلغم [illegible] شود [illegible] علاج [illegible]
و [illegible] در حلق [illegible] دو درم و هیچ [illegible] دو درم و
هیچ [illegible] درم [illegible] با [illegible] شهد [illegible] بخورد [illegible]
[illegible] دیگر علاج [illegible] بسوزد [illegible] شود [illegible] گره و

نمک سنگ برابر موازنه سه درم با آب بید بخورد و چند روز همچنین کند البته دفع شود مجرب است
علاج تخمه زیره سپید پنج استیر و بلبل دراز نیم دانگ سیر و هلیله بکسیر همه را حل کند و با آب
بید لکاهار دهد هر روز سه درم با سکنجبین بخورد در حرکت صفرا دفع شود دیگر نمک سنگ و
پلپل گرده هر دو برابر آس کنند لکاهار دهد هر روز مقدار سه درم با آب گرم بخورد در
چند روز نیک دفع شود علاج بلغم اگر از غلبه یاد حرکت شراه سرد بلغم سرد کرده درد کند
که آنرا بهندوی جبسی جبسهی گویند بیار پنج اندرای آس کند و سه ازده هر روز دو درم
دو سه پلپل گرده آس کرده یار کند با آب گرم بخورد نیک شود دو سه روز بخورد بلغم
هم برود و اگر فرو گذاشت کند تا علاج نکنند از جبسهی گوشت شود بالله سبحانه ابر است
رسن سیماب کوکر دیلهان درم لجی کنند و سنکه کشته یکدرم و تخم زقوم یکدرم و
نیم یکدرم و بلبل گرد دو نیم درم هم یکجا دارو یا ریک آس کنند و جامه بیز کنند
لکاهار دهد بلغم را نافع آید نیم حبه خوردن قریب و گشتن سنکه در بار بهفتاد و سه
بوشیده شده است چنین غرض شود تحفه کرده ببیند

در علاج درد شکم

علامت آنکه چون از باد درد شکم باشد طعام خورد با ایستد و از خوردن حرکت
و آنکه از بلغم باشد چون نهار بود درد بیشتر باشد چون طعام خورد بوقت گواریدن طعام
درد مبرد و از خوردن شیرینی زیاده شود و آنکه از بلغم باشد از خوردن گرمی و نمک
زیاده شود و دردی که از باد باشد آنرا شول گویند از خوردن نمک و جوانی و آب گرم
دفع گردد علاج درد شکم و درد معده و درد پهلو و درد بار نش یعنی شول که از زیر
سینه تا معده خیزد علاج بیارد سنگ زقوم نیاو برگ شو نیاو هر یک آنکه بر … الف
چرب کنند و نمک سور برابر در آن دیگ بنهند و گل مهر کنند و در دیگدان نهند
و آتش کنند تا از آنکه بسوزد و خاکستر شود لب نیز و یک هر دو بوقت خفتن با آب

… با آب گرم مقدار سه انگشت بخورد بلغم و باد دفع آید دیگر هلیله و سنامکی و
… دو دانگ سیاه و پنج جشنه متساوی باریک کرده هر روز نهار بخورد موازنه یکان
درم غلوله سازد یکان غلوله با آب گرم بخورد با دو گوله و … درد شکم جمله را نافع آید
دیگر هنکره با نمک … بخی بید فرود برد درد شکم اگر چه یک سه باشد دفع شود
دیگر سنهر و بلیل گرد و بلیله هر از ماجو دو دانگ سنگ و زیره سپید و زیره سیاه
و انگرده هم بوزن برابر آس کنند بهار دهد یکان درم تا بار تا یک هفته با آب گرم بخورد
درد شکم دفع شود دیگر سنهر و بشیره و جوانی و سملیت و نمک چهار یکان درم
سنگ و بلیله سه عدد این جمله دارو مذکور را یکی کرده هنکی بسازد هر … نهار درم
با آب گرم بخورد و تشت تیز بخورد با درد شکم که آنرا شول گویند دفع شود دیگر … تخ
شکم در سینه این دعا تا ده روز هفتگان بار بخواند و انگشت با آب دهان خود دم کنند
بجا که آن جا نه زند که بیمار درد آنجا است و بر سینه بیمار و خط بکشد خدای عز و جل عافیت
بخشد دعا اینست اسأل الله العظیم رب العرش العظیم ان یشفیک بعبدک فلان بن فلان
… محمد بن المصطفی علاج دفع درد شکم که آنرا شول گویند این افسون بخوانند اگر …
گویند بگو بر … قبل … بالای درد شکم دست خود بنهد …
دسته از ناف فرود آرد و این بخواند و درد شکم … نیکو شود …
در علاج اشتها و هضم طعام و هیضه طعام سنهر و جوانی و هلیله و بلیله و آمله و بلبل
دراز و بلبل گرد و پنج … و پنج … نمک سنهر و نمک سیاه
و نمک سنگ این همه متساوی جمع کنند … ده باریک آس کنند تا جامه بیز کنند
نگاه محفوظ دارد هر روز سه درم نهار بخورد دیگر … بخورد … دور کند

[illegible] در دیگ کنند و گرم کنند [illegible] برگ [illegible] انداز [illegible]
روغن برود خوشبوی شود و بعد از آن پوست [illegible] با برگ [illegible] انداز [illegible] بریان کنند
سحیق شود نمک سنگ انداز [illegible] نگاه دارد هر روز از آن [illegible]
بخورد [illegible] فائده اشتها بیارد برگ [illegible] و هلیله و [illegible]
هم سنگ [illegible] بوزن برابر بیامیزد [illegible] انگشت بیالاید بنهار بخورد [illegible]
[illegible] روغن گاو و شهد و شکر هر سه بوزن بخورد اشتها [illegible] علاج هضم طعام
[illegible] از برای اشتها و هضم طعام و دفع باد و بلغم و تلخی معده از یک درم [illegible]
لقمه طعام پخته بخورد هر چند طعام بخورد هضم شود [illegible] بعد از بیماری [illegible]
زنجبیل ده درم فلفل گرد ده درم زیره سفید ده درم زیره سیاه ده درم اجود ده
درم انگوزه ده درم [illegible] ده درم فلفل دراز [illegible] درم هلیله [illegible]
درم نمک سنگ [illegible] طعام [illegible]
[illegible] زنجبیل و بیخ ترنج و مغز [illegible]
هفت چیز بوزن برابر با آب [illegible] بندد و در چشم [illegible]
[illegible]
[illegible] در هر دو چشم کنند آب از چشم برود [illegible]
نباید خورده باشد مجرب است [illegible] در علاج درد معده و دفع کرم خورد
[illegible] آمدن معده [illegible] هلیله دراز ده درم
و کشنیز دو درم و نمک سیاه دو درم [illegible] دو درم و نمک [illegible] دو درم [illegible]
[illegible] زنجبیل [illegible]

[illegible]

[illegible] گرم بخورد درد معده [illegible] علاج کرم خورد [illegible]
[illegible] سیاه و شیره برگ [illegible] سیاه و شیره برگ تنبول یکجا کنند هر روز [illegible]
[illegible] انگشت [illegible] معده [illegible] از جامه [illegible] و تر کرده [illegible]
[illegible] علاج [illegible]
[illegible] ده درم [illegible]
[illegible] بخورد [illegible]
[illegible] دفع شود [illegible] پوست دور کنند [illegible]
[illegible] درم [illegible] شکر سفید اول [illegible] قند بخورد [illegible]
[illegible] بخورد [illegible] علاج کرم
[illegible] کودک [illegible] کودک [illegible]
[illegible] مجرب است علاج [illegible] معده [illegible]
[illegible] معده [illegible] دفع شود [illegible]
[illegible] زیره سفید [illegible] گرم [illegible]
[illegible] دفع کند [illegible]
[illegible] علاج [illegible] معده [illegible]
[illegible] کنند [illegible] معده [illegible]
علاج کند [illegible] اول [illegible] سیاه [illegible] قند [illegible] بخورد [illegible]
[illegible] یک درم [illegible] گرده با آب
گرم [illegible]
[illegible] با آب

بکوشانند در مقعد مالند بانیکار خوب شود دیگر اگر مقعد قراح شود جامه حیض بسوزد و
اگر بروغن ستور خوراندن دهد و قدری در مقعد مالد نیکو شود دیگر سپند بکوفد [illegible]
[illegible] اندازد در سر باده گاو بزیند در بتخار کنند سه روز در مقعد دود سازند به
در علاج تنگی و آماس قضیب و خارش حشفه و گر شود با دقیق و مانند
آن علاج تنگی و خارش قضیب بیارد پوست درخت [illegible] و پوست درخت بید آب
باید طلا کنند دمیدن کرا ببرد و آماس را فرو دارد دیگر هلیله و بلیله با آب
آس کنند دمیدن تا قضیب را ببرد مجرب است علاج آماس و درد خایه مرده را با آب بپزد و گرم
کرده در خایه چند کرت طلا کنند آماس را بگذارد [illegible] و منفعت همین حکم دارد دیگر
پوست همین پهل با آب آس کنند و گرم کرده بپزد چند کرت [illegible] کنند صحت یابد آماس
فرو نشیند و درد [illegible] و زهره گاو همین حکم دارد علاج باد خایه که بزرگ شود
و غرغره میکنند و درد آغاز کنند بیار زهره گاو و هفت درم [illegible] پیدا کرده
[illegible] بیامیزد و هفت روز در آن [illegible] کنند بیدار در حال رحمت خصیه دفع شود
دیگر رگی است انگشت [illegible] پیدا اگر خایه چپ است رگ انگشت راست بگشاید
و اگر خایه راست است رگ انگشت چپ بگشاید [illegible] کند بر عکس اگر
هر دو خایه باشد هر دو [illegible] کند و هر دو انگشت رگ بگشاید نیکو شود علاج
باد فتق که [illegible] اندر حال گویند [illegible] بطبیبان [illegible] شنید
[illegible] و مقعد [illegible] زخم میکنند [illegible] که [illegible]
[illegible] دفع کرده علاج [illegible] فتق این آیت را بر کاغذ
بنویسد بخواند و [illegible] صحت یابد [illegible] و ننزل من القرآن ما هو
شفاء ورحمة للمؤمنين ولا يزيد الظالمين الا خسارا برحمتك يا ارحم الراحمين دیگر

باکتیره دگاو لب باید و بر قضیب طلا کنند تنگی را ببرد از نسخه دیگر علاج ترقیدن قضیب بیارد
[illegible] بروغن [illegible] باکنگر [illegible] ریزد نیکو شود هر کدام بمالد علاج باد
سه درم تخم بیارد [illegible] بروغن ستور بریان کنند [illegible] درم شکر طبرزد چند روز متواتر
ناشتا بخورد باد [illegible] اگر اندر خایه بود دفع گردد [illegible] در علاج سنگ مثانه و ریگ مثانه
[illegible] تسلسل بول و سوزاک به بول کردن مرد و زن و کودک درین تجربه علاج سنگ مثانه
که کنند [illegible] حاجت [illegible] شد هم از این دارو دفع گردد [illegible] سه درم [illegible] ده درم
در چهار کتوره آب بجوشانند تا یکی بماند [illegible] بپالاید سه درم روغن بادام [illegible] و یک درم
سنگ سوده در او بیندازد ده روز ناشتا بخورد تا آنگاه که سنگ بگدازد و ریگ شود
بیفتد دیگر [illegible] که آس کنند و با شیر [illegible] گاو و بیامیزد و بخورد
اگر شراب خورده با شیر [illegible] بخورد [illegible] بخورد تا [illegible] و در طشت بول کند
جمله سنگ ریزه [illegible] ریگ در طشت افتاده ببیند دیگر علاج کودک شیر [illegible] را
با انگبین بیامیزد کودک [illegible] دهد سنگ [illegible] فرود آید مجرب است
علاج ریگ مثانه [illegible] خشک کرده [illegible] درم
[illegible] سه درم [illegible] اندازد [illegible] شکر طبرزد [illegible] ریگ مثانه
[illegible] علاج [illegible]
[illegible]
[illegible]
[illegible] تا دام بخورد [illegible] قضیب [illegible]
[illegible] هلیله و بلیله و آمله [illegible]
[illegible]

خوردن قدری شهد خالص بیمار کند نه جهت برص سو و برقان ... برود دیگر بیارد
آهک کهنه سی ساله یا چهل ساله با ریک آکس کند با جامه یا رسنی بریزد یکان درم
سنگ آهک و یک درم شکر تری با هم آمیخته بخورد هر میوه برود ادویه
برص سو ... بیست او ... بیضه مرغ خام با پلپیل ... دو دانگ سنگ بخورد دواز
ترشی پرهیز کند و گوشت نخورد و با عورت صحبت نکند ادویه برص سو ... حنظل ده درم
و یک درم زنجبیل که آنرا ... گویند با یک سیر شیر ماده گاو خام خوردن ده بار
نیکو شود بفرمان خدای تعالی علاج برص سو که از باد و بلغم باشد بیارد ... یک بلوط
و در ... آمیخته در دیگدان نهد و زیر او آتش دهد و ... چوب ... ماسیده
باشد تا آن زمان که ... شود ... بعد آن بیارد تخم ... مع پوست و مغز او را ساید
و مایه کند و بهم بیزد و تخم کبیره بیارد و مایه کند و بیزد ... یک حصه ... چهار
چهار حصه این مایه ... تخم کبیره بستاند از دو برابر این هر سه ادویه مذکور شکر
تری بستاند از ده درم و نیم ... وقت بهار بخورد ... برص سو ... دفع شود
علاج دفع برص سو بیارد زرد چوبه آس کرده و پخته ... و آب ... یک
... آمده ... جفت ... چهار ... [illegible] ... کرم
... از زرد چوبه مذکور یک درم شهد ... بخورد تا آن زمان که نیکو شود دفع
برص سو را دفع کند ... و گوشت ماده گاو ... پرهیز کند
و گوشت ... بخورد و ... پرهیز کند ... علاج دیگر
برص سو بیارد ... و شهد ... کرده بخورد هر ... دفع شود
... یک درم ... با شهد بخورد ... بیارد ... و
بکشد و بر روغن گاو آمیخته بخورد ... برص سو ... این هم مجرب آزموده است

علاج دفع برص سو ... دو ... سه شب در آب تر کرده نگاه دارد ... جوان
یک ... انداخته ایستاده ... تا سه روز بخورد دفع شود دفع برص سو ...
و وقت صبح که آفتاب ... باشد ... با ... دو ... برگ ... مالیده
... در سه روز برص سو دفع شود ... جوز ... باشد ... بگیرد
دفع ... برص سو بیارد ... سرخ ... وزن ده و نیم ... در آب تر کرده نگاه دارد
صبح ... مقدار یک ... از آن آب ... و شیر گاو همراه کرده بخورد تا هفت روز ...
برص سو ... باشد دفع شود علاج برص سو بیارد ... با ... و ... سیاه
انداخته ... صباح ... برص سو دفع شود علاج ... بیارد
... با ... شکر تری ... بخورد نافع آید ... جوز ... از ذکر
خون برود ... بیارد ... برابر ... آب آکس کند سه ...
بخورد ... آزموده است علاج ... بیارد ... و ...
... ده ... و ... با ... و ...
... از هر یک یکان درم ... آب ... درم ... و درم شهد و نیم درم
... بیمار کند بخورد ... دفع کند علاج ... تخم ...
... بالا ... کند و در ... ذکر ... کافور ... آب ...
کافور ... خوردن ده ... باشد ... از ...
ذکر ... یک ... و ... یک مثقال
... و مثقال شکر ... سه روز بخورد ... دفع ... نکند ... دیگر
... که ... و گوشت ... بخته ... آن ...
خوردن ده ... سه روز ... کند نیکو شود علاج ... بیارد ... خورد ...

بهم بر آید و در سایه خشک کنند در حوال کوب بهم بکند بکار بکوبید و نمک او بلیل کرد ابتدا
سست و بکوز بخورده نیکو شود بعد از خفقان آن علاج سوزاک بول آکنی مانند گرد بول زرد
برده خون بیاید قضیب سبیضه درد کنند دیگر سوزاک بول بول چکان و دیگر نیستی و سنگ
مثانه و در یک مثانه و در میو دیگر قضیب حشفه سبب آنکه در سیاه ترب از افراط بوده
و با بسیار جمعه و با دوغ و ماهی و کنجشک کنند و در زیر جام و ایستاده تعاقب غذا المازد
حوت در نیاز افتد حدوث این علت سبید الود بود بعد بکرا سوزاک بول الا بلغم
علامت آنکه بول تیره و کج چون سپید و بیضه باشد و با درد سوزاک خلط سپید افتد
علاج مغز خیار و چینی و مشک و تباله و هلیله و بلیله و آمله و گوکرد و چوب نیز از هر یک
بند درم سنگ بکوبید در چهار ربع سیر آب بکوشانند نیم سیر بستانند و دو درم شهد و نیم درم
سلاجیت باشد بعد و چرب بعنبار آلوده وقت از وقت زرد بیاید باکاده مزبور
انداخته بیاید از درد سوزاک بیرون آید علاج با برنگ و زرچوبه و بالنگو و سپستان
از هر یک سه درم سنگ الشامی شهد یک درم سلاجیت با ز کنند بخورند شفا یابد
بفضل الله تعالی علاج هلیله و بلیله و گوکرو و خیار چینی و بلبل دراز و بلیل کرد
مثل در بجوشانند از چهار سیر آب نیم سیر بستانند قدر زر و نخود بعد الحجر مو از سه درم
گرم کرده در وی انداز و دو سه گرم بخورد سوزاک که از بلغم باشد دفع گردد اگر از باد بود
بلغم و بلغم که از یکی جمع شده باشد سوزاک و در دلها بیابد علاج برگ برزول و کوست
درخت اطریفل و امله و مشک و بیخ بر یک و تالم و دارو و گل نیلوفر ... دو انداز جو
و پوست بیخ و در پانکی جوشیده وزر چوبه و پوست بابونه ... برابر بیرون کاه دارد
هر روز دو درم این دارو و یک درم شهد و نیم درم سلاجیت با ز کنند بخورد دباغ
کلنی خوش شده و با آب خنک و با آب هسته و که امتی بجای آنکه با آب گرم بخورد که شفا یابد

علاج دیگر ده درم کلونجی در چهار سیر آب بجوشانند نیم سیر بستانند سرد کنند دو درم
شهد خالص با ز کنند صحت یابد علاج بول سیلان گمنی سیاه و گز زعفران معصو
و تخم کتان حل شده برابر کنند و با ریک سوده یکی کنند برابر شکر سفید و از نیم
مثقال درم بخورد دفع گردد علاج بول سیلان و سلس البول که از سردی باشد و از شب
برخیزند خصوصا گمند سیاه با شکر سفید بخورد بلکا منید آید و خفقه بگیر بکنند علاج دو کهنه
سبب آنکه بول آن و د نیاید و حدت بسیار ریح باشد بول با درد بیرون آید و آن درد کنند و قحی
از حمل مغز بکیر کنند نیز درد کنند و این بر چهار نوع است دیگر دانه الانجیر و ... سبید
زرا بر روی نیز گویند و آن از میان سنگ میزرو بیدا از درون سرخ باشد و از بیرون
سپید بجوشانند و برگ کاسنی و بیخ منبد الحجر سپید و گوکرد خورد دیگر از هر یک یکدرم سنگ
در چهار ربع آب بجوشانند نیم سیر با نیم و در ود و درم شهد و نیم درم سلاجیت با ز کنند
هفته بخورد نیکو بود دیگر بلبل دراز و ... و بکیا نبید و دانه الایجی از
هر یکی به وزن برابر خشک کنند و ... روز چهار درم سنگ بخورد از ان دو درم
سنگ شهد و نیم درم سنگ سلاجیت یکی کنند ... بر ... بخورد به فضل حق تعالی
نیکو شود اگر از بلغم باشد ... آلت سوزان و بعضی اوقات آلت سست شود
گرم کنند و تشنگی غالب آید و خشکی ... آید علاج هلیله و بلیله و گوکرد و
مغز خیار چینی و ... نبید و بلبل دراز از هر یک ده درم در چهار سیر آب بجوشانند
نیم سیر بستانند دو درم شهد و نیم درم سلاجیت با ز کنند بخورد از سوزاک ... رود
دیگر دار هلد دوازده درم کوفته در چهار سیر آب بجوشانند نیم سیر بستانند چهار درم شهد
و نیم درم سلاجیت با وی با ز کنند سه هفته بخورد در سه هفته سوزاک ... نیکو شود اگر از باد
بلغم و تلخی با جمع باشد ... علامت آنکه ... آلت ... درد کنند و خصیه نیز درد کند

بشاب گرم بیرون آید و [illegible] از وقت خون بیرون آید علاج بوست درخت گز
و بوست درخت بیرون با آب سرد آکس کنند و بخشکی تضیف عظیم طلا کنند و [illegible]
نیز طلا کنند والله اعلم باب سیوم در علاج باسور و ناسور باسور اینجا [illegible]
هرسه بابت [illegible] و باسور را بیکندر بابت گویند علاج باسور بعضی [illegible]
یکی آنکه از باد خیزد دوم آنکه از بلغم سیوم آنکه از تلخه [illegible] از خون دیگر از سو
میراث مادر و پدر باشد و این [illegible] مخلوقات [illegible] و حیض [illegible] آدمی
[illegible] کتف [illegible] چنانکه [illegible] و [illegible]
یکی در رون [illegible] وصل است دوم [illegible] معقد از درون [illegible]
سیوم معقد [illegible] بیرون است اگر درون [illegible] وصل [illegible]
افتد بسبب ضعف [illegible] بر سر معقد است بوقت حاجت بیرون آید [illegible]
[illegible] و آنچه [illegible] در پهلوی راست [illegible]
آدمی باقوت باشد بیرون [illegible] آید [illegible] بیرون آید علامت [illegible] آنکه
[illegible] گوش [illegible] گردد [illegible] اندام درد کند و [illegible]
[illegible] آید [illegible] باشد [illegible] اندام درد کند [illegible]
سوزان باشد اگر از باد باشد علامت او آنکه بوقت حاجت [illegible] سیاه
از مخرج بیرون آید [illegible] باشد [illegible] بوقت حاجت
درد از [illegible] اگر از بلغم باشد علامت او آنکه بوقت حاجت [illegible]
[illegible] رنگ [illegible] بیرون آید [illegible] زرد باشد و علامت او
آنکه [illegible] بیرون آید [illegible]
[illegible] اگر از [illegible] و تلخه باشد علامت او آنکه [illegible]

[illegible] وقت غایط سیاه [illegible] و این نوع درون وصل بوده است مقام [illegible]
خون باشد [illegible] مقام درد کند و این بر دو نوع
[illegible] معقد باشد دوم درون معقد آنکه بر سر معقد باشد علامت او آنکه بوقت حاجت [illegible]
[illegible] خون [illegible] و آن درون معقد است علامت او آنکه غلیظ خون آلوده باشد [illegible]
[illegible] باریک [illegible] و خون رود اگر از میراث مادر و پدر باشد [illegible]
[illegible] است یکی آنکه [illegible] بزرگ [illegible] باشد دوم [illegible]
[illegible] سیم نوع است [illegible] باشد [illegible] آنکه [illegible]
[illegible] بیرون [illegible] معقد [illegible] در کار [illegible] علاج [illegible]
[illegible] و پوست درخت [illegible] و پوست درخت [illegible]
[illegible] سپید [illegible] سنگ [illegible] معجون کنند [illegible] دو درم
[illegible] گرم [illegible] دو درم با آب [illegible]
[illegible] طلا کنند [illegible] علاج [illegible] هلیله [illegible]
[illegible] هر یک چهار درم [illegible]
[illegible] یک [illegible] سه درم [illegible]
[illegible] باد [illegible] درد شکم را نافع آید [illegible]
[illegible] کند [illegible] معجون را [illegible] نافع آید [illegible]
علاج دیگر [illegible] درم [illegible] چهار درم سنگ [illegible]
[illegible] درم [illegible]
[illegible] درم [illegible] دوازده درم [illegible] هلیله [illegible]
[illegible] درم [illegible] سه درم [illegible]

یکی از آن بخورد منافع شش نوع بالوره کرنب باد در گرفته و تنگی نفس و سنگ مثانه و سلس البول و درد
و آنچه که در شکم باشد همه را دفع کند و اشتها آرد و اینها را در هنر و انبوه باید د... علاج دیگر
حبه و موسکا و کره بوران برابر بیدنگ ها اره را درود و درم باکمیز ماده گاو ... زاد ... در
هفت هفته بخورد منافع به هر چه باد دستور تقدیم کهنه باشد بردارد نیکو شود علاج سرگین کبوتر
و دانه الانجی هر یکی یک درم سنگ کثیره به پنج لب بید در کوزه و ناف طلا کند سه هفته نیکو شود
علاج عبالیون که ابراهیم ... بکاهلی بات کو ... نوع است یکی از بار د باشد دوم از بلغم
سیوم از بلغم چهارم از رحم پنجم از سنبات وجائی که در گرد سفره بیرون منعقد سر انگشت از
باد باشد سبب آنکه طعم رفت در مزد خشک غذا را خفیه باشد علامت و انکه بخشکانند ... و متقاعد
جانب نشود علاج سرخ دام و بدر رنگ بیرون آید و چون آن را بشکنند زرد آب یا کف ...
آید و چون بسر او بخیه باشد اگر درد باشد بیرون ... و ... دهن ... فراخ گردد و ...
که گرد بر گرد او باشد علاج دیگر استخوان ... بشکل ... آب ... موضع علت طلا
کنند ... موضع ... روغن ستور ... کنند بعد از آن ... باشد نیکو شود ...
... آنچه ... چون ... موضع علت طلا کنند اول ... را ...
ستور ... کنند ... نیکو شود ... راه ... از ... باهم ... و ...
بندان و ... برافتد و ... قوت ... بخورد ... انجیر ...
تمام ... نیکو شدن ... باید که ... علت عقیم که حمل نگیرد
عورت ... زاینده فرزند نشود ... که او ... حضرت سلیمان علیه السلام
نشسته بودند ... عقیم جمع شدند ... حضرت سلیمان علیه السلام آمدند و گفتند
ای ... حیوان ... ما ... فرزند ... که ... نمی شود
ما زنان دیگر ... حکمت ... را از فرزندی شود حضرت سلیمان علیه السلام ... الله تعالی

28

عفت آمدند ... کردند ... حاضر شدند ... سلیمان علیه السلام پرسید که
این ... فرزندی ... دیگر سر بر زمین نهادند گفتند یا نبی الله
زنان عقیم ... علت است که فرزندی نشود حضرت سلیمان علیه السلام فرمود که آن کدام
علت است ... گفتند اول آنکه رحم عورت ... باشد که تخم بجای ... دوم ... رحم
... باشد ... سیم گوشت زیاده شده ... رحم ... چهارم
در رحم کرم افتاده باشد همچنین که ... افتد ... خورند تخم ... شده باشد ...
تخم ... شود ... اگر رحم سرد شده باشد ... آسیب دیو ... و ... گسسته
باشد اگر ... که ... باشد اگر سینه درد کند رحم سرد شده باشد
اگر ساق پای درد کند ... کرم افتاده باشد ... درد کند ... زیاده شده
باشد اگر استخوان درد کند ... شده باشد اگر هیچ درد نکند ... آسیب دیو باشد
علاج آنکه رحم ... دانه و ... مرغ ... کند بعد از حیض سه روز ...
کند بعد از آن با شوهر ... حمل ... فرزند شود اگر رحم ... باشد علاج ...
انگوزه ... روغن ... حمل کند بعد از حیض سه ... کند حمل باشد
اگر گوشت زیاده شده باشد ... سپند و ... فیل و ... کنده ...
بعد از حیض سه روز ... کنند و با شوهر خلوت کند حمل باشد اگر در رحم کرم افتاده
علاج آن صابون و آب ... بابلیه و آب ... از حیض سه روز ... کنند
و با شوهر خلوت کند حمل ... رحم ... سرد شده ... علاج ... مرغ
... بعد از حیض سه روز ... کند علت ... حمل ... اگر ...
شده ... علاج ... حمل ... اگر هیچ درد نکند آسیب دیو باشد علاج ...
... به فضل الله

دیگر الشیخ آنکه عقیم و نازاینده کی فرزند نیم بلکه کرانزا و را گویند یک تخم او و یک درم جوا بن جو بهر آسی کرده هر روز ناشتا سه روز بخورد

د	ا	ر	ر	ه	د	ر
١١	ر	ر	ی	ص	ی	ر
ه	د	و	ر	و	م	ر

همچه در شکم علت باشد از کرم و جز آن زود شفا شود بعد از آن علاج کنند پنج کتان سفید بیارد بقیاس یکماهه برابر شیر باده گاو بیامیزد و تلخ کلنکات را جمیع که عورت از حیض بیرون آید در فرج درون نیم طلا کنند نزدیک شوهر برود در حال حامل کند علاج دیگر باده خرگوش بیارد و اورا ذبح کنند با آب به پزد عورت عقیمه را ناشتا بخوراند و با شوهر نزدیکی کند در حال حامل قرار گیرد دیگر عبدالله بن عباس رضی الله عنه گفت ولادت فرزند بر عورت دشوار شود باید که این دعا بر طاس بنویسد و او را بشوید بدهد تا بخورد در حال فرزند شود این است بسم الله الرحمن الرحیم بسم الله لا اله الا الله الحکیم الکریم سبحان رب العرش العظیم الحمد لله رب العالمین کانهم یوم یرونها لم یلبثوا الا عشیة او ضحیها کانهم یوم یرون ما یوعدون لم یلبثوا الا ساعة من نهار بلاغ فهل یهلک الا القوم الفاسقون تعوید دیگر دزد در تجیل وضع حمل شود این اسم را بنویسد در [illegible] تا نفعه حاصل در ران چپ بندد مجرب دلستی خلاص یابد تعویذ زود یکی بدوا که مشکل افتد و زنان دارد این است طلسم نوعی دیگر اگر زن را درد زه باشد این کلمات بنویسد و بیت ا و ببندد در حال فرزند آرد هر فرزند آورده باشد زود یک این است الشافون والکوفل لاحول ولا قوة الا بالله العلی العظیم نوعی دیگر اگر عورت زود انزال کند علاج بیارد سیماب با آب گیلی کشا خرما بمنک شیرین کوبند و رنگ سوهی کر با سنبل [illegible] بخوانند یکی بکنند آب بدو کرده پس از آن نزد نگهدارد عورت را بدهد تا بخورد از انزال شود علاج دیگر

کالحینک را از بیخ بر کنند و از میان پاره کنند از میان آن کرم سیر و حجل بر آیدان آن کرم را سبزی بیخ باشد یا سپید و چوب بماند برابر سنبل عورت را بدهد تا بخورد بخورد عورت پس از انزال کنند نوعی دیگر گزیدن کژدم بیارد تخم ملیه و کیتهه با آب بسایید و بر زخم کژدم مالد در حال صحت یابد زهر فرو آید نوعی دیگر آب در کفچه بخواند و بدهد کژدم زده را بخوراند و اگر کژدم زده حاضر نباشد آنکس را که خبر آورده باشد بخوراند کژدم زده همانجا صحت یابد و زهر فرو آید این است هسنو هسنو نجبی را ابنی ابنع کیا نحی ابنی بالجی بلنیا نوعی دیگر برای کژدم گزیده چهار ده بار بخوانند صحت یابد ادم حی ساز سوابها نوعی دیگر بر کژدم گزیده زهر کژدم فرو آید این است عقرب عقربان با ذنبوه ذنبان فاذا سلکم النار اخرج باذن الرحمن نوعی دیگر برای نیش کژدم بخوانند در حال فرو آید یا عقرب یا عقربا بالکل دنیا نارا شترای نوعی دیگر بیارد و قدری آب و قدری نمک با هم کنند و با خود بجنبانند چهار قل را و آیة الکرسی بخوانند و بجای نیش کژدم زده تخت کنند و قدری بخورانند نو بحال خدای عز و جل صحت یابد بابی ست و فصل در شناختن نبض و در باوجی از علت آنکه حدوث علت در وجود آدمی که ظاهر می‌شود از اختلاف طبایع است و اسباب و خاصیت آن که در وجود آدمی که اخلاط چهار مختلف که با یکدیگر عداوت دارند بر سر یکی ترکیب یافته اند هر کدام که از قاعده طولی تجاوز کنند در وجود آدمی تعلق دارد و از جهت بر سید آنچه بلغم کند که قاعده چنانکه علطه و گریه و فازه و سر فه و اندام و دست و پا شکستن و بار بهر گرفتن و راه رفتن کرد و سیران و بر بلندی بر آمدن و فرود آمدن و زخم اندرا خستن و زهر دادن و دست و پا دراز کردن و کرها آوردن که از آدمی در وجود می آید همه تعلق بباد دارد و بر نقوت و باشد و آنچه از خشم کردن و تو عظیم و حلیم خوف نوعی که و با عورت کردن مراقبت و مباشرت کردن بجز این سیاه

و هر چه تعلق دارد به اسپندیده است چنانکه غضب و کینه از گفتن و کردن تعلق
دارد و بقوت باشد و در حالتی که باد و یا رشود و آنکه از خفتن و خاموشی و تحمل و سکونت بهم اسباب
خویش رسیدن و تفحص کردن و نا جنبش بودن و ترک مباشرت از این نوع همه از اسپندیده است و بلغم
تعلق دارد و بقوت باشد در حالتی که باد و یا رشود تا از آنکه باید در وجود آدمی قوت
دارد بهمه اعضا آدمی از رگ و شاه رگ و استخوان در کار باشد اگر در این چیز که ضعف راه یابد در
وجود مردم زحمت پیدا شود و شناختن آن زحمت از نبض توان دانست و آن دیگر
نزد پزشک درست زیرا انگشت که آن همواره در حرکت و جنبش می‌باشد اگر در نفس آدمی باد و بلغم
و خون غالب گردد از آن زحمتی پیدا شود و شناختن آن زحمت از جنبش رگ نبض حاصل گردد
[illegible] اگر زحمت از غلبه باد باشد رگ بطریق [illegible] فرو رود گاهی پیدا شود بشکل رفتار مار و [illegible]
چنانکه میان آب برود و بالا فرود شود بطریق [illegible] ساکن جهد [illegible] جستن رگ هم از غلبه
از غلبه صفرا باد باشد چنین روشن شود که علامت از غلبه باد است برای [illegible] آن بکند
و آنکه از بلغم باشد غالب شود رگ نبض بطریق رفتار [illegible] جهد و تعجیل
بر شکل کردن [illegible] که بیک انگشت زنند زود زود [illegible] بلند
جهد این همه اشکال از بلغم باشد [illegible] معالجه آن بکنند و آنکه از غلبه بلغم باشد
[illegible] جهد بطریق [illegible] کبوتر و بط و مرغ که دیوار [illegible] زنند
و بالا فرود شناسند این هم علامت از غلبه بلغم است اگر از غلبه خون باشد قوی بلند
و تعجیل جهد و اگر باجتماع غلبه این هر سه چیز بود باد و بلغم و صفرا [illegible] است
پیدا آید گاهی نرم و گاهی تند و گاهی [illegible] و گاهی لرزان از غلبه باد و بلغم باشد [illegible]
[illegible] علامت [illegible] بطریق [illegible] زود زود [illegible] شکل
[illegible] که میان [illegible] زود که غلبه بلغم و باد باشد و اگر بلغم و خون
زود زود قوی [illegible] جهد و اگر بلغم و [illegible] باشد [illegible] زود زود [illegible]

و اگر از باد و بلغم باشد رگ [illegible] شود بطریق رفتار [illegible] باشد [illegible]
باشد رگ [illegible] زود زود گاهی [illegible] جهد [illegible] قوی جهد [illegible]
باشد و اگر [illegible] جهد [illegible] از باد [illegible] ساکن جهد آن از بلغم بود و اگر
از باد و بلغم [illegible] باشد [illegible] بطریق رفتار [illegible] و اثر هر یک [illegible]
طبیب در کار [illegible] مهارت در یافتن نبض است چنین [illegible] از جستن نبض مطلع و واقف گردد
[illegible] توانند یافت معالجه که مرتبه دوم است تواند کرد [illegible] طبیب را لازم است
معالجه [illegible] بسیار [illegible] دانسته [illegible] رگ [illegible] باید
گرفت [illegible] وجود آدمی [illegible] رگ است [illegible] یافته است از جمله آن [illegible] رگ
[illegible] در بازوی [illegible] که [illegible] درست است چنین
خواهد [illegible] نبض مطلع و واقف شود باید که مرد را در بازوی راست [illegible]
در بازوی [illegible] این همه [illegible] آدمی است و [illegible] که مذکور [illegible] یک [illegible] انگشت [illegible]
[illegible] این [illegible] رگ [illegible] در حرکت و جنبش می‌باشد تا آدمی [illegible]
رگ در حرکت باشد چون اجل نزدیک رسد مردم رحلت کنند رگها مذکور از [illegible] حرکت
[illegible] در نبض [illegible] باشد [illegible]
و [illegible] برابر [illegible] با آب [illegible]
[illegible] خشک کنند [illegible] دارد [illegible]
و دار چینی و صندل سپید و سرمه [illegible] بوزن برابر [illegible] با آب [illegible] کنند [illegible] خشک
کنند بوقت خفتن [illegible] علتها [illegible] چشم [illegible]
[illegible]
[illegible] بوزن برابر [illegible] کنند با سرکه و با آب [illegible]
[illegible] کنند موی [illegible]

[illegible] سنگ مومی که آنرا برای بلبیله شیح سازد و حکیم بعضی مردمان همین است
بیاره و جراحتی بکنیم بنشره و دو دانگ برد بجوشانند و روغن صاف بستانند
نگاه دارد و نیم سیر زرنیخ زرد بر بار یک آس کند و جامه سبز در اول زرچوبه
فرو برد و روغن مذکور را بر او [illegible] با آتش نرم بجوشانند تا بکلی جذب کرده
جامه [illegible] آس کرده جدا نگاه دارد و آن [illegible] زرد و [illegible] دیگر
[illegible] با آتش نرم بجوشانند و [illegible] تا جمله [illegible] کرده و آنها را بر سنگ
[illegible] بگویند [illegible] سازند و نگاه دارد [illegible] ازین بلبیله
شیح کند و خواه جامه موم کند [illegible] آید باب [illegible] در عمل ساختن سنگرف
زرنیخ [illegible] و کبریت زرد و هر یک ده درم سنگ سیماب پاک ده
[illegible] بار یک [illegible] آس کرده [illegible] گل حکمت کرده و دهن [illegible]
گل کند و [illegible] چون خشک کند [illegible] آتش [illegible]
تمام سنگرف [illegible] شود باب [illegible] در علاج باد صرع و [illegible]
علاج باد صرع [illegible] روز شنبه [illegible] و هر روز یکشنبه نگاه دارد بستانند
با آب [illegible] بساید [illegible] و بالای آن قدری شیر [illegible]
و هر [illegible] را [illegible] مدام [illegible] دفع شود و دیگر تخم
زرقونیا را با آب بهم سوده بخورد [illegible] تخم [illegible] آس کرده [illegible]
بستانند [illegible] شود دیگر [illegible] گوسفند
بساید بخورد تا آنگاه که [illegible] عظیم [illegible] باد صرع [illegible]
شود [illegible] باد صرع [illegible] شیر گوسفند
[illegible] صحت یابد [illegible]
انجیر هر دو را خشک کند و [illegible] باد صرع [illegible]

بری با آب بساید و زیر هر دو سوراخ بینی [illegible] از سوراخ فرود
افتد از صرع صحت یابد دیگر از [illegible] قرآن [illegible] واللیل [illegible]
و بر [illegible] باعث نیکو شود و باب [illegible] در علاج باد انواع و ورم
اندامها آن [illegible] از زیاده از خورشها [illegible] خورش [illegible]
و خورش [illegible] و خوردن [illegible] یعنی [illegible] و طعام خوردن [illegible] وقت
و [illegible] و از امساک بول و غایط و افراط در جماع و از [illegible] بسیار
و [illegible] کشتی و [illegible] کردن اندامها و [illegible]
[illegible] شیر گرم [illegible] آب گوشت خوردن و خون کم کردن [illegible]
علاج باد [illegible] اندام [illegible] برگ [illegible] با آب بساید [illegible]
[illegible] هر روز بخورد [illegible] هفته [illegible] هفته
که از سردی و در سردی و [illegible] شود و دیگر دفع باد [illegible]
[illegible] شیر گوسفند [illegible] در شیر [illegible]
باشد هفت روز [illegible] از شیر [illegible]
و [illegible] بخورد [illegible] روز بخورد صحت یابد مجرب است باب
[illegible] در علاج [illegible] اگر [illegible] باشد [illegible] از خوردن [illegible]
و این علت از [illegible] خوردن بسیار [illegible]
[illegible] و از [illegible] بسیار [illegible] و از غذا [illegible]
شیر و ماهی و زیادت خوردن [illegible] و ماهی [illegible]
اسباب [illegible] زیادت گردد و [illegible] علامت وی آنست که [illegible]
[illegible] در چشم و گوش [illegible] در علاج
از بالا [illegible] افتادن [illegible] و [illegible]

این دشوار است اسهال کی [illegible] و اینها علاج برگ بانسه بیارد و در چهار سلگوله آب کوفته
تا آب ببرد بگیرد و با شهد اندازد و سرد کند بخورد و رکت [illegible] دفع شود و غذا برنج [illegible]
باید که با نمک نخورد و [illegible] کشته باشد رکت بسته دفع شود علاج رکت بسته بعلاج [illegible]
باشد و [illegible] ده هفته پرهیز از نمک بسیار و ترشی و گوشت گاو و ماهی پرهیز کند بیارد
بیخ [illegible] و بیخ گنبهلی که برگ او [illegible] باشد هر یک ده درم [illegible] هر ده بیخ [illegible]
سلگوله بهم بخورد و آنچه هر دو بیخ [illegible] تلخ است در شکم نخواهد ماند چاره
کند که باید بعد خوردن نان گندم پاره بخورد تا استفراغ نیاید سه هفته بخورد هفته اول
نان جو خشک بخورد و نیز نمک هفته دوم چیز [illegible] که خارش [illegible] باشد باری از [illegible]
گاو [illegible] کند بخورد هفته سیوم برنج بخورد و از گوشت جانوران خشکی و آبی پرهیز کند
و از [illegible] و از ترشی و از مباشرت پرهیز کند تا آنگاه که [illegible] دفع شود مجرب دیگر
[illegible] این زحمت که خارش بسیار باشد و اندام چاک [illegible] آید بیارد قند و [illegible]
[illegible] انگشت [illegible] تنگ کند و قدری سیاه دانه در و نهد و غلوله
کند آن قدر که درست در حلق تواند فرو برد [illegible] غلوله ها از شش و هفت غلوله
روز کند و [illegible] روز اول [illegible] زرد خواهد [illegible] و در دوم سبز دانه خواهد
افتاد و در سیوم روز [illegible] خواهد افتاد [illegible] تا آنگاه که [illegible] دفع
شود در مدت دارو خوردن [illegible] نان جو [illegible] بخورد [illegible] مجرب است
دیگر علاج رکت بستی چند [illegible] باشد بخورد آمیخته هر روز چهار درم دیگر هلیله
سیاه [illegible] باشد خورد تا اثر دیگر [illegible]
و [illegible] آب [illegible] صاف کند
[illegible] طاقت زحمت دفع شود دیگر [illegible]
[illegible] کند تمامی [illegible]

لکا [illegible] وزن مقدار درم سنگ بخورند یکدفعه دفع شود دیگر [illegible]
آید بیارد گل سرخ و [illegible] یکی کند بخورد جمله [illegible] برود دیگر [illegible]
کند و [illegible] بخورد نیکو شود دیگر پوست درخت ببیل در آب بجوشانند
سران آب اندام بشوید نیکو شود دیگر [illegible] بخورد [illegible]
و حنظل و زرچوبه و روغن [illegible] چهار یکی کند [illegible] روز
شانزده درم بخورد نافع آید والله اعلم [illegible]
در علاج دق که [illegible] بزبان هندی گویند دق [illegible] و حدوث آن [illegible] بسیار
کرده شود و راه بسیار رفته و در حال آب خورده و یا از درخت افتاده و دراز
[illegible] طعام گاو و [illegible] خورده و اول
بسیار خورده باشد چنانچه شراب [illegible] این علت پیدا شود و این علت
[illegible] یکی از سردی دوم از گرمی آنکه از سردی است بلغم پیدا اندازد
و آنکه از گرمی است خون اندازد و آغاز دق اول این است که سر [illegible] آغاز شود و تب نرم
باشد و پهلو درد کند و اشتها نباشد روز بروز حقیر شود [illegible] علاج [illegible]
گوشت گوسفند [illegible] آمیخته از گوسفند [illegible] زاده که لاغر نباشد [illegible] و او را هیچ علت
نباشد دوازده نیم سیر بیارد و باریک [illegible] در دیگ کند در میان [illegible] یک سیر
آب بجوشانند با آتش نرم چهار [illegible] آب [illegible] بیاید [illegible] سیر [illegible]
خالص در میان آب اندازند و باز [illegible] در دیگ کند بر آتش [illegible] زرد برده
[illegible] که [illegible] این هر سه دارو [illegible] و این دارو ها
بزبان هندی [illegible] برگ خوانند و این دارو ها از لکهنو [illegible] درم
[illegible] آب [illegible] که [illegible] نیم جوش شده اند این دارو ها در دیگ
[illegible] دارو ها سوخته [illegible] و آب [illegible] خورده [illegible] تنها صاف [illegible]

و دوا آرد و روغن بسرشته بشود دیگر سپستان و کشنیز سنبل در میان روغن انداخته بجنبانند تا نیک شود

در قاروره کند نگاه دارد انگشت را اگر این علت باشد از گرمی یا از سردی تخم سنگ مشک قدری بکوبند

بقیاس یک گانه شیر گرم با آن روغن هشت درم در وی انداخته ناهار بخورد دوا اگر از سردی باشد

اگر مشک با روغن شیر گرم بخورد دوا اگر از گرمی باشد سرد کند بخورد دق بطلانی دفع شود غذا

برنج ماهی و مشک و خاک سنگ با دو درم روغن سوزه خالص و گوشت دراج و دیگ و حلوا نان

حنظل کهنه خورد و گوسفند جو ستوده بعد از آن که طعام خورده باشد بخورد دیگر چون دق آغاز شود

باشد که [illegible] و سرو الله یک بار برگ [illegible] و بیخ [illegible] ازان همه بار بجوشانند نصف بماند

هر روز یک سکرجه بخورد غذا نان گندم و گوشت و شراب ناشتا بخورد و از همه چیزها پرهیز کند

نیکو شود دیگر دفع سرفه و دق برگ سپستان و بیخ [illegible] سپید آس کند بخورد یک هفته

بخورد صحت یابد مجرب است دیگر دفع سرفه و دق بسیار در برگ [illegible] اگر خورد یا گل ناشکفته

اگر با برگ تنبول هم بپیچد و بخورد اول روز یک دوم روز دو سیم روز سه و روزهای دیگر

سه گان سه گان کل مدت [illegible] بخورد به شود اگر در سرفه خون آید از [illegible]

روی گوسفند دیگر دفع دق بیخ [illegible] و بیخ [illegible] آس کرده یکان سکرجه خوردن دهد

و عقب آن هفته روز بهر روز بلیله آس کند با آرد گندم بیامیزد و نان بپزد بخوراند دفع گردد

اگر در سرفه برابر بلغم خون افتد صندل [illegible] با آب [illegible] هر روز [illegible] بخورد مدت یک ماه نیکو شود

دیگر علاج سرفه و دق بسیار زیره سپید [illegible] دانگ جدا جدا بکوبد [illegible]

یکی کند [illegible] سکوره آب اندازد [illegible] هر روز بخورد سرفه دفع شود قوت

افزاید مجرب است دیگر [illegible] درم سنگ پوست [illegible] دو درم تخم [illegible] توره سیاه [illegible] یکدرم

بلیله زرد و یکدرم آرد جو یکی کند دو گان حبه خوردن دهد اگر طاقت نیارد [illegible]

زیره سپید و مغز پنبه دانه آس کند بخورد اگر طاقت آید دوباره زیاده کند [illegible]

خوردن دهد [illegible] پرهیز کند [illegible] دیگر [illegible] دفع دق

بیخ ابنهوم [illegible] بخورد به شود دیگر برگ گل [illegible] با پنبه بیارد و پاره کند مالد

یک برگ بخورد دوا از شیر [illegible] تر کند و خشک کرده بریان کند بخورد دیگر اگر دق از بلغم

سپید باشد نیکو شود دیگر دفع دق مجرب است یک [illegible] برگ [illegible]

کبوتر [illegible] در برگ طلا کند [illegible] طلا کند جمله برگ [illegible] بخورد همان زمان

علت دق باشد صورت آدمی زرد و روی شکم لاغر [illegible] برون آید دیگر [illegible] تر کند

آب صاف [illegible] آب ناشتا بخورد [illegible] بوقت خفتن بخورد همان [illegible]

بخورد دیگر فولاد کشته دوازده درم [illegible] کشته دوازده درم [illegible]

یکی کند و [illegible] درم [illegible] یکجا کنند و [illegible] درم بلیله [illegible] کند [illegible]

ناشتا بخورد و یکدرم از این آس با یک برگ تنبول [illegible] بخورد و اگر ضعیف باشد نیم درم [illegible]

[illegible] و دق را [illegible] آید که بلغم سپید [illegible] زرد [illegible] دست و پای [illegible]

[illegible] کند [illegible] ناشتا باشد [illegible] از ترش [illegible]

[illegible] پرهیز کند صحت یابد و مدت سه هفته از مباشرت پرهیز کند دیگر [illegible]

[illegible] خشک کند و آس کنند و دو حصه این و یک حصه [illegible] یکی کنند هر روز ناهار

[illegible] اگر تواند یک هفته بخورد دق قدیم و [illegible] دفع شود غذا نان جو بخورد

[illegible] دفع دق [illegible] روز [illegible] سیر بسیار بخورد دیگر چون دق آغاز شود این نام

[illegible] بنویسد [illegible] روز [illegible] بخورد دق دفع شود این است یا شبتلی

[illegible] دوم در علاج [illegible] خون و حجامت و صفت علتها که از خون خیزد [illegible]

[illegible] زکام و درد گلو و درد چشم و درد سر [illegible] و دنبل [illegible]

[illegible] و درد خصیه و درد پهلو [illegible] درد جگر [illegible]

[illegible] دیگر اگر غلبه خون [illegible] از راه بینی [illegible]

[illegible] بشود [illegible]

این دارو بکنند پوست بیخ سیل و پوست انار و پوست کنگر و پوست [illegible] و پوست آبنوس و پوست بیخ
و پوست حصره و پوست سیل و پوست کنهر سیاه جمله برابر یکی جو کوب کرده [illegible] وقت
حاجت مقدار [illegible] از این آب بجوشانند تا هشتم حصه بماند بزرگ را سه درم و خرد را یکدرم خوردن
دهد و الا [illegible] بجوشانند تا هشتم حصه بماند شیر کرده در قوام کنند هر روز بر آن دوا که
گفته است بخورد دیگر بجهت غلبه خون در اثنی [illegible] پیکان خوانند سنگ [illegible] با آب هم باید
بخورد دیگر کشنیز بزرگ که از آن [illegible] گفته گوسفند بهشت بیکوره آب بجوشانند نزدیک [illegible]
زحمت را خوردن دهد [illegible] و زبه شود اگر از دهن دو دانگ [illegible]
انداز [illegible] نهند زیر کاه [illegible]
بهندو بالای بر [illegible] قرص [illegible] بهند سر دیگ [illegible] آتش کنند تا آن قرص پخته شود
فرود کرده [illegible] آب بشانند دوازده درم از این آب [illegible] دوازده درم از این آب
دوازده درم [illegible] یکی کنند بخورد دو سه روز [illegible] کنند به شود دیگر اگر خون در حلق
که بسیار بیاید [illegible] کشنیز و کلتهی با آب بجوشانند آب و دانه سه روز بخورد به شود
دیگر غلبه خون [illegible] گوسفند با [illegible] خون ابر از آن [illegible]
کشنیز و کلتهی نیکو شود [illegible] و این دو نوع است یک لعل است و این
عام است [illegible] کل [illegible] و این نادر است خاصیتش در برابر است اما سفید را لیکن خاصیت
زیاده است [illegible] و هر [illegible] کار نباشد و این را هندو [illegible]
هم گویند از این جهت [illegible] بشکند [illegible] شکسته شود بجهت [illegible]
[illegible] گویند بیخ این با آب [illegible] پاره خوردن [illegible] بیشتر شد [illegible]
نفعت است [illegible] بخوردن یکپاره [illegible] این دارو که [illegible] دفع کرده و از
باشد که [illegible] چون [illegible] همین بیخ را با [illegible] و شکر تر بخورد در حال نیکو شود برای [illegible]
[illegible] در زمان [illegible] باشد [illegible]

34

با آب هم بسیار [illegible] بخورد بجهت خوردن یکبار صحت یابد و تجربه این دارو [illegible] است
که اگر [illegible] از خون بسته باشد و این بیخ سوده بر آن خون بسته پراکنده کند [illegible]
آب شود چون خواهد که این دارو بدهد با زهر این اول موجود کند پوست میانه [illegible]
[illegible] بسازد و آنرا بلیسد آنگاه نیکو شود علاج خون انداختن [illegible] بیخ [illegible]
[illegible] با آب [illegible] آس کند بخورد سه روز به شود دیگر بجهت دفع خون از زیاده
پوست [illegible] هشت درم و در [illegible] شکر با آب [illegible] بجوشانند تا دو درم
[illegible] بخورد و خون زیاده دفع شود و اگر خون در شکم افتاده باشد [illegible] دفع شود [illegible]
بخورد دیگر [illegible] که [illegible] گوسفند بجوشانند و آب [illegible] بخورد و [illegible]
با آب [illegible] بخورد با خاکستر [illegible] با آب سه روز بخورد خون زیاده دفع شود دیگر
بیخ [illegible] با آب [illegible] بخورد [illegible] خون را باز دارد دیگر خون که
[illegible] در سینه یا در شکم یا جراحت [illegible] بسیار [illegible]
[illegible] کرده [illegible] زیر حلق [illegible] خون بایستد دیگر پوست انار
با آب [illegible] کنند [illegible] بالای [illegible] و بالا [illegible] آتش انداز [illegible]
بیند که [illegible] چون آتش گرم شده [illegible] آرد [illegible] دیگر [illegible]
خون [illegible] کنند [illegible] آتش خاکستر [illegible] کنند [illegible] بخورد به شود دیگر خون
[illegible] بخورد دیگر دفع خون
[illegible] دفع شود [illegible] آب [illegible] آس کنند
بخورد [illegible] روز صحت شود خون [illegible] دفع شود دیگر دفع خون
[illegible] روز [illegible] بسیار [illegible]
[illegible] بسیار [illegible] بخورد [illegible]

براه بخورد شفا یابد دیگر حجامت پیغمبر علیه السلام فرمود بهترین روزها حجامت
هفدهم و نوزدهم و بیست و یکم بوقت حجامت آیة الکرسی باید خواند و بهار حجامت
کردن ضعف و قلق زیاده کند و گفت باید که حجامت روز پنجشنبه و یکشنبه و جمعه و دوشنبه
وسه کنند و بد است روز آدینه و شنبه و چهارشنبه مکنید که پیغامبر آورده علیه السلام
گفت حجامت کردن در اول روز ماه برکت باشد حجامت کردن هفدهم از ماه چون روز
سه شنبه باشد در روز پنجشنبه حجامت کردن و کارهای دیگر روز چهارم از ماه که این روز نحس
و حجامت کردن منع است که روز آدینه اگر دو نقل است از وصایا [illegible]
علاج جذام هندو کور گویند باد گویند از خون و شری و از بلغم باشد اول دلیل این است
که اندام سرخ شود و انگشتان دست و پا خاریدن گیرد و بعد از این جابجای دمیدگی
پیدا آید چون علامت ظاهر شود باید که فصد رگ [illegible] استعمال کنند شرایط آن در [illegible]
گفته شد و از چیزها [illegible] پرهیز کنند و موی [illegible] خشک کرده [illegible] جایی
[illegible] غلو بر جا بدید باشد از اول [illegible] و مشاهده گشته و بعد از آن [illegible]
یکی کرده برای [illegible] طلا کنند علاج بیارد ده درم مس [illegible] ده درم [illegible]
[illegible] تیز [illegible] سیماب [illegible] طبقها [illegible] طبقها سخت شود
پس بیارد ده درم گوگرد زرد [illegible] طبق [illegible] و [illegible]
کنند [illegible] سر [illegible] کنند از سرکه [illegible] طبقه [illegible] بیارد
چون سینه خوف [illegible] بلبل [illegible] ده بار کنند و چهارم
حصه [illegible] زهر [illegible] مقدار [illegible]
[illegible] و برص و جذام و [illegible] و زکام و درد [illegible] و [illegible]
[illegible] سیاه شود

و [illegible] بیارد از تربت و باد کبن پرهیز کنند دیگر جمله [illegible] و برص [illegible]
[illegible] نوع جذام بیارد [illegible] آنقدار که خواهد [illegible] تمام با نمک [illegible]
[illegible] کنند [illegible] تمام [illegible] بیرون رود بعد از آن [illegible]
با [illegible] چهارم درم [illegible] از آب [illegible] مسخ کنند [illegible] بعده در آن [illegible]
بیارد [illegible] برود [illegible] بیرون آرد [illegible] جعد بیرون خواهد
[illegible] قدری [illegible] کنند جب
[illegible] اول [illegible] دوم روز [illegible] سیوم روز چهارم [illegible] زیاده
[illegible] چهار [illegible] بخورد صحت یابد دیگر [illegible] بخورد
[illegible] درد زکام را نافع آید [illegible] در [illegible] بسوزد
[illegible] کنند [illegible] کنند [illegible]
[illegible] و عدس [illegible] جذام [illegible] ده
[illegible] از آن [illegible] دفع شود دیگر [illegible] آزاد
[illegible] شود دیگر [illegible] خشک کنند بسوزد [illegible]
[illegible] انگشت [illegible] بخورد [illegible] لازم دارد صحت یابد و صحبت
[illegible] صلی الله علیه و سلم [illegible] رضی الله عنه [illegible] الطعام [illegible] خورد دل
[illegible] گوشت [illegible] شود و [illegible] آید [illegible]
[illegible] جذام [illegible] است [illegible]
[illegible] را [illegible] جذام [illegible] زکام [illegible]
[illegible] آنکه [illegible] که در حجامت کردن در روز دوشنبه
[illegible] شنبه [illegible] آنکه [illegible] باشد و در [illegible]

آب بکشد بعد پیش آرد چنانکه گفته اند خوردن شیر میوه ها ضرر دارد و در شب خوردن
شلغم و برگ جذام را جنبانید دیگر مبیدهای سنگ با آب بسایند بخورد جذام برود
باب بیست و چهارم در سحر و جادو و کسی که دل مرد را ببندد و بستن شهوت زنان بدکاره
دفع سحر و جادو دیگر اگر جادو کرده باشند تعویذ بر خود دارد اگر سحر و جادو کرده باشند هم برود
سر ایشان کند بجهت [illegible] بسم الله الرحمن الرحیم [illegible] من کل سحر [illegible] و کل خلق [illegible]
من [illegible] الموانده [illegible] الذین لا یریدون علوا [illegible] وجه ربهم [illegible]
لا [illegible] ولا [illegible] [illegible] اللیل [illegible] النهار [illegible] الکتاب
عزیز لا یأتیه الباطل من بین یدیه ولا من خلفه تنزیل من حکیم حمید [illegible] حفظا [illegible]
[illegible] اخذت [illegible] کل شیطان مرید [illegible] ولا حول ولا قوة الا بالله العلی العظیم
العظیم [illegible] دل مرد [illegible] بسیار [illegible] از عفران [illegible] بخورد در زمان مرد
[illegible] اول فوقع الحق وبطل ما کانوا یعملون [illegible] دوم قال موسی ما جئتم به
السحر ان الله سیبطله ان الله لا یصلح عمل المفسدین [illegible] انما صنعوا کید ساحر ولا
یفلح الساحر حیث اتی [illegible] چهارم بل نقذف بالحق علی الباطل فیدمغه فاذا هو زاهق ولکم
الویل مما تصفون ولا حول ولا قوة الا بالله العلی العظیم دیگر [illegible]
با [illegible] بخورد در زمان [illegible] یا [illegible] دیگر [illegible]
[illegible] کند [illegible] کند [illegible]
[illegible] در زمان [illegible] است دیگر [illegible] شهوت [illegible]
و زن بدکاره که مرد دیگر [illegible] کند [illegible]
دفع [illegible] اگر زن خواهد [illegible] کرده [illegible]
[illegible] علاج جمله بادها [illegible] دانه [illegible] با آب [illegible]

[illegible] با یک سیر آرد گندم بهم [illegible] سازد و بار [illegible] روغن [illegible] بهم بخورد [illegible]
[illegible] مدام بخورد هر بادی [illegible] و زانو و درد بازو [illegible] اسکنده [illegible] کرده
[illegible] کند [illegible] هر روز [illegible] درم [illegible] برابر آن قند [illegible]
هر بادی و درد [illegible] بازو و زانو [illegible] دفع کرد [illegible] مجرب است
دیگر دفع درد سر و اندام و مفاصل و باد [illegible] بیارد [illegible] بکوبد [illegible]
[illegible] [illegible] شب [illegible] روز [illegible] تمام [illegible]
[illegible] شده [illegible] خشک برابر شکر [illegible] بخورد [illegible] دیگر اگر جای باد [illegible]
[illegible] درد کند بیارد برگ [illegible] با آب [illegible] کند اول [illegible] باد [illegible]
[illegible] کند بعد آن طلی کند چند روز [illegible] کند نیکو شود دیگر دفع جمله بادها و درد [illegible]
بادهای که دست و پای [illegible] شده باشد پوست درخت [illegible] سپید خشک [illegible]
[illegible] کند و روغن ستور [illegible] هر روز [illegible] برابر [illegible] حلوا سازد
بخورد نیکو شود مجرب است دیگر باد [illegible] و [illegible] و [illegible]
[illegible] و اجوده و [illegible] و نمک سنگ هر یکی چهار [illegible] درم [illegible] باریک
[illegible] بیز کند هر روز [illegible] دو درم با روغن ستور [illegible] بخورد
[illegible] باید علاج باد [illegible] خوانند در سایه خشک کند [illegible] بساید
و جامه بیز کند هر روز [illegible] روغن ستور [illegible] اگر باد [illegible] است [illegible]
[illegible] است [illegible] و اگر [illegible] باریک کوفته بر روغن ستور آمیخته در جای
[illegible] عمل کند مجرب است دیگر علاج باد [illegible] هندوی [illegible] گویند [illegible]
با [illegible] و برگ با آب بساید و با قدری روغن [illegible] بخورد [illegible] روز
[illegible] کند نیکو شود دیگر [illegible] بیارد [illegible] سپید [illegible]
[illegible] برابر بساید [illegible] انگشت [illegible]

باقدری روغن بیتور بجوشد و دفع کرد و اگر از این علوله ورم گرفته باشد بجا رده نمک سنگ
و فلفل دراز و ورم و ... بجوشد یکدرم و بسیار ... تا انگشت ... یکدرم باریک
ملکاه ... انگشت برآید و در آب گرم اندازد و بجوشد استسقا
شکم و سر ... بجهت دفع جمله بادها ... حنظل و ... بعد از آن
چهار ... آب ... کنند تمام بکند زرد و زرد دیگر آب صاف او بستانند ... آب
... ده سیر قند کهنه اندازد و چهار سیر کوفته ... کوفته کرده بالاء ...
اندازد و بگذارد تا آنگاه که این شراب برآید بعد از آن صاف کرده ... کنند
نگاه دارد بجوشد جمله بادها برود و ... بجهت دفع جمله بادها شربت ...
و ... را ... سنگرف ... کرد ... بلیله ...
و خولنجان و قرنفل و جوز بویا ... و ... و عنبر ... سیاه ...
... جمله ادویه ... درم بگیرد و ده درم ... هر روز ...
بجوشد ... و طعام ... شود و بلغمها و بادها ...
و دست و پای ... شود ... دعا ...
بسم الله ... الرحمن ... الرحیم ...
سلیمان بن داود ... محمد و آله اجمعین این دعا ...
صاحب ... کند ...
شود ... صاحب ...
زحمت ... بکند ... بادها ...
که در ... بود ...
بسم الله الرحمن الرحیم بسم الله ... السماء ان تقع علی الارض
الا باذنه ان الله بالناس لرؤف الرحیم ... السموات و الارض

ان تزولا ولئن زالتا ان امسکهما من احد من بعده انه کان حلیما غفورا ...
ان فی ذلک لآیات لکل صبار شکور ...
... در ساختن روغنها که ... و ...
روغن ... دفع بادها ... از میان آب بگیرد ...
بتابند و در روغن کنجد در دیگ کنند و ... روغن کنجد اندازند ...
... گوشت بسوزد و روغن صاف باشد نگاه دارد و ...
... از گوشت ... نگاه دارد و ... بسیار ...
... بکند ... ساختن روغن ... بجهت ... دفع ... درد ...
... روغن ... یکسیر و روغن کنجد دو سیر ... آتش ...
... بعد از آن ... یک ... در ... کنند و این روغن ...
... ساز ... مثقال ... آن ... کنند ...
در ... سفال ... سفال ...
... در ... سفال ... آتش ...
کنند ... اندازد و روغن ...
در کاسه ...
... روغن ... بعده ...
... آن ... روغن ...
آن ... کنند ...
... بادها ...
و ... روغن ...
... کنند ... آتش ... کنند ...

و هیچ علتی مزمن نشود و مدت دو ماه بخورد از ترشی پرهیز کنند تا نافع باشد این است [illegible]
و بهادون هلیله یکنیم درم و نمک [illegible] یکنیم درم هلیلها کرده هر روز تا بار بخورد [illegible]
کنند و [illegible] هلیله یکنیم درم و شکر یکنیم درم بخورد هر روز تا بار بخورد درد و [illegible]
[illegible] کرد و مقوی آید و [illegible] یکنیم درم و [illegible] یکنیم درم هر روز بخورد
قاطع باد و بلغم و تلخه باشد مجرب است و [illegible] هلیله یک درم و بلبل [illegible]
درم هر روز [illegible] بخورد دفع باد [illegible] هلیله یک [illegible] درم و شهد خالص [illegible]
[illegible] بخورد و بلغم و زکام را دفع کند [illegible] تمام سال [illegible]
[illegible] پرهیز بکنند دیگر علاج سرخباده [illegible]
دانک [illegible] دانک [illegible] کوفته [illegible] آب بجوشانند و [illegible]
[illegible] بخورد [illegible] در اندام [illegible] باشد [illegible]
[illegible] سرخباده [illegible] بخورد [illegible]
از جمله چیزها پرهیز کنند دیگر علاج سرخباده هندی [illegible]
یک درم و [illegible] درم با آب [illegible] بخورد دیگر [illegible]
وقت [illegible] سرخباده [illegible] این [illegible] بخورد
و بر سرخباده [illegible] شفا یابد [illegible]
بر [illegible] علاج سرخباده دفع [illegible] سرخباده [illegible]
[illegible]
[illegible] سرخباده [illegible] سرخباده [illegible]
[illegible] دعا این است بسم الله الرحمن الرحیم [illegible]
[illegible] القرآن الحکیم [illegible]
[illegible]

[illegible] دیگر [illegible] سرخباده [illegible]
[illegible] هفت بار در [illegible] است [illegible] برآمد [illegible]
[illegible] برآمد [illegible] و ننزل من القرآن ما هو شفاء
للمؤمنین ولا یزید الظالمین الا خسارا و بالحق انزلناه و بالحق نزل [illegible]
[illegible] لا اله الا هو الحی القیوم
[illegible] سرخباده [illegible] باشد و زرد [illegible] و شنگرف [illegible]
[illegible] خالص [illegible] و آب [illegible]
[illegible] سیاه و یک [illegible]
[illegible] خشک
[illegible] دوازده
[illegible] سرخباده [illegible] سرخباده [illegible]
[illegible] باشد [illegible] متصل [illegible]
[illegible] از چوب [illegible]
[illegible] سرخباده [illegible] باب [illegible]
[illegible]
[illegible]
[illegible] دیگر علاج [illegible] باد خورده [illegible]
[illegible] چهار عدد [illegible] چهار عدد [illegible] عدد [illegible]
[illegible]
[illegible]
[illegible] کنند [illegible] خشک شود با آب [illegible]

سه روز همچنین کنند دفع گردد دیگر آن موضع را بستر دو [illegible] زند و توتیا [illegible]

و سخت کنند چون فراهم آید موی بر آید مجرب است دیگر اگر از باد خوره موی [illegible]

یا [illegible] بریزد نمک سنگ و [illegible] و زنجبیل و چوبینه برابر [illegible] علاج [illegible]

و [illegible] زنند سه روز طلا کنند به شود علاج باد خوره [illegible] نخجد [illegible]

اگر [illegible] تیز و کام سپند زرد دوازده درم موم و روغن [illegible] یک [illegible] شانه [illegible]

[illegible] دارد و [illegible] چون [illegible] بسوزد در ته نشیند روغن [illegible] هفته طلا

کنند باد خوره دفع شود دیگر سیم و سنگ [illegible] برابر آتش کنند [illegible]

در موضع باد خوره اگر موی باشد بستر دو طلا کنند دفع شود دیگر بیخ [illegible] و پلپل

[illegible] و سنگ [illegible] سه یکی با آب [illegible] و در موضع باد خوره به پا [illegible]

بعد از این دارد و طلا کنند باد خوره یکبار دفع شود دیگر علاج موضع باد خوره سهل

بخارد و آب [illegible] الذهب و [illegible] کنند باد خوره دفع شود مجرب است

باب [illegible] در علاج [illegible] اندام و درد علاج اگر [illegible] هیچ چیز نرود بسیار [illegible]

هلیله [illegible] بوزن برابر آتش کنند و [illegible] درم بخورد نیکو شود دیگر نمک سنگ و [illegible]

سیاه و انگزد برابر آتش کنند دو [illegible] درم بخورد [illegible] دیگر [illegible] کهنه با آب

بجوشانند تا هشتم حصه باقی ماند در دست [illegible] دو درم [illegible] گندم [illegible]

خورند [illegible] در حال [illegible] بخورد [illegible] دفع گردد دیگر از این [illegible]

زهره [illegible] روغن [illegible] بخوانند و [illegible] کنند چند [illegible] نیکو شود مجرب است

و اگر در حال طلا کنند نیز [illegible]

[illegible]

[illegible]

[illegible] دیگر [illegible] با آب [illegible]

[illegible] دیگر [illegible] با آب [illegible] و آن آب [illegible] دفع شود مجرب است

[illegible] که [illegible] و [illegible] آنکه مار [illegible] چیز [illegible]

[illegible] آب [illegible] در آب [illegible] که [illegible] حوض [illegible]

[illegible] گاو و یا ماهی خورنده باشد و بالا [illegible] بیرون [illegible]

[illegible] پدید آمد و آغاز برآمدن او آن است که اول [illegible] اندام [illegible]

[illegible] آن مقام که بیرون خواهد آمد اماس کنند دیگر [illegible] بسیار [illegible]

[illegible] طلا کنند [illegible] همان [illegible] تا هفته شفا [illegible] دیگر [illegible]

[illegible] در [illegible] بخورد نیکو شود [illegible] بخورد [illegible] دفع شود مجرب است

[illegible] نمک [illegible] روغن [illegible] گرم [illegible] درد [illegible]

[illegible] باشد در [illegible] بیرون آید

[illegible] و اگر بیرون [illegible] در میان آب

[illegible] بیرون آمدن باشد [illegible] در آن [illegible] مجرب است [illegible]

[illegible] کنند در موضع [illegible] دعا [illegible]

[illegible] و دارو کنند [illegible] دعا این است اعوذ بالله من الشیطان الرجیم بسم الله الرحمن الرحیم

الله اکبر الله اکبر [illegible] محمد رسول الله [illegible] محمد [illegible]

[illegible] طلسم طلسم طلسم طلسم طلسم [illegible] برحمتک یا ارحم الراحمین

باب [illegible] در علاج اماس اندام [illegible] بیخ [illegible] و [illegible]

و پلپل [illegible] آهن [illegible] برابر [illegible] هر روز [illegible] درم [illegible]

[illegible] اماس [illegible] دیگر [illegible] و زنجبیل [illegible]

[illegible] درم [illegible] اماس [illegible] و اگر [illegible]

[illegible] اماس [illegible] هفته [illegible] بخورد [illegible]

دیگر بیخ کیولکه در شکال بر حل بید با آب بساید و همان مقدار آرد با کش اندازد انوار
بر هم زند با روغن کنجد بهم بخورد اما پس از آن اندام نیکو شود دیگر کشنیز بکوبد و بر آماس نهد بهی
شود دیگر سکره با هار بخورد نیکو شود دیگر سرگین کبوتر تازه با انگبین معجون کنند بر آماس
مالند به شود باب چهلم در علاج دنبل که هندوی آن را اینده گره و گوریه خوانند و دنبلها
دیگر اند اندازند تخنکاوه جراحت مانند آن علامت آنکه سوختن موضع درد و خلیدن دنبل
و ورم بسیار و سیاهی و این بر دوازده نوع است و در میان او کرم باشد در دوازده
محل پیدا شود یکی در بغل و دوم در پشت و سیوم در سر و چهارم در چشم و پنجم در دست و ششم
در پای و هفتم در مقعد و هشتم در فرج و نهم در سینه و دهم در دهن و یازدهم در [illegible]
و دوازدهم در ران دیگر دفع بوته بیخ و برگ و پوست گل [illegible] و پوست درخت میوه
و بلبل دراز و بلیله کردن و سنبل و نمک سیاه و کوته و عود و [illegible] و فیلسل برابر سوده
با گمیز ماده گاو پرورده طلا کنند [illegible] بوته را بر دارد مجرب است علاج بوته و دنبل
مینسل [illegible] و شکر [illegible] برابر سوده با گمیز ماده گاو پرورده طلا کنند [illegible]
نیز طلا کنند بوته دفع شود و دمل [illegible] شود دیگر [illegible] که در دست [illegible] درم
بیرون [illegible] بسیار [illegible] بیخ [illegible] بیخ [illegible] سه چیز را برابر [illegible]
یکجا طلا کنند [illegible] نیکو شود مجرب است دیگر [illegible] هیچ چیز نیکو نشود [illegible]
علاج [illegible] در میان روغن کنجد [illegible] بسوزد [illegible]
صاف کنند [illegible] طلا کنند به شود دیگر [illegible] جراحت [illegible]
[illegible] بسیار [illegible] باشد خشک کنند [illegible] گندم
در میان آن اندازند [illegible] رسید [illegible]
[illegible] روغن کنجد بمالند و بخورد [illegible] آب [illegible] مجرب است
دیگر اگر جراحت [illegible] خواهد که [illegible] بسوزد [illegible]

بالد در روغن تلخ تر کنند و قدری از آن در دهن جراحت بالد [illegible] بدارد [illegible]
دیگر [illegible] تخنکاوه جراحت [illegible] بسیار [illegible]
یکی کنند با آب [illegible] کنند طلا کنند سه روز یا چهار روز [illegible] نیکو شود و [illegible]
عمل کنند صحت یابد مجرب است باب چهل و یکم در علاج [illegible] اگر [illegible] آغاز شود
بسیار [illegible] و در [illegible] اندازد و نان [illegible]
[illegible] کند [illegible] بعد از آن در [illegible] ببندد [illegible]
[illegible] کنند به شود چون [illegible] یا آن [illegible]
[illegible] عمل کنند و اگر [illegible] باشد و اگر [illegible] آغاز شود [illegible]
[illegible] با نمک [illegible] نرم و گرم ببندد در روزی دو بار [illegible] از اول [illegible]
[illegible] صحت یابد دیگر [illegible] روغن کنجد و گمیز ماده گاو
[illegible] کنند [illegible] در میان آن اندازند و بر آن جراحت [illegible]
[illegible] باشد [illegible] در پای [illegible]
[illegible] شود مجرب است علاج [illegible] باشد [illegible] است [illegible]
[illegible] بیخ [illegible] و [illegible] یک جزو [illegible]
[illegible] طلا کنند نیکو شود [illegible] دفع شود دیگر [illegible] ماده گاو
[illegible] طلا کنند [illegible] است علاج [illegible] روز
[illegible] چون باز کنند [illegible]
[illegible] علاج [illegible] نیکو شود مجرب است علاج [illegible] نمک سیاه پنج درم
[illegible] درم [illegible] نمک سیاه [illegible] با آب [illegible] کنند [illegible] درم
[illegible] نهار بخورد [illegible] دفع شود دیگر [illegible]
[illegible] ماده گاو [illegible] بر [illegible]

همی کند بطلا نبود دیگر سرکه زرچوبه در دون بار اندر این [illegible] در طلا تا بلند
بعد از مدتی بکوز آرد و با آب بهم شکل صندل ساید و بر کلف جا مالد چند گاه [illegible] همی کند
دفع شود علاج [illegible] چون [illegible] با سرکه بپزد [illegible] برخیز [illegible]
نیک در جا مرهم بپزد و در شیشه [illegible] سه هفته گردد [illegible] در علاج
اما کسی را [illegible] کلف [illegible] برکرد او این دعا بنویسد دفع گردد دعا
این است یا منصوبتی فی [illegible] بحق [illegible] الذی لا یموت [illegible] دیگر علاج
[illegible] سخت کنند تا خون [illegible]
بیرون آید بعد از آن نیم بند دانگاه کهنه با زرنیک با آب بهم [illegible] درد
کند شیر گرم [illegible] همی کند [illegible] آید و نیکو شود [illegible] این دارو
سخت خواهد گرفت و بعد از آن خواهد آورد و گوشت [illegible] خواهد [illegible] دیگر
تازه بیرون خواهد آمد [illegible] خواهد شد دیگر افسون اما کسی را [illegible]
[illegible] گویند افسون ای بسته [illegible] از جای [illegible]
[illegible] جای این افسون بخواند [illegible] خود در [illegible] دیگر [illegible]
[illegible]
[illegible]
کند درست [illegible] و اگر راحت در [illegible] بعنایت الهی شفا یابد و اگر [illegible]
در [illegible] گیرد و نام آن [illegible] دفع کرد [illegible]
اینجا نام [illegible] همی کند دفع کرد [illegible] دیگر افسون
و اما کسی [illegible] گویند [illegible]
دفع کرد دوای [illegible]
[illegible]

[illegible] سنگ [illegible] نهاده [illegible] رسیده [illegible]
[illegible] افسون [illegible]
[illegible] علاج [illegible]
[illegible] علاج [illegible] اندام [illegible]
[illegible]
[illegible]
[illegible]
[illegible]
[illegible] دفع کرد و این [illegible]
[illegible] دیگر [illegible]
[illegible] دفع کرد [illegible]
[illegible] علاج [illegible]
[illegible] در اندام [illegible]
[illegible]
اگر [illegible] در اندام برآید [illegible] با آب [illegible] علاج
علاج [illegible] اگر [illegible] درست [illegible]
[illegible]
افسون [illegible]
[illegible] افسون [illegible]
[illegible] افسون [illegible]
[illegible]

[illegible] مجرب است باب [illegible] علاج باد عرق النسا و که آنرا [illegible]
باد [illegible] یعنی اگر باد علاج عرق النسا [illegible] شیر گاو
[illegible] دو سیر شکر [illegible] شیر [illegible]
[illegible] آن شیر [illegible] کند [illegible] علاج [illegible]
و [illegible] بادام [illegible]
و [illegible] با آب گرم [illegible] علاج [illegible]
[illegible] و خشک کرده آش کند
[illegible]
[illegible]
[illegible] علاج [illegible] شده باشد [illegible]
و [illegible]
[illegible] علاج [illegible]
[illegible]
[illegible]
[illegible]
[illegible]
[illegible] علاج [illegible]
[illegible] علاج [illegible]

[illegible] کند و سیاه [illegible]
[illegible]
[illegible]
[illegible] سیاه
[illegible]
[illegible]
[illegible]
[illegible] علاج [illegible]
[illegible]
[illegible]
[illegible]
[illegible]
[illegible] علاج [illegible]
[illegible]
[illegible]
[illegible]
[illegible]
[illegible]
[illegible]
[illegible] مجرب است
[illegible] علاج [illegible]

بینی و ترشی بهتر دو نوع ... بند و بلغم و تلخی و خون ... منافع اول ... کرده
زمانه بول ... چیزی ... بعد از آن ... عنزاد ... نهال
بهکینه و مشک باشد ... هم روز دیگر ... پخته شود باده درم ...
بخورد بعد از آن روز که ابر و باران نباشد ... کنند و یا آنکه هفته اندام گشاید
و آن ... بیست و آب بخورد دیگر روز دیگر ناغه کنند روز دیگر دارو خورد و در مدت
دارو خوردن از همه چیز پرهیز کنند جز نان چند نمک و خشک ... بخورد علاج هر دو نوع
پیچ تا آنکه بینی ... شسته باشد و انگشتان ... ریخته باشد ... نشستن ...
بکنند بیارد ... پوست ... نیم ... این پنج ... پسر ... بلیله و
بلیله و آمله و ... نیم ... آسی کنند و ... کنند ... گلوله کنند ...
چهار ... درم تا ... بخورد ... نیکو شود مجرب است علاج هر دو نوع ... بیارد
با ... پوست دور کنند و آمله و هلیله و بلیله از هر یکی ... درم ... هفت ... و قند
سه و هشت درم همه را یکی ... گلوله کنند هر روز یک ... بخورد هژده نوع
... و ما ... خوردن ... جمله دفع شود ... چون که
... باید و ... نیم ... بار کنند ... بلیله ... بلیله ... و ... خشک
سوده ... بار کنند هر روز سه درم خوردن ... غذا از ... و ... نان ... و ... خشک
سازد و از جمله چیزهای مخالف پرهیز کنند ... بهتر ... و ...
باشد دفع ... در علاج ... سپید ... شود ...
پنج درم ... ده درم ... برگ ... خشک و آسی کرده ... نیم
سیر و ... سیاه ... آسی کرده ... جدا کنند ... ده
... با شهد ... روز ... گلوله ... بالا ...
... خشک ...

... و مانی گندم ... نمک بخورد ... جا که سپید ... شود ... اقتاد ...
... زرد ... بعد ... و ... است ... آن ... درم
... ده درم ... کنند ... از ... بیا ... درم
... هر روز یک ... گلوله با شهد ... بخورد ... مدت سه ماه برص ... دفع شود
علاج برص سپید بیارد ... و ... بندد ...
... درم ... آسی کرده ... نیم سیر ... بار کنند در ...
... کنند ... سه روز ... برص ... تا سه روز ... بخواهد
دانسته ... خواهد ... هفته طلا کنند ... پوست ... سیاه
و ... آسی کرده ... درم ... بهر
... بخورد ...
علاج ... سپید ... باشد بیارد ... و ...
... آسی کرده ... طلا کنند
... علاج ... بلیله ... بلیله و آمله ... که ... شسته
... علاج ... برص ... قره
برای دفع برص ... بعد از ... چهل ... سوره فاتحه
متصل کنند بسم الله الرحمن الرحیم بخواند ... متصل کنند ... و ... اگر
ناغه شود ... درد ... مجرب است ... علاج ... خارش ...
علاج ... خارش ... بلیله ... روز ...
... کرده ... طلا کنند ... خارش ...
... طلا کنند ... هفته ...
... نمک ... و ... بر ...

و یا گوسپند سوده طلا کنند خارش و دمیدگی و درد [illegible] اینها نیز گویند دفع شود مجرب است

دیگر زرد چوبه و نمک سنگ و زرنیخ زرد برابر [illegible] بیکدیگر با [illegible] گاو و یا گوسپند سوده طلا

کنند خارش و دمیدگی و درد [illegible] و مینیل و زرنیخ و شنگرف [illegible] دو [illegible] درم

و سیاه دانه چهار درم این همه را یکجا باریک چون سرمه آس کنند و [illegible] سیر روغن کنجد در دیگی

کنند و با آتش نرم گرم کنند چنانکه روغن سوخته نگردد بعده این دارو در روغن اندازد نیکو بسوزد

بعده سرپوش دیگ را که میانه سوراخ کرده است دیگ بپوشند چون نزدیک آتش [illegible]

[illegible] باشد یک کوزه بزرگ پر آب طرف سوراخ سرپوش دیگ باشد از [illegible] دیگ [illegible]

باشد دست بر آب نزنند و تمام روغن در کاسه کنند و روغن مذکور در اندام مالد و اندام گرم

کنند با آتش یکپاس نیکو بعده [illegible] که بران [illegible] مالد در آفتاب بایستد [illegible]

شود بعده چون [illegible] در اندام و در آب گرم بشوید صحت یابد و هر روز [illegible] روغن

طلا کنند صحت یابد دیگر بیارد بیضه مرغ و آب سپید از وی بریزد [illegible]

زرده بیضه دو درم کبریت سوده اندازد و بر آتش نهد گرم کند بعده در روغن [illegible]

[illegible] دو در اندام مالد و [illegible] دیگر اندام [illegible] دفع شود دیگر [illegible] تال

و چوبک و مینیل و زرد چوبه [illegible] از هر یکی درم و [illegible] چشته

نیم درم همه سوده [illegible] روغن [illegible] اندازد و در اندام سه روز طلا

کنند گر برود دیگر داغ آرد عدس [illegible] سوده و دانگی [illegible] گل معصفر

دانگی سیر و زرد چوبه دانگ سیر و پوست درخت [illegible] دانگی و زرد چوبه دانگ سیر

و پوست درخت [illegible] نیم دانگ [illegible] باریک کند بوقت حاجت با [illegible]

روغن [illegible] آب باید کنند در اندام بجای داغ [illegible] طلا کنند [illegible]

[illegible] در اندام با آب گرم بشوید [illegible] سه روز [illegible] همچنین کنند

[illegible] دفع شود مجرب است دیگر علاج سوختگی آتش [illegible]

[illegible] باشد تازه در اندام آدمی طلا زنند [illegible] آدمی در سوختگی مالد در حال درد بیارامد

[illegible] شود دیگر [illegible] کنجد دست [illegible] و [illegible] هم [illegible]

[illegible] شود [illegible] دیگر اگر بسوختگی آتش و ریش افتاده باشد و روغن [illegible]

[illegible] تا یک جرم شود و در ریش طلا کنند سود دهد دیگر اگر از سوختگی

[illegible] افتاده [illegible] ببندد دفع شود مجرب است دیگر [illegible]

[illegible] با آب بید و [illegible] سوده [illegible] کنند و بر [illegible] طلا کنند نیکو شود

[illegible] گرم کنند [illegible] سوخته شود و [illegible] دیگر اگر [illegible]

[illegible] سوخته باشد سپید شده بیارد بلیله [illegible] با آب بید [illegible] طلا کنند [illegible]

[illegible] آید مجرب است دیگر اگر از آتش سوخته شود [illegible] آتش کار

[illegible] در علاج زخم تیر و تیغ و نیزه و مانند آن علاج جراحت

[illegible] است تازه که همان زمان افتاده باشد بر جراحتی [illegible] خون [illegible] بسته

[illegible] بسته مجرب است دیگر جامه [illegible] خاکستر [illegible] زخم [illegible] انداز [illegible]

[illegible] آید دیگر افسون مجرب است این افسون بر [illegible]

[illegible] انداز زود نیکو شود و درد [illegible] مجرب است افسون

[illegible] اوام بالیتن توای جوان [illegible] دیگر اگر در شکم خون مانده باشد

[illegible] روز [illegible] بسته [illegible] چوب [illegible]

[illegible] انداز [illegible] هفت روز [illegible] کند چون [illegible] صحت یابد مجرب است

[illegible] زخم که بندد نیکو شود و درد [illegible] اگر زخم [illegible] بسته باشد [illegible]

[illegible] بسته [illegible] نیکو شود دیگر [illegible]

[illegible] آب [illegible] طلا کنند زود نیکو شود و اگر [illegible]

[illegible] آتش کرده [illegible] زخم [illegible]

بنهد و از جا فرو بندد که بسنبد زالگاه و آب بگیرد و بخورد این شربه نیکو شود دیگر کنگر
کنگر و با آب بپزد و در زخم طلا کنند همان زمان زخم نیکو شود و ... ای ...
در چوب کنگر آن گوشت که کباب کرده بر آن کنند ... بسیار نیکو بکلی نیکو شود و جدا ...
دیگر بجهت نیکو شدن هر زخمی که باشد برگ ... اگر برگ تر باشد ... کوفته سوده
بندد و اگر برگ خشک باشد هم خشک سوده بر زخم اندازد در دو سه روز فراهم آید نیکو
مجرب است دیگر ... بیلاهل بر پیکان تیر و سنان نیزه و یا خار و یا آنچه آن در گوشت شکسته
مانده باشد بسیار ... و بار ... سمور ... بزند و بدان جا ... هر ...
و هر چیزی که در آن شکسته مانده باشد با آسانی بیرون آید و درد ننشاند مجرب است

باب چهل و نهم در علاج تشنگی بسیار ... بهتر و ... و پوست که و ...
و پوست درخت بنج ... به زاهست گشوره آب بجوشانند ... گرم بخورد نافع آید دیگر نبات و ناگلیسر ... سپید و ناردان ... نقل برابر
سوده با شهد بخورد تشنگی را سود دارد دیگر ... دراز و ... بپزد و گل ...
و دانه ایلاچی با زنگ سوده با شهد بخورد تشنگی را ببرد دیگر ... و چهار عدد
چهار ... آب بجوشانند ... دو درم نبات در ... کنند سرد کنند بخورد
دیگر گل نیلوفر و ... و شهد ... و ... همه ... برگ ... آید
هر ... جهاب ... از آن ... تشنگی جمله دفع شود مجرب است
دیگر خشک شدن حلق ... پنبه خام ... در دهن ... خشکی برود دیگر هر که ...
عشق ... بخورد ... شود ... راحت کند ... از طلب ...

باب پنجاهم در علاج ... از ... ماند ... گویند ... کعاد
... علاج ... سرخ ... کوزه ... شربت ... هر ... شوف بخورد
... و بالای آن آب بخوردن ... دیگر ... نیکو شود دیگر ...

گرد و شاخ گوزن سوده با شکر تری ... بسازد و با آب ... بخورد و ... نیکو شود
دیگر ... از نبات ... تا ... بخورد ...
مرغ کرده دیگر ... سرخ ... کهنه بمقدار ... نیکو شود ... کوزه آب ...
... خورد ... نیکو شود ... دیگر شاخ ... خشک
کرده بسوزد خاکستر آن بمقداری ... انگشت ... تا ... بخورد ...
... عورت ... مجرب است دیگر اگر ... عورت ... کرده
باشند ... شود ... کنند ... باید ... کنند
... دراز ... آن ... عورت ... مباشرت
... کنند سود دارد دیگر ... حیض ... نشود ... چهار ... باشد
... بخورد حیض ... شود ... مجرب است و اگر ...
... دراز و قند ... تخم ... برابر ...
... بخورد حیض ... بیاید ...
... باب پنجاه و یکم در علاج رحم و ... درد علاج ... زیره ...
... سوده ... در رحم ... ساکن شود دیگر خارش رحم ...
... گیاه ... آواز ... آب گرم ... نشیند به شود دیگر
... علاج ... نیکو شود ... آب ... جوشیده ... آید ... شود
شود دیگر اگر ... علاج ... نیکو نشود ... تر ... کنند ...
... دو درم ... شود دیگر
... با آب سوده در فرج طلا کنند درد خارش
... دیگر ... برابر سوده باید در فرج
... کنند درد و خارش ... نیکو شود دیگر ... علاج ...

زن شود و درم آنچه مثل سرخی گل یا از انار دانه کا[illegible] و کوفته برابر بستانند و هر روز
دو کان درم با شیر بادام [illegible] بستانند و یک درم [illegible] سوده
همان برابر کند بخورد نافع آید دیگر اگر حیض سخت باشد [illegible] بستانند
از زنان دیگر تب و خون باشد بسیار [illegible] و نبات [illegible] زیاده
هفته بخورد [illegible] از آن شیر برنج پخته بخورد نافع آید دیگر اگر [illegible] باشد حیض [illegible]
باشد [illegible] هلیله [illegible] هر یکی دو درم برابر
[illegible] زرد و کان درم با آب سوده تا دو هفته بخورد نافع آید [illegible] سوم
در علاج حمل گرفتن [illegible] و دفع اسقاط و کیفیت آن علاج حمل [illegible]
و [illegible] برنج [illegible] سپید برابر یکی کند [illegible] بخورد و [illegible] بستانند
حمل [illegible] از آن [illegible]
[illegible] دیگر [illegible] کند [illegible] زنند [illegible]
دیگر تخم [illegible] بخورد [illegible] حیض [illegible] دو [illegible]
[illegible] بعد از آن [illegible]
رود در حال بار گیرد [illegible] اگر خواهی که [illegible] و اگر [illegible] بار [illegible]
دیگر در دفع اسقاط حمل اگر عورتی را حمل گیرد و [illegible] خشک کند یک درم
با آب [illegible] بخورد [illegible] حمل [illegible]
نافع آید دیگر [illegible] از آن [illegible]
[illegible] حامله اگر زن حامله [illegible]
[illegible] کشنیز و هلیله [illegible]
[illegible] بعد از وضع حمل [illegible]
[illegible] باشد [illegible]

46

[illegible] کشته [illegible] بستانند [illegible] روز بخورد [illegible] مجرب است باب
[illegible] در حمل گرفتن علامت عقیمه زادن [illegible]
[illegible] اگر فرزند کسی [illegible] علاج عقیمه که حمل نگیرد [illegible]
[illegible] کرده اند [illegible] روز [illegible] یکشنبه و سه‌شنبه و پنجشنبه [illegible]
[illegible] اگر نطفه ماند پسر زاید مجرب است علاج [illegible] خواهد که عقیمه را
[illegible] این تعویذ را [illegible] پاره کاغذ بنویسد و در بازوی راست عقیمه ببندد
[illegible] بفضل الله تعالی پسر شود مجرب است مردان در این تعویذ [illegible]
[illegible] الرحمن الرحیم بسم الله [illegible] فاوجس منهم خیفة قالوا لا تخف
[illegible] بغلام علیم فاقبلت امرأته فی صرة فصکت وجهها وقالت عجوز عقیم قالوا کذلک
[illegible] ربک انه هو الحکیم العلیم [illegible]
[illegible] دیگر این تعویذ [illegible] بنویسد [illegible] پاره کاغذ
[illegible] زن و شوهر هر دو [illegible] خود ببندند [illegible] بار گیرد [illegible]
[illegible] شود مرد [illegible] زن بسته [illegible] تا که فرزند شود [illegible] الله تعالی این است
[illegible] الرحمن الرحیم یعلم ما تحمل کل انثی وما تغیض الارحام وما تزداد وکل شیء عنده بمقدار
[illegible] والشهادة الکبیر المتعال [illegible]
دیگر اگر خواهد که حامله پسر زاید [illegible] حامله غسل کند و این مذکور بر کاغذ
[illegible] عورت ببندد [illegible] که حمل او کمتر از سه ماه باشد [illegible]
[illegible] روز [illegible] روز [illegible] باشد [illegible] بسم الله [illegible]
[illegible] باشند و [illegible] بنشیند و [illegible]
[illegible] بنویسد [illegible] بسم الله الرحمن الرحیم
[illegible]

شناس للعظیم [illegible] بسم الله الرحمن الرحیم و لو ان قرآنا سیرت به الجبال او قطعت به

او کلم به الموتی بل لله الامر جمیعا بسم الله الرحمن الرحیم ایها حاملی طوبی [illegible] محمد و آله

[illegible] و ذریته اجمعین دعای [illegible] این آیت را بنویسد بر پاره کاغذ و

[illegible] در ران حامل [illegible] ببندد اگر حامل دختر باشد [illegible] شود و اگر حامل [illegible]

سالم ماند این است قال القها یا موسی فالقیها فاذا هی حیة تسعی قال خذها و لا تخف [illegible]

سیرتها الاولی انهم یکیدون کیدا و اکید کیدا [illegible] سلام قولا من رب رحیم

[illegible] محمد و آله و اصحابه اجمعین دعای [illegible] اگر [illegible]

شوهر نباشد [illegible] چنانکه معتقد کنند [illegible] بنویسد این را با مشک و زعفران در گلو

دختر ببندد [illegible] برسد دعا این است بسم الله الرحمن الرحیم اللهم صل علی محمد و علی آل

و سلم یا علیما لا یعجل یا کریما لا یبخل یا ذا الجبروت و الملکوت یا ذا الحول و القوة یا

یا ذا الرحمة الواسعة یا لا اله الا انت [illegible] الکریم [illegible] و العزیز [illegible]

و ما توفیقی الا بالله علیه توکلت و الیه انیب برحمتک یا ارحم الراحمین و صلی الله علی

خلقه محمد و آله اجمعین دیگر زنی [illegible] فرزند [illegible] بیارد [illegible]

[illegible] مرغ [illegible] که [illegible] کنند و چون آن [illegible]

[illegible] چهار [illegible] خانه [illegible] و بر [illegible]

این دعا بنویسد [illegible] پیچیده [illegible] آن [illegible] بنهد [illegible]

ببندد [illegible] کاغذ دیگر [illegible]

بنویسد [illegible] گرفته [illegible] تا آن زمان [illegible] ببندد دعا این است بسم

[illegible] الواحد الصادق [illegible] بسم الله [illegible]

بسم الله الذی لا یضر مع اسمه شیء فی الارض و لا فی السماء و هو السمیع العلیم [illegible]

[illegible]

[illegible] برحمتک یا ارحم الراحمین باب [illegible] در علاج نهادن حمل و دفع

[illegible] آوردن بچه در شکم مادر بجهت آنکه [illegible]

[illegible] دیگر عورت ببندد در زمانی که بچه بنهد و قدری از این [illegible]

[illegible] کنند دیگر [illegible] سینه [illegible] عورت ببندد در زمان حمل بنهد مجرب است

[illegible] بیارد موی مردم بسوزد و خاکستر کند با گلاب [illegible] بنهد در

[illegible] خلاص یابد دیگر این کلمات بنویسد و در [illegible] عورت ببندد در حال

[illegible] چون بار نهد بر فور بگشاید کلمات این است [illegible] لا حول

و لا قوة الا بالله العلی العظیم دیگر [illegible] کهف [illegible]

[illegible] کهف [illegible]

[illegible] دیگر حبس کردن بچه در شکم مادر [illegible] با آب

[illegible] عورت برگیرد [illegible] بچه [illegible] رحم مادر

[illegible] بیرون آید بچه بزاید دیگر بیارد ریسمان [illegible]

[illegible] آن عورت [illegible] و این افسون خوانده [illegible]

[illegible] یکبار خوانده باشد و بر کمر عورت ببندد اگر اسقاط [illegible] نشود و اگر

[illegible] موقوف [illegible] تا آنزمان که ریسمان [illegible] افسون این است [illegible]

[illegible] باب [illegible] در علاج اسقاط آوردن حمل [illegible]

[illegible] بچه بیفتد دیگر [illegible]

[illegible] باشد در زمان بیفتد

[illegible] دیگر آنکه حمل [illegible] برگ [illegible] بر روغن [illegible]

[illegible] برگ [illegible]

[illegible] دیگر شکوفه [illegible]

بکلاوم با آب باید خورد عورت از ضعیف پاک شود بخورد و با عجین بارد [illegible]
کنند حمل بگیرد عقیمه گردد دیگر به که دندان کودکی که سال نخست دندان او [illegible]
آ[illegible] در نقره گیرد زن با خود دارد تا برو باشد حمل نگیرد مجرب است دیگر [illegible]
فرقان را بنویسد و با خود دارد با زن وطی کند از حمل ایمن [illegible] شود [illegible]
بخرمان حنا [illegible] از موده است باب سی چاه [illegible] در علاج [illegible]
[illegible] درم سوده در شیر [illegible] بجوشانند و سه درم روغن [illegible] در اول
هفت روز بخورد شیر بسیار شود دیگر [illegible] با آرد حنطه بار [illegible]
[illegible] روغن ستور هفت روز بخورد شیر بسیار شود دیگر نمک سنگ و زیره [illegible]

[illegible]

دو درم و کبریت دو درم بکار کرده تر قرنفل دو درم همه را با آب بید و با زرده مرغ [illegible]

نگاه دارد و ترشی نخورد بعد آن شهوت برانگیزد که نشود بعد از آن [illegible]

گرم با شیر گرم بخورد و قوت باه و شهوت بیفزاید دیگر سیماب و گوگرد و آهن کشته

سلیخه و مار [illegible] از هر یک دو دانگ درم یکی با ریک سوده هر روز بقدر [illegible]

شهد خالص معجون کنند و بخورد چنانکه [illegible] دیگر [illegible] نشود و شیر بخورد

هفته از مجامعت و ترشی پرهیز کند چندان منی بیفزاید که [illegible]

دیگر [illegible] درم خشک [illegible] بید دو درم روغن ستور [illegible] درم [illegible]

بهم بیامیزد هر روز این قدر تا یک هفته بخورد و از ترشی و [illegible] پرهیز کند بغایت

تیز گرداند و باه بیفزاید مجرب است دیگر جهت قوت باه موی خرس یک تولچه

ماده گاو دو سیر و دو درم روغن ستور و نه درم قند و [illegible] اول موی خرس را [illegible]

آتش کند و در میان شیر خام اندازد بعده روغن ستور و قند بیندازد [illegible]

جوش کامل شد [illegible] بخورد قوت حاصل شود [illegible] کند قوی [illegible]

صفتی هر روز این قدر تا یک هفته بخورد و از ترشی پرهیز کند بغایت تیز گرداند

بیفزاید مجرب است دیگر جهت قوت باه موی خرس [illegible] ماش [illegible]

و نمک [illegible] در روغن ستور و شهد خالص [illegible] یک [illegible] درم همه را یکجا [illegible]

نماز شام با [illegible] بخورد بعده و بالای آن یک [illegible] شیر بخورد بعد از آن [illegible]

هفت شب [illegible] کند بخورد بغایت [illegible] آرد و باه بیفزاید [illegible]

[illegible] گفته اند که [illegible] صد عورت موجود باشد دیگر [illegible]

تخم [illegible] و تخم ترمره [illegible] در شیر ماده گاو و با شیر گوسفند تازه [illegible]

[illegible] بعده [illegible] خشک کنند [illegible] کنند [illegible]

بیامیزد [illegible] درم بخورد باه بیفزاید [illegible] شهوت [illegible]

[illegible] و باد دفع کند و این بسیار سود دارد دیگر تخم [illegible] آرد

[illegible] کنجشک [illegible] گوشت [illegible] بعد از آن قدری [illegible]

[illegible] خمیر کنند پس [illegible] در روغن ترمره بهتر باشد و اگر نه در روغن [illegible]

[illegible] با نان [illegible] و بسیار خام بخورد [illegible] گاو باشد [illegible] گردد که [illegible]

[illegible] کند مجرب است دیگر [illegible] ذکر [illegible] بسیار

[illegible] تخم [illegible] در روغن ترمره بجوشانند و بر قضیب چندان [illegible]

[illegible] اگر بخورد چندان قوت دهد که [illegible] نطفه چون [illegible]

[illegible] شهوت بیارد بادنجان که زرد [illegible] باشد درون آن [illegible]

[illegible] با گل [illegible] در میان آتش [illegible] بعده [illegible]

[illegible] درم دارچینی و یک نیم درم [illegible] و یک نیم درم [illegible] جمله با [illegible] کند

[illegible] درم [illegible] نگاه دارد وقت حاجت [illegible] اندازد

و بر قضیب مالد و بعد [illegible] خشک [illegible] مجامعت کند هر دو [illegible]

[illegible] زن [illegible] باب [illegible] و نهم در ساختن [illegible]

[illegible] سیماب و [illegible] نطفه [illegible] آن ساختن [illegible] بسیار [illegible]

نگاه دارد بعده قدری [illegible] آن [illegible]

[illegible] بیندازد [illegible] بعد از آن [illegible] بدارد [illegible]

[illegible] بدارد بعده [illegible] یکی [illegible] گوسفند [illegible]

[illegible] در تنور بدارد و چون پخته شود بیرون آرد [illegible] بخورد [illegible]

[illegible] بیرون [illegible] وقت [illegible] انزال نشود مجرب است

[illegible] انزال [illegible] سیماب [illegible] بیارد [illegible] سیماب

و دیگر چون جسد بصری خالص جسد مذکور در کفکی آهنین اندازد و قدری کرده بسیه کوکبی
در کفکی اندازد چنانچه جسد مذکور غرق شود گرم کنند تا جسد یک بار از بیه آتش
خواهد خاکستر بعده جسد در گداز خواهد آمد چون جسد در گداز آمده باشد
سیماب اندازد در میانه بالای آتش بدارد تا سیماب هم گشته باید قدری سیه دیگر
فرو دارد و بسته خواهد شد بعده نیکو سوده کند دو درم کباب و دو درم علوقره
کنند میان هر روز بهار سه حبه بخورد و نوعیه معاینه کند یکهفته بعد از خوردن
عورت برود بعده تماشا کند چه قوت شود و فرحت بسیار آید مجرب است
دیگر امساک نطفه تخم ترب و تخم کندر دو درم و تخم ترمره دو درم و تخم
و سپند سوخته یکدرم و افیون خالص نیم درم و با مقداری که تواند خورد
کرده باریک آس کنند بعده بیارد سه بیضه مرغ هر سه بیضه یک بید دارو
کنند در هر سه بیضه مذکور باندازد طعام پیش از نماز پیشین بخورد و بیضه
بوقت نماز دیگر بخورد و در شب هم چند جا صحبت کند نطفه امساک باشد
زعفران یکدرم و قرنفل دو درم جوز بویه سه درم و افیون چهار درم همه را
ب بید باریک آس کنند و قدری مشک سوده چاشنی دهد و بوزن همه سپید خا
یکی بیامیزد چنانکه غرق شود در کتوره کرده بر آتش بدارد تا قوام آید
هموزن یکان درم را برابر سازد بوقت حاجت یک برابر تنبول
فرو برد و یک بار بیدار کند بعده در جماع مشغول شود تا انزال نشود
نخورد دیگر پوست خشخاش دانگ سیر و کنجد دانگ سیر و سپند
تا مسک تخم ترمره دو درم و سپند سوخته یکدرم جوز بویه درم کل در یا و سه درم
خرد در دیگ بکند بعده در هفت کتوره آب بیندازد تا دام کرده کنند

کرده باند جامه بیز کنند بستانند نیم سیر نبات اندازد در هم خوب کرده تمام بخورد در
نخورد و اگر در مانده گرده قدری ترشی بخورد تا انزال شود و دیگر
الت شیره دهتوره سیاه و بیخ اسگنده جو کوب کرده در شیره مذکور انداخته
آب بدارد چون خشک شود بدین طریق شیره مذکور ست یکی کرده بستانند هم
برین سازد نگاه دارد بوقت حاجت با آب حل کنند بر قضیب طلا کنند بعده
بند که بر جا بند بهتر آید بعده در جا صحبت مشغول گردد هرگز انزال نشود طلا
باند و دیگر بیخ جیبیت سپید آس کرده چون حنا در هر دو کف پای چون طلا کنند تا در
خشک شود در جا صحبت مشغول گردد هرگز تا ترشی نخورد انزال نشود مجرب است
باه عمل خوش الشیخ چهل زرده بیضه کبرای دولت اگر انفید سپید و زان نیکو
سیر آرد یک کال برین زرده هم سیکاهی مال قرنفل جوز بویه دار چینی زنجبیل
لیلیمور کشن صمغ و کدر مو جوز هندی سنا آرد نیم یک بیخ شیغل است
سیر قند کنند و خوب باریک کرده مخلوط نموده بیندند گلوله هم چو جوز
بند سخن حکمت باید دارد چون در آتش باه نشیند یکجا ماهد و یک در وقت
از هر در پوشیده سفتن اگر قصد بکر باشد هم تواند بیارد سیح هر چند
امساک بیارد یک بیضه مرغ تا سپیدی دور کند و بیارد یک بار دهتوره
سن دهتوره با کارد بتراشد تخم دهتوره بیرون کند و زرده بیضه بیاندازد
هتوره با آرد ماش سه بند آن آرد ماش بوته دهتوره غلاف کند تا چک
بسوزد چون سوخته شود بوته میان آتش اندازد چون بوی سیاه
آید در زرده بیضه از درون بوته دهتوره یک دو زرده بیضه چهار قسم کند
بوقت نماز دیگر بخورد شب بطلب بر عورت برود امساک شود باب ستم

[illegible] از [illegible] خود [illegible] عورت بسته گردد و اگر خواهند که بگشاید با [illegible]
[illegible] که [illegible] آید [illegible] شیره [illegible] قضیب خود طلا کند
[illegible] کند [illegible] گردد دیگر [illegible] روز یکشنبه [illegible] کند
[illegible] در قضیب خود طلا کند با هر زنی که صحبت کند [illegible]
[illegible] عورت بسته گردد دیگر [illegible] سیاه یا [illegible]

[illegible] دیگر [illegible] که [illegible] چون [illegible]
[illegible] عورت در [illegible] خود نهد تا آب [illegible] جامه [illegible]
[illegible] فرود [illegible] آمدن [illegible] بسته گردد و اگر
[illegible] بیاید [illegible] آب [illegible] در حال گشاده شود [illegible]
[illegible] بر قضیب [illegible] دیگر [illegible]
[illegible] قوت [illegible] افزاید و
[illegible] کند و اگر مردم [illegible] بخورد [illegible]
[illegible] آب [illegible]
[illegible] آب [illegible] بخورد [illegible]

[illegible] باب

[illegible] دیگر

[illegible] درم [illegible] بخورد [illegible]
[illegible] شود دیگر [illegible] درم [illegible] روز [illegible]
[illegible] گردد دیگر [illegible]
[illegible] از آن [illegible]
[illegible] پاره از [illegible]

[illegible] شهوت زنان [illegible] شهوت [illegible]
تنگ [illegible] فرج عورت [illegible] دهان که کوزه [illegible] اول
[illegible] علاج [illegible] جامه [illegible] سفید [illegible] کنند و آن جامه
[illegible] بیرون آید [illegible] جامه [illegible] زند [illegible]
[illegible] هر بار که خواهد [illegible] جامه پاره [illegible] دیگر تنگ [illegible]
[illegible] شود [illegible] بکر شود
[illegible] پاره کرده [illegible]
[illegible] عورت [illegible] تنگ گردد و این [illegible]
[illegible] فرج [illegible] سفید [illegible] کنند
[illegible] تنگ گردد [illegible]
[illegible] گویند
[illegible] پاره گردد دیگر [illegible]
[illegible] درم [illegible] بخورد چون پاره گردد دیگر
[illegible] درم [illegible] بخورد و اگر
[illegible] سفید [illegible] شود و اگر
[illegible] بخورد چون پاره گردد [illegible]
زنان [illegible] دست [illegible]
[illegible] عورت [illegible] گندم [illegible] سنگ [illegible]
[illegible] فرج عورت [illegible] گردد [illegible]
[illegible] کرده در فرج عورت [illegible]
[illegible] سفید در [illegible] عورت [illegible] سیاه [illegible] کند
[illegible] عورت [illegible] سیاه [illegible]
[illegible] خشک کند [illegible] سنگ [illegible]
[illegible] وقت حاجت [illegible] کرده در قضیب [illegible]

همان ساعت صحت شود دیگر دفع قی تواند الانجی و گل سرخ اندک اندک در خشته
بوزن برابر بستانند و دو کان درم با آب بکوبد کرده هر روز با به برد دیگر قبض
خشته جمی و مشک صندل برابر کرده ده دوکان درم با شکر هر روز قبض
مجرب است علاج سرفه و قی بگیرد سنگی و پلپل دراز و انیسون برابر
هر روز سه درم کس کرده با شهد هر روز فروق را به برد دیگر دفع
هلیله با دنجان درد یکبوت بند آنیا که درد یکی خسته شود در جای گاه بنها
بمالد موی برنیاید دیگر اگر به چشم باشد بچه که بر چشم را اشیر زن حبشیه
بخوراند سیاه چشم شود علاج دندان بعد دندان با آب سنیه بیرون آید مغز سر گو
درون دهان و بن دندان کودک طلا کنند دندان با آب سنیه برآید از جهت
پیوسته بندد تا بروی گل چراغ کسر انگشت در میان دو ابروی مالد پیوسته
دیگر تنور بیذ آید که در تهروی سیلاک گوسفند پیش از آنکه علامت آن ظا
وقت بند راتب گردد هر چه خورد خوردنا گوار باشد اگر خواهد که امتحان
بیرون آید و از سه و چهار دانه نگذرد فرود آید تعویذ نقش نویسید و
و بنهد نقش این است

دیگر سوده کرده گوشش
خون خواهد که گوش کودک
بیرون کنند گوش خراب مس
بیارد و گرم بکند و بار سرد کنند هم به این گوشواره کند گوش
بجوشت بکند زود نیک شود مجرب است دیگر بیارد موزان و یا گوشواره این
سوزن چند کان باز دعا بخواند در هم گوشش سوراخ کند و گشتگی بیارد این

52

خواص سنگ کربلوت بلور با شد با لون آسمانی گون برو بندد نیکو بود
دفع جلد باد با د و علتها گیاه مندول و مشی هر دو زغالان درم بیاید
با آب سیب بیه خوردن دهد بر کودکی که او دل فزاده باشد طلا کنند
شود و زود مو تر گردد زیاده باشد و خوانده شود و موی سفید تر شود
خوردن با قدری انگر دهم یار کنند به هیچ علت نشود و البیاری مژه
تحت حفظ حران مروی است از امام جعفر صادق علیه السلام
با آب بولید مشک دراو نوشته بگلاب بشوید خوردن دهد
بشوید باشد تیز شود و هم چشم نشود یاد گیرد دیگر لکنت زبان اگر
باشد یعنی لکنت زبان که سخنی درست نتواند گفت موسیار را با
درم با روغن شستور سوده بیامیزد تا هفت روز بخورد گویا شود
گوید باب شصت و دوم در معرفت بول العلیل
که علت بیمار به بول کم زبرداند باید که بول او وقت نیم شب بگیر میان
در شیشه صاف اندازد و سر شیشه به پنبه استوار ببندد و بوقت طلوع
بدارد و بعد در وی نظر کند اگر رنگ کم سپید یا نیل و سیاه و ام
و خشک باشد و کف کند حکم کند که از جهت آواز باد است و اگر رنگ کم
تیره باشد و غلیظ و سرد باشد حکم کند که از جهت آواز بلغم و رطوبت است
کم زرد باشد و چیزی نماید و سبز بود چنانکه از جهت آواز تلخی است و اگر
سپید از چیزی سیاه و باشد و گران نماید و در زیر او رنگ شکل سپید سود
از ناگوار باشد و اگر بیمار طعام خورده است که او گران نماید و اگر خورده
و اگر رنگ او روانی نماید باشد آغاز از جهت حرارت باشد و اگر رنگ
بدلیل که تلخی سوخته باشد و اگر رنگ کم شهد ماند باشد از جهت او

او کثرت خلط است که در شکم جمع شده است و اگر رنگ کمیز بلون سیاه بود از جهت
او از شنبات است حکم او از شیت حق شود و اگر رنگ کمیز متعفن باشد بود از جهت
او از خوردن زهر باشد حکم کنند که در شکم گره باد است و یا پیسه شود و یا از زکام
و یا استسقا که از ابتدا شروع کنند هم گویند و اگر سبز و سرخ بود سرخی او از خون و اگر سبزی
باشد سبزی او از رطوبت بلغم و اگر رنگ در سیاه و صاف و روشن و تنک باشد سیاهی او از
تلخه بود و سیاهی [illegible] دلیل خشکی بود زیرا که تلخه گرم و خشک است و اگر سپید و صاف
بود بدانند که خداوند بول را بلغم است و باد خام غلبه کند و اگر سپید بود بعضی
رطوبت باشد و خون مخالف تنها بود این دلیل هلاکت هم باشد و اگر صاف
و سپید باشد بدانند که تلخه است و ضعیف باشد و دلیل خشکی مزاج بود و اگر برنگ
چغندر و ترنج باشد و در میان او خون رگها بود بدانند که بیماری دراز کشد
و اگر خواهد که بحکم دلیل بدانند که او زود نیکو شود و یا دیر خواهد شد باید که
قطره روغن کنجد در کمیز اندازد و به بیند اگر روغن فرو در رود دلیل باشد که
از جهت دیر باشد و اگر فرو نرود و زود در [illegible] شود دلیل باشد که
بعلت زود نیکو شود و اگر اندک کمیز بیرون آید حاجت آرد بدانند که آتش معده
ضعیف شده است و سبب این ضعف از وجود قوت نماند و اگر رنگ کمیز پاره
پاره بود بدانند که بیم مرگ بود و اگر رنگ ترنج و نیم او تیره چون زرد آتش بود بدانند
که در دست و جز آن باشد و اگر برنگ زعفران بود و میان تیره بود بدانند که زود نیکو
و اگر برنگ حنا بود و از تلخه روغ دانده باشد بدانند که درد سر غلبه میکند و اگر برنگ
آتش باشد بیماری و درد و دمغز و درد دیده باشد و این علت را برسام گویند و اگر
بالا صاف و میانه تیره سیاه و داغ باید درد سر غلبه کند او را رگ پیشانی زنند و اگر [illegible]
و تیره باشد تپ برسام بود و بیم هلاکت باشد و اگر زرد و صاف باشد از تلخه

53

[illegible] درد سر و درد پشت بود و اگر آن کمیز زرد و در رنگ کدر باشد و سبز و اندک [illegible] سپید
و اگر زرد و ما شود نه سپید و بول دیر آید آن ضعف [illegible] و کثرت [illegible] اگر دلیل از
ضعف معده است و گوشتها و چیزهای چرب باید خورد و اگر سیاه و ولم بود بدانند که تلخه [illegible]
دماغ [illegible] درد سر و درد دل [illegible] درد پشت و سر [illegible] زرد [illegible]
[illegible] هوس کنند و سخنها چون دیوانگان گویند بدانند که جنون غلبه میکند و اگر [illegible]
آن سیاه و ولم بود و از درد دماغ بود و زیر سبز باشد و میانه تنک هم [illegible]
[illegible] خون بود درد رود [illegible] باشد [illegible] و نافه و اندام [illegible] و اگر زرد و زرد رنگ
زعفران باشد بدانند که خون تن او سوخته است و زیر معده تلخه است [illegible] جهت
طعام بسیار خورده و اگر رنگ و صاف [illegible] بدانند که صاحب بول را اندر دو جگر بود [illegible]
او آن است که درد پنهان بود و دیگر درد [illegible] دان باشد والله اعلم باب [illegible]
دیگر در علاج [illegible] که بهبود [illegible] بهبودی گویند علاج آن است [illegible]
سنبل و برگ [illegible] و [illegible] یک [illegible] آب [illegible] تر کنند [illegible]
[illegible] شود بخورد صحت یابد و دیگر [illegible] بهبودی [illegible] و یا در محل [illegible] و یا جای دیگر
بیرون آید [illegible] و سند [illegible] صحت یابد و دیگر [illegible] زهر [illegible]
و بهبودی سیاه مجرب است گیاه [illegible] دراز [illegible] باشد [illegible]
برگ باشد [illegible] برگ [illegible] و مغز تخم [illegible] خورد و گوشه [illegible] آب
[illegible] عنبر [illegible] و اگر [illegible] باشد بهبودی سیاه بیرون
آمده باشد [illegible] گویند [illegible] خوردن [illegible] نیکو شود و اگر بهبودی
[illegible] باشد در کام [illegible] و اگر تنها [illegible] هم [illegible]
[illegible] است [illegible] در علاج [illegible] و [illegible]
[illegible] و علاج [illegible] که [illegible] در میان [illegible] بالا [illegible]

کاه پیش پایه و ما شکفته با جنوز [illegible] از آفتاب بدرود در سایه خشک کنند بعده با لیمه
او دور کنند اندرون و نزاد خاک سیاه است از آنها بر جرغ نشانند و در کاغذ کرده نگاه دارند
بوقت حاجت زهر خورده و مار گزیده را با ناس [illegible] صحت یابد و گل و بلبل و برگ و پوست
و بیخ [illegible] با آب [illegible] حب سازد و نگاه دارد زهر خورده و مار گزیده را خوراند دهن و ناس
شستا بدود در موضع گزیده که مار نهد زهر کار نکند دیگر بیخ ششم موته یعنی مشک [illegible]
و بیخ کسوندی بجای با آب آس کنند زهر خورده را خوراند دهن زهر [illegible] نفع شود دیگر
تخم [illegible] حکم دارد در خونهای نیسته [illegible] باید کرد زهر در خون آنکه خون [illegible]
آب نشود که پس تخم [illegible] کنند بعلاج باز آید دیگر اگر زهر پرورده داده باشد
بیارد خون خر گوش سه درم تخم مذکور آس کرده در خون مذکور اندازند و بخورانند
شود [illegible] زهر خورده بیارد باد [illegible] افسون [illegible] افسون
بگوید آواز این تا آنجا که رسد زهر کار نکند مجرب است افسون این است [illegible]
زهر خورده و مار گزیده [illegible] باید [illegible]
[illegible]
[illegible]
[illegible]
مقدار [illegible] آب [illegible] زهر معمول کار نکند دیگر [illegible]
[illegible] تمام اندام آماس کرده [illegible] در اندام [illegible]
شود [illegible] مار گزیده [illegible]
[illegible] زهر [illegible] دفع شود و اگر گزیده را درد سر افزاید تخم [illegible]
باید خورد [illegible] طلا کند و اگر چشم باز نشود [illegible]
[illegible] با آب [illegible] تمام اندام [illegible]

و خون [illegible] پوست درخت [illegible] با آب [illegible] بخورد و اگر موضع که [illegible] مار خون آید
[illegible] سفال [illegible] و بر آن جراحت [illegible] طلا کنند و با خاکستر سرگین [illegible]
[illegible] کنند [illegible] با آب [illegible] بخورانند و اگر مار گزیده را دندان
سیاه شود و یا تاریک [illegible] و [illegible] از قضیب بیرون آید و سر مقعد [illegible]
و اندام [illegible] کنند [illegible] کند که درد میکند و [illegible] نخندد و [illegible]
[illegible] افسون [illegible] باید کرد دیگر [illegible] تخم [illegible]
[illegible] برابر سوده با آب برگ [illegible] حب [illegible] نگاه دارد بوقت حاجت
با آب [illegible] مار [illegible] طلا کنند زهر مار یا کژدم را [illegible] دفع کند
دیگر [illegible] بزبان [illegible] گویند و [illegible] گویند و [illegible]
[illegible] گل [illegible] ایران [illegible] گویند [illegible] اگر [illegible]
[illegible] اثر نکند و اگر مار گزیده [illegible] نیکو شود دیگر [illegible] را
[illegible] تخم جیپال کوته [illegible] را آس کرده [illegible]
[illegible] از [illegible] در [illegible] بالا [illegible]
[illegible] جیپال کوته [illegible] خشک شود بعده نگاه دارد بوقت حاجت
[illegible] تخم جیپال کوته بیرون آرد با آب آس کنند اگر در یک چشم و یک [illegible]
[illegible] مار گزیده [illegible] اندام [illegible] در چشم [illegible]
[illegible] اندام بیدار شود و نیکو شود در [illegible] مار گزیده [illegible]
صحت یابد و اگر [illegible] چشم [illegible] با آب [illegible] در چشم کنند نیکو
شود [illegible] مار گزیده [illegible] این است قضیب خود در آب
[illegible] در کاسه کنند و او را خوردن دهند [illegible]
[illegible] مار گزیده [illegible] افسون مار [illegible]

این است صفت بار آب بخوانند خورد و ده دهد و چهره که سبز زنند زهر مار در وی آید [illegible]

لهو شوال سبز بوتان بسیار [illegible] جا تا مجلس رها و هو هو هو و دیگر [illegible]

بهجاک بخوانند و بر مار اندازد و مار بر جای بماند و تو بشنو وقت افسون [illegible]

آنو کانک حین بکابو کیلون دانت جالینه [illegible] تالو کیلون

باش چه آبو کیلو [illegible] مره سرب [illegible] باب [illegible]

شفر و شطیم در عسل زهر کژدم قدری آب در کف دست گیرد و از انگشت بچکاند [illegible]

این افسون بخوانند و آب در دست [illegible] است اگر [illegible] شود و است دیگر [illegible]

و [illegible] که فرود آمد [illegible] همچنین کند به شود این است [illegible]

دیگر کژدم گزیده را بر سر جا که زهر بر رفته است [illegible] تا ای بگیرد

خود در یکدم سه بار در رود و [illegible] در زمین بگشاید [illegible] سه بار بکنند

نیش کژدم بکار رود و دیگر نمک آب بر گزیده کژدم [illegible] زهر دفع شود و [illegible]

بخوانند بر مدد مجرب است [illegible] اگر [illegible] منصور و زرد چوبه [illegible]

بسوزند و برگ حنا [illegible] ده طاوس [illegible] متساوی یکی کنند و با [illegible]

و حلوله کنند [illegible] دفع کنند [illegible] بنهند که تر نشود [illegible] حاجت

پاره در گوشت [illegible] بزنند [illegible] در آن [illegible] کژدم

باشند [illegible] بنهند [illegible] در [illegible] از او برود آن زهر

علوله [illegible] دیگر تر آن [illegible] کار کنند [illegible] اگر

خواهد بر صد آدمی بزنند [illegible] فرود آید و [illegible] عجایب است

و دیگر درخت [illegible] بیخ کنده [illegible] در گوش [illegible] کژدم گزیده [illegible] کنند اگر

جانب [illegible] گزیده بسته در گوش [illegible] جانب گزیده [illegible] در گوش

راست [illegible] کژدم [illegible] شود

55

[illegible] معلوم نیکو شود و زهر کژدم اثر نکند و دیگر اگر در گوش [illegible] کژدم

[illegible] دفع شود و اگر در گوش کژدم گزیده [illegible] بگوید که فرعون غرق شده [illegible] کژدم

[illegible] مجرب است [illegible] شیر [illegible] ناخن شیر [illegible]

[illegible] هوشیار رود [illegible] کژدم گزیده [illegible] و مانند آن

علاج [illegible] اگر کسی را موی شیر داده باشند و در یافت آن این است چون [illegible]

[illegible] درد کنند علامت دیگر آن است [illegible] برگ [illegible] کنند [illegible]

[illegible] شود [illegible] خام [illegible] کرده [illegible] از [illegible] برود

[illegible] یعنی [illegible] دو درم [illegible] کرده با آب [illegible] بخورانند

[illegible] کنند و اگر [illegible] شود [illegible] در حلق اندازند [illegible] کنند و موی

[illegible] برابر [illegible] بیرون آید علاج ناخن شیر و اگر [illegible] گوش [illegible]

[illegible] جوانب [illegible] برابر با آب بجوشانند و بخورد و

[illegible] طلا کنند به شود [illegible] جراحت [illegible] مردم [illegible]

باید در [illegible] اگر [illegible] کنند [illegible] علاج [illegible] گزیده

[illegible] درم [illegible] کرده در [illegible]

آب [illegible] بجوشانند تا آنکه [illegible] درم [illegible] گزیده

گزیده را خوردن دهد [illegible] علاج [illegible] هوشیار [illegible] گزیده

[illegible] برابر [illegible] کنند با آب [illegible] گزیده

سه روز طلا کنند به شود علاج [illegible] گزیده اگر [illegible] گزیده [illegible] شود

[illegible] کنند این علاج [illegible] کنند [illegible] کرده

در میان [illegible] آن آب خوردن دهد [illegible]

[illegible] طلا کنند [illegible] شود [illegible]

از سنگ بیفتد بعد از آن برنج و صوات بخورد نیکو شود علاج زهر نکس و الین بهرکی فتح لوح
دیگ سنگ بعو زنان برابر سوده با آب طلا کنند نیکو شود علاج زهر مردم اگر کسی را آدمی بزیده باشد
خوابانیدن مردم رسیده باشد بسیار فیکو بعن با آب سیب بیده و با شهد آمیخته طلا کنند نیکو شود علاج زهر
مار سنگی اگر کسی را ماهی سنگ بگزد این آیت بخوانند و بگویند بگیاهی دهد و آب باین حرف بیلان موضع مالیده
شود و ننزل من القرآن ما هو شفاء و رحمة للمؤمنین تا الا خسارا انهم یکیدون کیدا و اکید کیدا
فمهل الکافرین امهلهم رویدا علاج زهر جانوران که اگر کسی را جانوری گزیده باشد این آیت
بخوانند و بر هر دو سرکین بز با انگبین بیامیزد و بدانی بنهد بزور راست شود مجرب است آیة
این است و ننزل من القرآن تا الا خسارا و بر جنگ سلاح الا احیی باب بیست و هشتم در
علاج دفع عمل گفتار را سکنده آتش کنند بر نار گستر تیجه طلا کنند و در بینند و اگر بها نیز با لد
نیکو شود دیگر گوگرد زرد با آب آتش کنند و در اندام گفتار زده مالند و هم از آن دود
کنند بحر دادن دود گفتار را انگوار سه شود و خود بیاید بچه را بسیع کند علاج شناختن
صحت گفتار زده دو نیم مثقال باشش در دیگ نو کنند و پیالایت بجوشانند و دیگ سربوشیده
باشد چون به بیند که باشش چون خون شده باشد آنگاه بداند که بچه صحت یافت علاج
سنگی است سبز و آم که بهندوی گوراد کاره میگویند بر جوکیان هر باشد اگر آن سنگ بر بچه
باشد نظر گفتار بر روی کار نکند و اگر آن سنگ را با آب بشور بیده آن آب گفتار زده را خوار
دهد و از آن آب اندام بچه را بشوید صحت یابد دعا این است از شناختن گفتار را اگر
خواهد که بداند که در آن موضع چند گفتار است جمله عورت را جمع سازد در یک خانه کنند
و بیارند یک جوال دسته و در آن این آیتها بنویسید بسیار کو در اندرا آن و ایشان را
بگوید تا بر آن جوال دسته بگیرند گفتار درست بخواهد که نشست بالای بر جوال بر تو ترتیب
بداند که هم درست آیتها این است فالقی السحرة سجدا قالوا آمنا برب العالمین رب
موسی و هارون فلا صدق و لا صلی و لکن کذب و تولی ثم ذهب الی اهله یتمطی البطل ان الباطل

کان زهوقا علاج بیمار دشمن فی بیدالخیر بیرون بار بر کرا او زنند و هم باران را دعا بخوانند و خشت خاک
برروی او بزنند اگر گفتار باشد او را کسی کنند بعوز مال جذار آن دعا این است بسم الله الرحمن
الرحیم بسم الله طلیسو ما الرحمن ابر سوما الرحیم عیسو ما علاج شناختن گفتار چون بر
عورتی گمان باشد که گفتار است چون الوشعیه باشد چنانکه او نداند بسیار دکو زان
با سو قار بعفت بار این کلمات بخوانند و بر آن کو زان بدمد و در سایه گفتار در زمین
بخواند اگر گفتار باشد خواستن نتوانند همچنان نشسته ماند نتوانند خاست کلمات این است
تا سیا قوسا نیز لاسا تا تو ساجران جز ده بهوس والله اعلم باب شصت و نهم
در علاج دیو و پری و بامبندان علاج آسیب دیو و پری و جز آن تکمه حادگاو و نمک سنگ دو
پلپل دراز و پلپل گرد و شهد برابر سوده در چشم کنند دیو پری و گفتار دفع جمله
دفع شود پنج سنبهالیا باسه که هندوی بید در اندام طلا کنند و قدری از آن ناکس
بسانند پس دیو گرفته و گفتار زده و دیوانه شده زایل اینست علاج هر آسیب و هم آب
و سرکین اسب و سرکین خر بسوزد و نزدیک بینی دیو گرفته دود دهد هر که حکم بگیرد
دفع شود علاج هر که را دیو بگیرد هر دو شهر که آنکس را محکم بگیرد دیو تنگ خواهد
شد و خواهد که دو عاجز خواهد شد علاج بلیته دیو و پری و جز آن هر که را
سلاحشی با گزنده بیفتد و یا آسیب زده نزدیک بینی دود کنند در فریاد آید و عاجز
شود و زنهار خواهد که در کلام آید که بیدان دفع او حکمی کرد و بلیته این است الا الحج
الا خروج له ایلی حلوم الدرویه تا طالا الدیسار بساری مهه طلی هوز رود نفسی فاحرق
هر که این آیتها بنویسید و بشوید و آب بر روی آن گفته زایل شود و عاجز شود و زنهار خواهد
دو نشود آیت اینست یا معشر الجن والانس ان استطعتم ان تنفذوا من اقطار السموات
والارض فانفذوا لا تنفذون الا بسلطان فبای آلاء ربکما تکذبان یرسل علیکما شواظ
من نار و نحاس فلا تنتصران دیگر هر که را آسیب پری [illegible]

یاد بود ... [illegible] ... حبیب جهت رابعه بود در شب میان چهارده ماه
اگر ... [illegible] ... شب متواتر ... کند نیکو شود آن تبدیل یافت و ...
... [illegible] ...
دفع دیو و پری ... آن آورده اند که در عهد مهتر سلیمان علیه السلام ... [illegible]
بود ... جوان داشت عروس را ... از خانه آورد و یک روز ... از خانه ...
آمد در حال ... آن جوان بیامد و در خانه ... زال ... [illegible]
او خیال نمود که ... است در آمد و ... [illegible]
و در ... زال گفت ... تو جوان ... [illegible]
گفت زال ... [illegible]
جمع شدند ... جوان ... [illegible]
دعوی ... کردند ... نزدیک مهتر سلیمان آمدند مهتر سلیمان گفت ... [illegible]
شما ... تا در صحرا بروند ... حکم کرد ... [illegible]
از این تا پنجاه گام ... گام زده از جا ... [illegible]
حیران بماند پس مهتر سلیمان ... [illegible]
وی بود ... در زمین افکند و در شیشه فرو رفت مهتر سلیمان علیه السلام ... [illegible]
... تسلیم نمود ... [illegible]
کردند مهتر سلیمان ... [illegible]
که بیش از این هیچ آدمی را ... [illegible]
... [illegible] ...
... [illegible] ...
... [illegible] ...

... [illegible] ... سلیمان بن داود علیه السلام ... [illegible]
... سلیمان علیه السلام ... [illegible]
... [illegible] ...
... [illegible] ...
... [illegible] ...
خشک کند سوده و بیخته و شکر سرخ بوزن برابر یکجا کرده بردارد هر روز
... درم با یک سیر شیر ماده گاو ... بخورد بغایت فربه شود ... [illegible]
... [illegible] ... هر روز ... [illegible] ... خشک
کرده و سوده ... [illegible] ... شکر سرخ ... برابر ... [illegible]
یکجا کرده ... [illegible] ... دارد ... [illegible]
بغایت فربه شود ... [illegible] ... خشک کرده سوده و بیخته ... [illegible]
کرده ... [illegible] ... شیر ماده گاو ... [illegible]
کنند ... [illegible] ... دارد هر روز ... [illegible]
... [illegible] ... منافع بسیار است ... [illegible]
کرده سوده و بیخته ... ماده گاو و یک سیر شکر ... [illegible]
درم ... [illegible] ... هر روز ... [illegible] ... و قوت بسیار ... [illegible]
... [illegible] ... مجرب است ... [illegible]
... [illegible] ...
... [illegible] ...
... [illegible] ...
... [illegible] ...

هلیله و بلیله ریزه کرده ده عدد و آمله ریزه کرده پانزده عدد و تند دو [illegible] این جمله
در آن آب بشبانند اندازد و بر آتش بپزد یک هفته نگاه دارد و بعد از آن نگاه بر دیگ [illegible]
با مداد و دیگ [illegible] خوردن [illegible] شود و [illegible]
هضم شود و اگر دائم [illegible] روز سه وقت [illegible] بخورد با مداد و [illegible] روز [illegible] نگاه [illegible]
ببینند آید علاج در دفع فربهی اگر کسی را فربهی شده باشد که دشوار [illegible] خواهد که لاغر شود
اینها علاج بکنند بیخ درخت سیبل که جانب شمال باشد بگیرد و بیرون آید [illegible]
علاوه نکنند و در بیخ مذکور بکار دیگ زخم کنند [illegible] آن [illegible]
بیخ مذکور جمع خواهد شد [illegible] نگاه دارد [illegible] دو درم [illegible] بیخ مذکور بخورد و
بعد از آن قدری [illegible] بخورد چند روز همچنین کند فربهی [illegible] دفع شود مجرب است

باب هفتاد و یکم در خضاب و کلف و منافع خراطین بجهت قوت و
وجود و چون علاج خضاب بیارد [illegible] پوست [illegible] تخم نیلوفر
دانه که متصل بیخ [illegible] باشد ده درم و [illegible] ده درم و روغن کنجد سیاه [illegible]
جمله را به یک آس کرده در روغن مذکور اندازد و در [illegible] کنند [illegible]
در زمین فرو برد تا مدت [illegible] بعد از [illegible] سفید در [illegible]
اندازد [illegible] کند و بیرون هیچ زرد و [illegible] سیاه [illegible]
[illegible] روغن [illegible] کنند [illegible] نگاه دارد [illegible] سیاه [illegible]
بعده برگ [illegible] سه شب [illegible] سیاه [illegible]
و [illegible] بیرون [illegible] مجرب است منافع خراطین بجهت دفع [illegible]
[illegible] آب [illegible] قند [illegible] کنند [illegible] شود [illegible]
آب [illegible] دفع شود [illegible] تشنگی [illegible]
[illegible] آن [illegible] دفع شود [illegible] طعام [illegible]

58

باید بیخ طبع کند و قرص سازد و بر سرطان کرد در [illegible] شود محکم ببندد به شود و اگر
بر خود دارد اگر مار ببیند دور شود و او را برف زند و اگر بشوید و آن آب بر [illegible]
خود مالد به پیش پادشاه رود عزیز و محترم گردد [illegible] بر خود دارد عزیز
باشد و اگر بر دست کند چون او را دشمن ببیند مقهور گردد مجرب است دیگر
[illegible] هلیله بلیله آمله بیخ بادنجان و بیخ انار و بیخ نیل [illegible] به خشک کند
هر یک جدا جدا بکوبد و خشک کند و جامه بیز کند و همه را بوزن برابر جمع کند
و همان مقدار که این همه داروهاست روغن کنجد سیاه بیارد و در [illegible] کند که روغن در او
بوده باشد این داروها در اندازد و سر [illegible] کند [illegible] آب [illegible]
روز یکشنبه [illegible] آب روان در زیر زمین کند بعد از پانزده روز بیرون آرد و این
روغن را در سر و ریش مالد و در آفتاب بنشیند و برنج خام سپید در دهن گیرد چندان
بدارد که برنج در دهن سیاه شود [illegible] ببیند [illegible] سپید نشود
دیگر خضاب بیارد [illegible] سرب [illegible] چوبه و یکتوله [illegible]
با آتش [illegible] کنجد [illegible] سرب [illegible] سپیدی [illegible] یکی کند در میان
[illegible] با آتش مذکور [illegible] آتش [illegible] سپید [illegible] چوبه
سوخته شود [illegible] خاک [illegible] بعده با آب [illegible] یکی کند [illegible] طلا کند
برگ [illegible] سه شب [illegible] دارد بعده با آب گرم بشوید مجرب است
[illegible] خراطین [illegible] با آب برنج پخته [illegible]
[illegible] در کوزه [illegible] خراطین را انداخته [illegible]
در کوزه [illegible] ببیند [illegible] ساعت [illegible] خراطین [illegible]
[illegible] دارد دیگر [illegible]
و هلیله و بلیله و آمله [illegible] نیلوفر [illegible] نیلوفر [illegible]

و نیم من شیره [illegible] کند در دیگ آهنی کند و بست و یک روز در زمین کند بعد از آن بیرون آرد بکار برد و چنین [illegible] که هلیله و کل را با کاهی تر کند [illegible] بشوید همه حال موی سیاه شود و اگر در دهن [illegible] اندازد موی سیاه شود دیگر بار [illegible] سیاه تر کند و باز خشک کرده باشد [illegible] سیاه [illegible] دهد بعد از آن [illegible] سنگ [illegible] کند قدری [illegible] دیگ [illegible] روز [illegible] بسیار بخورد و اگر [illegible] موی سپید سیاه گردد [illegible]

جو [illegible] خراطین تازه در دیگ مس کند و آب لیمو اندازد [illegible] دیگ [illegible] نرم نرم کند [illegible] تمام در دیگ پیدا شود [illegible] درکشیدن [illegible] بسیار در دیگ [illegible] خراطین [illegible] گاو اندازد [illegible] شیر [illegible] گاو [illegible] درم [illegible] درم [illegible] کند [illegible] خشک کند [illegible] بسوزد [illegible] انداخته تا آب بشوید و آب [illegible] بریزد و در آن [illegible] کند در کار بندد

نوع دیگر بیارد خراطین تازه و بالای جامه در آفتاب خشک کند بعده بالای جامه [illegible] آتش [illegible] خراطین [illegible] دیگر [illegible] سازد و در روغن [illegible] بسوزد [illegible] خراطین [illegible] بعده روغن [illegible] خراطین [illegible] مغیلان [illegible] خراطین باز [illegible] کند بعده [illegible] آتش کند [illegible] خراطین [illegible] کند بعده جامه بالای [illegible] کند [illegible] خراطین [illegible] کند بعده قدری روغن [illegible] سیاه [illegible]

بکار برد [illegible] انگشتری [illegible] در کار بندد دیگر منافع خراطین تازه [illegible] در روغن [illegible] بجوشاند چنانکه [illegible] بعد از آن روغن [illegible] کند [illegible] طعام بخورد [illegible] باشد جوان شود [illegible] محکم [illegible] باشد [illegible] قدیم [illegible] و اگر مرد [illegible] پیر شده باشد جوان شود و [illegible] روشن شود و [illegible] موی سپید سیاه شود اما منفعت بسیار کند تجربه است منافع [illegible] خراطین [illegible] تمام زهرها [illegible] و دفع باد [illegible] و درد [illegible] تازه [illegible] و دفع زهر [illegible] دفع [illegible] سنگ [illegible] و دیوانه [illegible] آن [illegible] بشوید و بخورد و آن [illegible] جهت [illegible] بشود و اگر بجهت طفل [illegible] شیر [illegible] قبول [illegible] کند [illegible] دفع زهر [illegible] بشوید [illegible] شود [illegible] امتحان این است [illegible] کند [illegible] بعده [illegible] در دهن [illegible] برگ [illegible] امتحان [illegible] منافع [illegible] سپید [illegible] روغن [illegible] و [illegible] سیاه بجهت فواید عظیم در دفع جمله علتها [illegible] آن [illegible] بسیار [illegible] تخم [illegible] روز [illegible] نجات [illegible] سیاه [illegible] منفعت [illegible] آن باشد [illegible] در آب غرق [illegible] و با آتش [illegible] صاحب [illegible] آتش [illegible] جمله [illegible] جمله [illegible] انگشت [illegible] کند آن [illegible] دیگر [illegible] تجربه [illegible] روغن [illegible] کند [illegible] روز [illegible]

آنچه بسیار درهم را دادن [illegible] کند پس باید سبکره آب بجوشانند [illegible] بخورد [illegible]
مذکور [illegible] هر روز در آن [illegible] بیاید [illegible] منفعت او [illegible]
که در [illegible] جمله [illegible] معاینه [illegible] اعضا درست کرد [illegible]
[illegible] یکبار [illegible] باشد [illegible]
[illegible] باشد [illegible] آب [illegible] از [illegible]
[illegible] هم [illegible] از هم [illegible]
علم [illegible] آنچه [illegible] بخورد
[illegible] منفعت آن [illegible] معاینه [illegible]

[illegible]

[illegible]

و بپوشانند چون خشک شود بسیار آب بکوبند و دوا آرد با آب عناب [illegible] درم سنگ [illegible]
بپزانند و معجون بکنند نگاه دارد هر روز چهار درم بخورد نفع عظیم کند مجرب است
دیگر معجون قوت باه و امساک — بسباسه پنج درم و قرنفل هشت درم
و هلیله سیاه چهار درم و دارچینی هفت درم و خولنجان پنج درم و زعفران
دو درم و کافور چو دانه پنج درم و افیون هفت درم و شکر چهار سیر و نبات [illegible]
شهد و نبات شده [illegible] کرده [illegible] کنند و در دیگدان [illegible] تا آنگاه که [illegible]
[illegible] شود [illegible] دارو [illegible] آتش کنند و در حلاوت [illegible] را از [illegible]
شود و این معجون را ادویه نگاه کنند بدارد هر وقت که خواهد بکار برد معجون
بقدر حاجت در امساک باه نافع آید معجون قوت روشنی اندام [illegible]
و [illegible] و بلیله [illegible] چهار درم و بلیله [illegible] یک درم و دانه الایچی چهار [illegible]
و سنبل [illegible] هفت درم و طباشیر هفت درم و [illegible]
درم و نبات یک سیر [illegible] در نبات اندازد نگاه دارد [illegible]
حاجت هر روز سه درم بخورد [illegible] و این معجون را بسیار در ایام زمستان
نافع [illegible] و اندام روشن شود و قوت زیاده گردد و اشتها [illegible] هر چه خورد
هضم کند و فربه گرداند فایده بسیار دهد شربت [illegible] که قوت [illegible] حاصل کرد
و سنبل [illegible] و دارچینی و مرمکی سیاه و بیخ [illegible] و [illegible] و عناب و [illegible]
و هلیله سیاه هر یکی یک سیر [illegible] کرده در دو من آب [illegible] تر کنند و نیم من
در آن آب [illegible] کرده [illegible] کنند و زیر [illegible] تا یک هفته [illegible]
باشد [illegible]
و در [illegible] دیگر [illegible] و دو من آب [illegible] خشک [illegible]
[illegible]

و قوت تن و باه با فایده ما بلیغ در میان شربت سبز اید و شربت انار دانه آب دانه انار
بستانند و با شکر سپید جلاب کنند بخورند سینه گشادگی دهد و منفعت [illegible] و بلغم را دفع
کند مجرب است و ساختن شربت سردانه بجهت حرارت بیارد [illegible] جو [illegible] بگیر
و آب در برنج بگیر هر دو جدا جدا [illegible] بپزند بار دیگر سرد کنند میان [illegible]
یک روز میان آفتاب بدارد و دوم روز [illegible] دیگر اندازد [illegible] روز دیگر
بدارد تا از آنکه ترش گشته باشد بعد [illegible] صاف [illegible] بالا [illegible] و در آن [illegible]
دیگر [illegible] بدارد تا سرد شود و پاره [illegible] و نمک [illegible] کم اندازد و بخورد [illegible]
سرد است گرمی را سود دارد مجرب است باب [illegible] در ساختن [illegible] خوردن
بجهت دفع علتها از اشتها و زکام و درد معده و تنگی نفس و [illegible] و سنگ [illegible]
مانند [illegible] زرد دو حبه و [illegible] دو حبه [illegible] یک [illegible] بساید
و [illegible] دو حبه [illegible] روز [illegible] آب [illegible]
و [illegible] بار کند و [illegible] چهار درم
بساید بار کند و [illegible] دو حبه [illegible]
بکوبد [illegible] کند تا همه بکوبد [illegible] و هلیله [illegible] دو درم
بساید بار کند و دو حبه سیماب [illegible] دو حبه کبریت [illegible] اندازد
[illegible] حبه خوردن [illegible] دیگر [illegible] شکر خوردن [illegible] علتها را
نافع آید نوع دیگر [illegible] هلیله [illegible] نه درم و [illegible] نه درم و [illegible] درم
بیخ [illegible] نه درم [illegible] نه درم [illegible] خشک [illegible] کنند نگاه دارد [illegible]
[illegible] خوردن [illegible] اشتها را سه درم [illegible] زکام [illegible] سه درم [illegible] معده را سه
درم و تنگی نفس را سه درم [illegible] و [illegible] دق را [illegible] بلغم [illegible] و [illegible]
و [illegible] سه درم [illegible] سه درم [illegible] و ماهی پرهیز کند [illegible]

برنج و برنج ساختن و مس و روغن ماده کاو خوردن و بهر بانب [illegible] آبهی و رفع دمل
زر و نقره و مروارید و سنگ و سرب و سیماب و طلق و الماس بجهت [illegible] گفتم
دیبها و معجونات و مانند آن قلیل بیارد و بخود تنگ که هر نبات بس قدری
نوشادر یا مار قیشا سوده در زر بک کند زر را طلمیس کاه دیگر برهی
هند دیگر ده مهر که در و سر و یک بپوشند و آتش کنند یک ساعت چون سرد
شود بیرون آید زرد کشته شود باشد و خوردن زیاده را نبات خوب دهد
وقت زرد و دش که گفتم طلق یعنی ابهرک بباز در یخ بر بالیه مقدار طلق هر کاله خورد
بکنند و با ابهرک بیامیزد و در جامه کهنه بندد و آن گره را در آب طغار.
تر کنند چون بمراد نرم شود باشد هم در آن آب بالد ابهرک کشته خواهد شد
و در میان آب خواهد افتاد چون تمام کشته شود بگذارد و چون فرود نشیند
آب صاف دور کنند ابهرک را خشک کرده بدارد هر جا که خواهد استعمال کند
[illegible] ابهرک تنک که در او [illegible] دوره بیارد و هر شیشه که در کنار آب
شود کوفته آب بکند طلق [illegible] تر کنند الغرض جمله آن شود
[illegible] بیارد نرم ما در را در روده گوسفند انداز و سر ده بسیار محکم بندد
و در میان آب گرم بنهد و بیست و هشت روز پوست را ابالد در ساعت حل گردد
مجرب [illegible] کسی نتوانند نسبد کل سیخ با بم ولیا بید و در سکو را
انداز و دو لب دو کنند هم بدان طریق که مروارید کشته است چنانکه گلاب سیخ
غرق شود باشد هم بدان طریق سبب ده و نبات بیدو کتی مروارید و بابت
که آب [illegible] بسیار کشتن [illegible] هم برین طریق اند کشته سوختن که آهک [illegible]
گرم بکنند [illegible] انداز و بیست و هیاسیان هم یکی است
[illegible] که غرق شود باشد کم و بیش بکنند هم چنان با آب هم [illegible]

تا نایچه شکوره بنهند بر طریق کشیدن عرق است و بالای جنبر شیشه را الکل حکمت کرده دیگر
در آن اشیاء پر کنند دریغ که [illegible] میانه کان سوراخ کرد دهنی شیشه بیرون آید بر طریق
تا نیزه شود دیگر پر کنند چنانچه آن شیشه تمام میان بار یک باشد و سوی بالا
بکل حکمت گیرد تا نطرند بعده آتش سخت کنند روغن خواهد چکید بعده هر گاه
وا نیز کار رسید و ازو چیزی بیاید قرابه در گل حکمت گیرد و [illegible] کنند [illegible]
دارو چو کوب کرده پر کنند اگر خواهد روغن سفید برنج بیرون آید اول
[illegible] پاک کنند و سفیدی دور کنند و بزر حیح [illegible] قرابه کنند [illegible]
جا دب دهنی قرابه را بپوشند بعده بیارند و سوی آب و آزته [illegible]
و بالا دیگران باز کوته بر شاید چنانچه دهنی و نیز ابر در دیگر آن باشد و آن
[illegible] شکسته است بالا باشد بعده آن قرابه با نیز در میان دهنی [illegible]
در آب [illegible] باشد دهنی قرابه یک شکوره [illegible] میان [illegible]
با حکمت گشتی پر کنند [illegible] در زنبور روغن بچکید [illegible]
شود بسته بر جا که [illegible] رسید دو ده [illegible] چیز چون خواهد [illegible]
جو [illegible] روغن [illegible] دیگر پوست [illegible]
و با آن چیزی که خواهد خرد کوب کنند میان دیگ [illegible] و کتوره خالی میانه
دیگ [illegible] بنهد چنانچه گرد بر گرد کتوره [illegible] باشد بعده [illegible] دهنی
دیگ [illegible] گل حکمت گیرد و خشک کرده [illegible] بیرون [illegible] آتش
کنند چنانچه بجهت [illegible] کنند [illegible] تمام شود [illegible]
[illegible] دیگ [illegible] بر [illegible] روغن [illegible] چون
[illegible] چیزی [illegible] روغن [illegible] آن [illegible] و با غیره

درو پاک کنند و چوبی بر سر دیگ نهد و آن کره را در آن چوب بندد چنانکه
تا نزد آن باشد که در ته نگیرد [illegible] و انگشت بالا باشد و [illegible]
بکنج در قتل سیماب و کیفیت آن بسیار است در حقیقت [illegible] تأثیر [illegible]
[illegible] در ساختن قول و [illegible] دوا و افیون و خرمای تر و روغن [illegible]
و [illegible] دمانیدن آن در [illegible] ساختن قول بجای [illegible]
[illegible]

آب صاف [illegible] آب را با زر در دیگ کنند [illegible] با آتش نرم چنانکه
[illegible] بجوشد [illegible] بسته گردد و از آن [illegible]
و آنگاه بدارد در [illegible] زر [illegible] سنگی [illegible]
[illegible] بکنند [illegible] دارد بعده بیرون [illegible]
[illegible] آب [illegible] در دیگ [illegible]
[illegible] روز [illegible] بیرون آرد [illegible]
[illegible] باشد [illegible] خواهد [illegible]
روغن [illegible] حالص [illegible] روغن [illegible]
[illegible]

مرغ سیر برنج بزد و نزاد بندی کنند و در آتش بقیر بنهد کنند و در زیر آب پنهان کنند تا کوفته
گردد پس تعیین هیئت تمام گردد شیر و برنج از آن برآرد و بخورد [illegible] دل سپید و
برنج بخورد و سیر بنشیند و هیچ دیگر نخورد چندان روز که این شیر و برنج خورد الله تعالی آگاه [illegible]
بود که گرسنه و تشنه نشود دیگر در شکستن زنجیر [illegible] سنگ [illegible]
[illegible] زنجیر در پای [illegible] بکنند [illegible] هفته تمام [illegible] سیاه [illegible]
بگیرد و در آب روان [illegible] دست [illegible]
بگیرد در [illegible] زنجیر [illegible] سفید خواه در پای [illegible] خواه [illegible]
خاصیت و بچگان زاغ سیاه است دیگر سرگین [illegible] ۱۲ ۳ و سرگین [illegible]
[illegible] سیاه در زنجیر [illegible] سیاهی
[illegible] کنند [illegible] سیاهی [illegible] چراغ [illegible] اگر
[illegible] سواد
[illegible] [illegible] دو
چراغ [illegible] آب اندازد
[illegible] در
زمین [illegible] آن [illegible] گفته
شود [illegible] چهار
[illegible] خانه [illegible] بیخته
در [illegible] آتش [illegible] شیر [illegible]
[illegible] کنند [illegible] آب [illegible] نکند [illegible]
[illegible] از انگشت [illegible] نشود [illegible]
و [illegible] کنند [illegible] سیاه [illegible]

[illegible] سپید [illegible] گاو [illegible] دیگر
[illegible] از [illegible] چشم [illegible] زنده [illegible]
[illegible] چراغ [illegible] روغن [illegible] دیگر
[illegible] دست
[illegible] آب بتپید و
در [illegible] دست [illegible] بیرون [illegible]
[illegible] روغن [illegible] طلا کنند [illegible] آب [illegible] زنده شود
[illegible] طلا کنند [illegible] برود
شهد [illegible] آتش [illegible] ده [illegible]
[illegible] دیگر [illegible] بنهد [illegible] دو [illegible]
طلا کنند هیچ آنکه [illegible] کار نکند [illegible] پوست [illegible] طبل [illegible] دو [illegible]
[illegible] دف و طبل [illegible] اگر خواهد که مرد و زن در حاله
[illegible] روز یکشنبه [illegible] باشند در [illegible] گرفتن
[illegible] از سر [illegible] سنگ [illegible] دو جانب
۲ ۳ ۲ [illegible] جمع کنند [illegible] طالع
[illegible] خانه [illegible] در آن خانه [illegible] آب بخورد تا آنکه [illegible] او باشد
آب [illegible] مرغ [illegible] و آب [illegible]
[illegible] خدای عز و جل [illegible] در [illegible] چراغ [illegible] دارد
[illegible] چراغ [illegible] روشن [illegible] چراغ نزدیک بیارد
[illegible] روشن [illegible] چراغ اندازد
[illegible] روشنی [illegible] اگر [illegible] سبزه [illegible]
[illegible] چراغ [illegible] شود
[illegible] اگر [illegible] مرغ [illegible] بیرون [illegible]
[illegible] مرغ [illegible]

بیرون [illegible]

نوعی دیگر بیارد پوست آهو و هشت کرت هفت یک [...] این طالع و این پوست آ[...]
زعفران انگلند و مصطکا بالا ای آن فرزند کند و نیت بکند نماز بگذارد و آن پو[...]
نخواهد شد مرطان دود نیز بمانند و [...] دیگر مثل هفته در شب ره ٤٩ ١١ ٢ ٣ [...]
نوعی میان چراغ در آب طرابی چراغ بسوزد و روشنائی پیدا شود در [...]
و با یک سحنی کند و در جامه نعل ٢ بچه و طلسمه کنار و شب در چراغ بسوزد [...]
که بشی چراغ اگر جامه بیرون کند و برهنه شود هم چنین سیزار [...] که بیش[...]
نوعی دیگر چوبی بر گرفتنی بزند تا دمش جدا شود پس جامه از تن بیرون ک[...]
پای بکوبد و پوست بر روی بریزد و منجمد شود تا آنکه آن دم از طپیدن [...]
برگرد بجامه بار یک بچه دود بهر چراغ دان بسوزد پس هر که در چنین [...]
آید پای کوفتن گیرد دیگران نوع دیگر در روزی که کار چوگان مشغو[ل]
عوینات جمع کردند ثم کرفس میذکود جهان هفته ٢ ٣ ٢ کنند و در ج[...]
بسوزد عوینات جامه جدا کنند برهنه در رقص باشند مادام که تنی در ج[...]
دیگر برای تخلیص محبوس از حبس لوحی که تنها از میان دو سنبل فروانتام [...]
شش شنها وضو کند و برو بع او دو رکعت نماز بگذارد و یا پاره خاک از آن گور بر[...]
و بگوید که از تو اجابت می برم چون حاجت من روان شود اجابت [...]
بیارم و شیرینی بدهم و بر سر تو ختم بخوانم بیاورد آن خاک را و در از ار[...]
محبوس بندد سه روز نگذرد که محبوس خلاص شود بعد از آن خاک را بر [...]
گور انداز و در روح او فاتحه بخواند و شیرینی بدهد بعد دیگر اگر خواهد که جادو [...]
بگشاید که از بهر کسی که باشند نابود کنند که گوشت غسل کند و هفت خط [...]
هفت طاس بنهد و هفت بار این عزیمت بخواند و نوشته که کسی [...]
سر دارد بیاید و بگوید که من میگویم که کی فرود بر سر شته [...]

[...] رنگ لاج بهار در عزیمت اینست عزمت علیکم یا معشر الجن والانس
[...]م ان تنفذوا من اقطار السموات والارض فانفذوا لا تنفذون [...]
[...]یا ذوالجلال والاکرام برحمتک یا ارحم الراحمین یا سبحاد سوم
[...] در آن روز آدینه یا چهارشنبه یا پنجشنبه یا دوشنبه این عمل کند کودکی
[...] سیع سر و جامه نو بپوشد و در زمین قدری کلاته کند طاس بیارد
[...]س کند یا روغن تازه طالع تمام طاس طلا کند بالا و مندله نهد کودک
[...] بنشیند نظر در طاس کند و گلی چند بیارد افسون بخواند گلی بر سر کودک
[...] افسون بلند خواند چنانکه کودک بشنود چون در طاس حاضر خواهد شد آنچه بلی
[...] آواز کودک هم خواهد شنید افسون اینست رهیا فتقته نوقطا
[...]ون فتقه فطنا فلها فذانا فاهو نهم بحضرون با جن باید که اول
[...] زکیا بخوانند و در موضع سنبای کودک گره زنند تا کودک را
[...] روز نیز سد افسون اینست سبا ما سا ما سمنا سمو با هم بحضرون
[...]ه از بهر مهر یوسف زلیخا که بود بیارد و بوجه روز یکشنبه در ره
[...] کند و دو خار مغیلان در سر و پایان بدوزد تا در دیوار سخته
[...] تا اشیر چون خشک شود بر سمیان دختر تا رسیع مجند بطلسمه کند
[...] با روغن ماده گاو بسوزد دود آن لبنا ندوکسوه بسازد و
[...] کند در وقت سرمه کردن این آیه بخواند هر که روی او به بیند
[...] مبتلا او گردد آیه اینست عینا فیها تسمی سلسبیلا ای بار خدای
[...] یاران من که فلانه بنت فلانه فلان ابن فلان بر من مبتلا گردان
[...] یا [...] بحق محمد وآله اجمعین دیگر روز یکشنبه برداو
[...] که نه بنشیند از انگشت خود و پوست حیث خون خون بیرون آرد

حیا ... نه بیند از انگشت جز دو دست چپ شخص خون بیرون آرد
منی آمیخته در سیاهی مالد و این افسون هفت بار بر آن سیاهی بخواند
هر که ابرا بر برگ تنبول بدهد عاشق زار او گردد افسون این است
کلام هندی گو در سوده سنگ ریت ستا و دته کا ور ته سوا ...
از خواب بیدار نشود بیارد قدری خاک کاهدان کهنه و این آیه هفت
بدمد و آنجا که بر آن خفته باشد اندازد بیدار نشود آیت این است
الموت بالحق ذلک ما کنت منه تحید و اگر این حروف ها بنویسد
خفته بندد همین عمل کند و اگر چند چوب زنند هرگز بیدار نشود
حروف ها این است عشر عشر جه حسه مره ... عمل دفع سرما
و کوسفند جگره در روغن بهم برادر یک تلخه افکند و سنده و ...
بلبل کرده سوده در آن افکند چون خشک شود باید معزا ...
کند در میان سرمای علو که در دهن گیرد جمله سرما دفع شود و ...
عمل دفع تشنگی عورت بیخ آلو بخورد که تشنگی نباشد چون
... بسیار شود باسیار فساد و جهاد در طلسمات و جز آن طلب
کسوف بیارد تلخه طاوس بر آینه طلا کند و بالا او ... بر افق
و فرود این نوع نظر کند آن مقدار که آینه گرفته ... آفتاب
نوع دیگر بیارد بیضه ماهی با گل بهم بزند و نگاه دارد چون سرما ...
تا ماهیها بر و افتد چون سرما بگذرد برآرد چون خواهد که عجایب
از این باران و بدست مالد و در طشتی پر آب اندازد ماهیان چون
بتوجیان خدای عز و جل نوع دیگر بگیرد از درخت چنار چیزی دو بار
بیکدیگر در زمین ... باشد ... منفصل شود آن ...

ماده جفت گرفته باشد آن هم دو بار زیر چپ ایشان بزند بار دیگر دو دست باید
جدا کند و بار دیگر در زمین افتد جدا نگاه دارد و اگر کسی در گنجه باید ...
چنانکه او نداند بار دست در آن چیز گرفته باشد بزند اگر خواهد که انگشت جدا
شود ... زمین هم بزند ... این است نوع دیگر الحجر با زنجبیل در شهد هفت روز
پرورده کند بعده در سرکه ... ماه خشک کند در میان ... خورد و بالا فند
بیندازد چون آن بزرگ شود دیگر بیرون آرد باز کارد با زنجبیل ... قیاس بسته
شود آن بار نوع دیگر حکمت بیضه بیارد بیضه مرغ با سوزن سوراخ کند بعده
... در بیضه انداخته آب بیضه بیرون اندازد بار ... بیارد
بعده بکند ... سیماب انداخته سوراخ را مهر کند و بر آتش نهد بیضه در هوا خواهد
شد نوع دیگر بیارد ... در دست بمالد و در روغن گرم دست اندازد
نسوزد نوع دیگر بیضه بر آید ... بیارد بیضه مرغ ...
کنند از میان او لعاب و زردی خالی کند بعده بیارد سیماب میان بیضه مرغ خالی
اندازد دو سوراخ او مستحکم مسمار کند چون بیضه را در آفتاب بنهد در حال ...
در هوا پرد و ناپیدا شود بعده تغار پر آب بدانجا بنهد در حال از هوا فرود آید
میان آب این نوع رنگینی کنند مجرب است نوع دیگر بیارد ... کوکی
تلخ ... در میان لوبیا اندازد و بعده مهر کرده بر آتش
بدان ... لوبیا در هوا شود ... آب ... برآرد تا شکسته نشود
نوع دیگر بیارد کل صورت خر راسته کند باید که زر ... کاغذ ... بیندازد
بعده ... در آن اندازد و در ... صورت از ...
... دود بخورد ... مردمان تعجب کنند
... سیماب ... یکی کنند ...

نحو شوم احتیاط کرده باشد از دو فرود بر د هر چند که در آتش در رود بیرون آید
سوخته نشود نوع دیگر بیارد و به بیزد و بیارد شانزده عدد سرکه ثم اندو از کرده
پاک کنند وایضاً چونه را بریزد کنند پس سرکه تیز اندازد دمان کیرد و برزد بومه
آتش کیرد سخت ظرفی ظایف است نوع دیگر انکه در دروازه با شد اسیر نشود چهل عدد غلیواز
بیضه نهاده باشد در یک بیضه سه نیم دیگر به بیق باشد از دو برابر بیضها
بیارد و در دیده ها او کوشته بنهد تا غلیواز بر سر بیضه نشسته باشد چون
بچگان بیرون آیند آنرا بگیرد و وقت سحرگاه در دهن برابر دارد اکر صد و شصت عدد
برو بسته نشود نوع دیگر اکر پاره عنکبوت بخورد ولیکن هر چند بار کتان بخورد
دهن تلخ نشود نوع دیگر اکر بحو باچونه بخورد دیگر کش نباشد اگر علت سرکینی ماده گاو
کهنه نهی در کل نود پرد و آب بر هر ازاینجا غلیو فرزاید شاخ ماده گاو
فرو برد بنهد و زاکیت هر آدمی در جهت سبزه برآید [illegible] سیار زهره و جگر
و شش کر به سیاه هر سه خشک کرده آس نماید و غلوله سازد و در میان زر و نقره
کرفته انگشتری بر آن کنانند وقتی که آن انگشتری در دهن برابر دارد و در چشم مردمان
پنهان کردد و او همه کس را ببیند نوع دیگر اگر بیضه که در هوا باشد کسی نشکند سر نیایند
در خشک اندازد هیچ مستی با و مقاومت نتواند کرد نوع دیگر حرکت دادن زنان
کنز بجهت آب رویند بیار منقار عقاب در میان راه از او خط بکشد چون زنان
در میان نیله باشد آن بگیرد بند چنان نماید که سبو خانه است و باز کردند
نوع دیگر ازبار کرخطی در راه کش هیچکس کذار بود راه سبو لب بسته نیز
شیره کل زهره بیار دو طلا کند و بگذارد که خشک شود بعد از آن نو کار د نمود شیخ
برد شیره او مانند چون بیرون آید نوع دیگر تلخه [illegible] پیاز در جلو [illegible]
بیم بردست کرفته مشت بند د چنانچه تکه تلخه در برگ کرد و بعد [illegible] بر زمین

اندازد که دمی زبنده باید بشود نوع دیگر حریا فوک بر دست مالیده آتش بکیرد دست نسوزد
سوخته نوع دیگر سر بهوتی میان تنبول کرده هر که بخورد باشد بیمار او شود دیدند
چون از سرکه هندی غرغره کنند نیکو کردد نوع دیگر طلسمات اگر جامه بخون بیالاید
نمک آب سبو پاک شود نوع دیگر آب بینی خاخشک کنند در آفتاب بساید با سرمه بیامیزد
و در چشم کشد عجایبها از ارواحها و جز آن ببیند اما باید که بتر کرد بیم هلاک بود
مجرب است نوع دیگر دیده بوم خشک کنند سرمه کرده در چشم کشد عجایبها که از پس چشم
او بر چیز دیده اورواحها را به بیند اما باید که بتر رسد نوع دیگر اگر در شب یکشنبه که در
ماه بتاریخ چهاردهم افتد از مال کنگنی روغن کشد و دود آن در چشم کرده هر جا که
خواهد برود او را کسی نه بیند نوع دیگر اگر در غره ماه که در شب سه شنبه افتد روغن مال
کنگنی کشیده دوده آن روغن در چشم کشیده هر چه در زمین دفینه باشد نمایان
شود جمله نوع دیگر انکوزه در آب ساید و پاره شهد در آن آمیزد گندم و برنج
در روی تر کنند یک شبانه روز بدارد بعده خشک کرده در جائی افتد مرغان هر بنده
که آنرا بخورد بیهوش کردد و شیر و روغن بیکی کرده بخوراند نیکو شود نوع دیگر اگر
چوبهای خانه همه مار نماید بیارد لخت پیشه های آبنوس چراغ کنند و پلیته از آن کنند بیفروزد
چوبهای خانه همه مارها نماید نوع دیگر بیار دم اطلس خشک کنند و تار ابریشم کنند
و در جامه لعل بپیچد و پلیته کنند و شب در چراغ با روغن تلخ بیفروزد هر زنیکه
که نزد یک چراغ آید جامه بیرون کنند برهنه شود هم چنین ببیند اردک سر جوش
است مجرب است دیگر کرم غله و جز آن در او بندی دود [illegible] هر برگ
و باکاه را انکه طلا کنند و در میان غله بنهد در غله کرم نگیرد اگر انکه در
در چوب طلا کنند در آن چوب هم کرم نگیرد دیگر آیه الکرسی در سفالی که نو باشد بنویسد
بنویسد و در [illegible] غله بنهد در آن غله کرم نگیرد و برکت شود باب هشتاد و [illegible]

۱۳۶

۱ در عمل محبت الحب محبت دولت نوایت مجرب آزموده است بسیار این عمل [illegible]

اگر خواهی کسی را که دوست بدارد آرزو در عشق خود مبتلا [illegible] کرده باشد از صدر سنک برابر

باید خواند تا او را آرام نباشد بیارد صندل که پاکیزه و در شب یکشنبه در جای پاکیزه

بنشیند صندل را مدور کند و در میان صندل صورت محبوب بکشد بنویسد نام خود و

نام مادر خود و نام او و نام مادر او در او دو دست بیارد خشت پخته از پخته را و آن خشت را

بر آن صورت که در میان صندل است بنه و دست دیگر برگ کنجد بیارد و این عزیمت را

بر آن برگ کنجد بنویسد و آن را گرد کند بر آن خشت بنشیند و این عزیمت بخواند و پای بر خشت

بر انگشت بنشیند با بسته و برگ دیگر در آتش اندازد تا هفت برگ را بسوزد و سخن نگوید

و هیچ چیز در دل نگذراند مگر نقش آنکس که صورت او کرده است خیال او در خاطر کند که زیر پای او

همانکس است که صورت او است صحبت [illegible] کند بر سر خشت بنشیند و او وقت سوختن برگ بعد

از تمام عزیمت آماده شود [illegible] برگ در آتش اندازد و بار بنشیند بفرمان خدای

تعالی دل آنکس طپیدن گیرد و قرار و آرام نباشد در حال جامه پاره کند بسوی تو آید اگر چه صد

فرسنگ باشد و این سحر [illegible] است [illegible] باید [illegible] و [illegible] خواند [illegible]

برگ [illegible] و [illegible] بسوزد [illegible] آید [illegible]

که این عمل [illegible] کند عجیب [illegible]

جامه [illegible] و [illegible] دارد [illegible]

برگ کنجد بنویسد این است [illegible] صبح [illegible]

بر کل [illegible] الحیل [illegible]

[illegible]

[illegible]

[illegible] لا اله الا الله محمد رسول الله [illegible]

۱۳۷

عزیمت خواندن [illegible] بر خشت [illegible] بنشیند و آن برگ [illegible]

آتش [illegible] کند [illegible] این عزیمت [illegible] برگ [illegible]

[illegible] باشد [illegible] بنشیند و [illegible]

نگوید تا [illegible] عزیمت تمام شود [illegible] در آتش اندازد [illegible]

عمل کند [illegible] بیارد [illegible] برگ [illegible]

اول از طرف مشرق آغاز کند بعد به طرف شمال [illegible]

این عمل [illegible] است و این عمل [illegible]

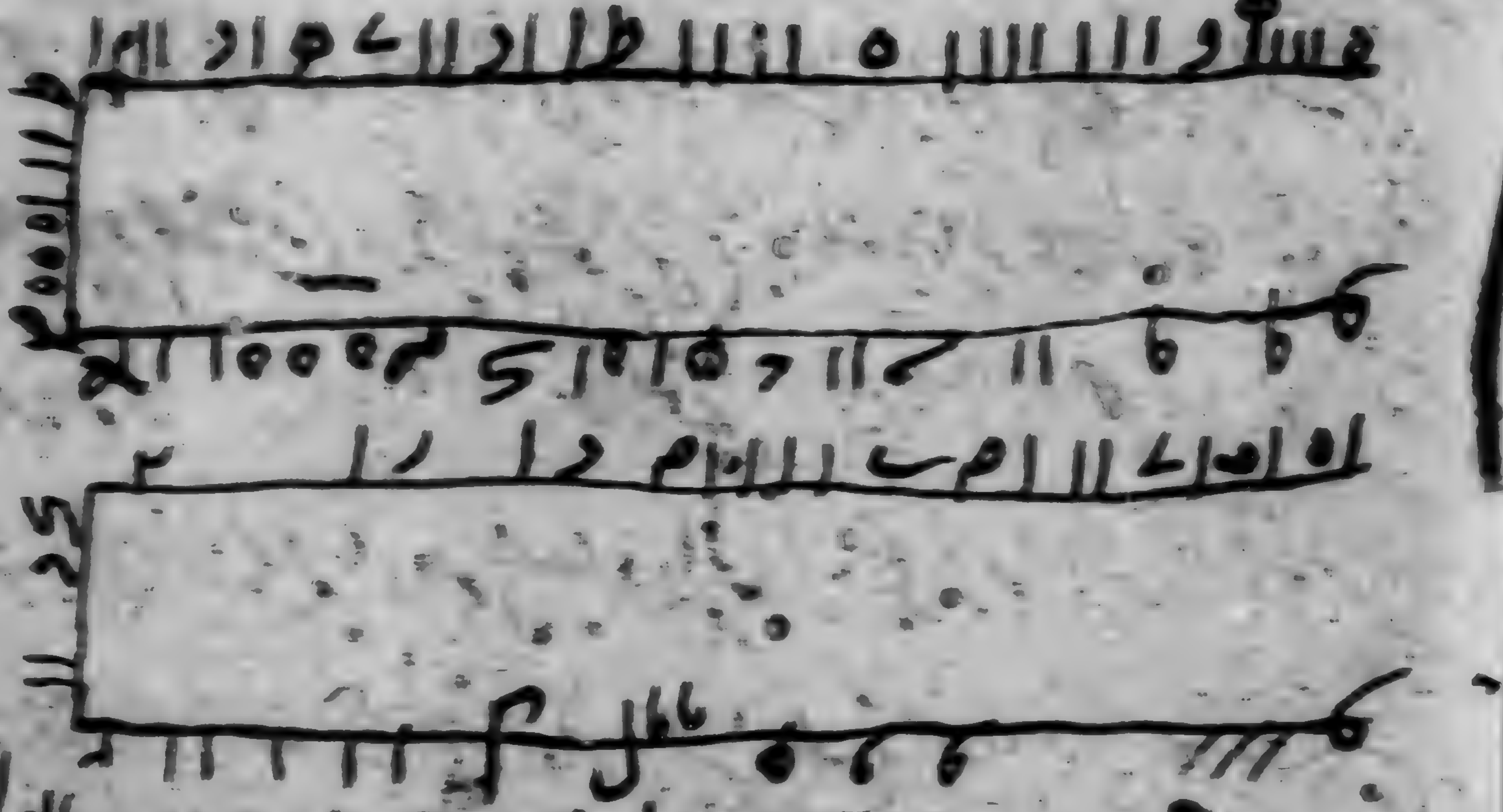
را در روز [illegible] وقت که آفتاب بر [illegible] باشد [illegible]

و در [illegible] زیرا [illegible]

[illegible] و این عزیمت [illegible]

[illegible] از [illegible] مجرب [illegible]

حفظ نکند عزیمت مذکور این است



محبت و عشق فلان ابن فلان [illegible] فلان بنت فلان [illegible] العزیمة العجل العجل

الساعة الساعة [illegible] و [illegible] البرق [illegible]

[illegible] عشق [illegible] این عزیمت [illegible]

در [illegible] و [illegible] وقت [illegible]

وبر درخت بیاویزد لا ز موده است اگر چه ده سبز آخر باید بشکند و نزدیک تر آید و جای بگر آب
عبدالله هلال حکیم است و مجرب است عزمت علیکم ایها الارواح والجن والشیاطین
مرجوس سطوس بحق آصف بن برخیا بحق نقش خاتم سلیمان بن داود علیه السلام
و بنام مهاکال و بحق خاتم محمد رسول الله صلی الله علیه وسلم و باد نفس بحق موسی علیه السلام
و با ذریعه بحق توریة و بحق انجیل و بحق زبور و بحق فرقان العظیم و باد نفس و با اسرافیل با جبرئیل
لا اله الا الله محمد رسول الله و با ملائکه بحق آدم و حوا و موسی انزم سلیمانی وانه بسم الله الرحمن الرحیم
و بحق کهیعص حمعسق وطه و یس والقرآن الحکیم و بحق اهیا شراهیا اذونیا اصباوت
ایل اشرای انشهو بقلب فلان بنت فلان بمحبت فلان بن فلان العجل العجل الساعة الساعة
بطرفة العین ولمع البرق ما بین سما و زمین در بعد السوم که خواهی طلوع کس سند بیود
برعشق خود بگیر یک گرفس ریشه که باشد بوقت صبح این آیت بخواند بار بر گرفس بخوان
و بدم و به یار میگویش بستم خواب فلان بنت فلان بمهر دوستی و عشق فلان ابن فلان
طه ما انزلنا علیک القرآن لتشقی الا تذکرة لمن یخشی تنزیلا ممن خلق الارض والسموات العلی
الرحمن علی العرش استوی بعده گرفس مذکور در زمینی فرو برد و بگوید بعد بین در از گرفس
روز باه و هفت اندام او و چشم وطول النیس ستر بر متابی آیه کلام الله جو ان کس سبز گردد
با مر الله تعالی بات بعساکر و بحقیقت فی الشفیع الرحمن که میان دو کس العوت وصدا افتد
بنویسد این آیت بار بار ره بول سیاه دابقا بسبیل که مداد رحامد رنگ کنند دروی
بوقت برامدن آفتاب در نقصان هلال عنبر باده هر کم سنزه بنوز بالشر بوزی بیش کرده
چون نبشته بود بعده هر او پیر کلاه کرده و مهر نموده و هر بیلور بر آب روان فرود برد و مهر
بیان او در صحرا و بها و شنا فیند مجرب است آیه این است والقینا بینهم العداوة
والبغضاء الی یوم القیمة کلما اوقدوا نارا للحرب اطفاها الله ویسعون فی الارض فسادا
والله لا یحب المفسدین عن الغلط ... فلان بن فلان

فلان بن فلان بحق حضرة الآیة العجل العجل الساعة الساعة ان عقد ...
در عقد الالف ... هر که این دعا را بخواند و بار خود ... و از جمله زبانها بسته باشد
دعا این است لا اله الا الله از آسمان تا زمین لا اله الا الله از زمین تا آسمان لا اله الا الله
از لوح تا قلم لا اله الا الله از قلم تا لوح لا اله الا الله از کرسی تا عرش لا اله الا الله از عرش تا کرسی
لا اله الا الله بنام مردان لا اله الا الله بنام پریان لا اله الا الله بنام فرزندان لا اله الا
الله بنام مردان مشرق و مغرب لا اله الا الله محمد رسول الله بستم زبان بدخواهان و بدکاران
و بدگویان و بد انگیزان در سال و ماه و روز و شب و ساعت و زمان لا اله الا الله
بستم زبان شان و حلق شان لا اله الا الله بستم چشم شان لا اله الا الله بستم دهان شان و
گوش شان لا اله الا الله بستم زبان جانوران و ترکان و تاجیکان و هندوان مشرق و مغرب
لا اله الا الله بنام ا ب ت ث ج ح خ د ذ ر ز س ش ص ض ط ظ ع غ ف ق ک ل م ن و ه
لا ی بستم زبان همه گویان در سال و ماه بر صاحب این تعویذ حاجت که بد نیک نتواند
ریب فیه بحق لا اله الا الله محمد رسول الله فسیکفیکهم الله وهو السمیع العلیم ولا حول ولا قوة
الا بالله العلی العظیم باب بیست و نهم در علاج کبوتران و شکره و جز آن مشتمل بر
چهار فصل فصل اول در بیان بار حسته علت و کبوتران بر خفقان ... موجزاده
و زکام و نقصان ... و کرد یافته و در بول گسسته و نقصان شهوت سره و حسته
سنده و تخمه و درم و مال لاغری و ضعیف و علت شکم و نقصان منزلت ...
و رخوان و ... و دیلیل و ... زده و زخم ... اسو جز آن ... از ... سبض
خام آورده ... دانه علاج موجود بوده باشد ... سبز ... کنند و خشک شود
و بگاه ... نخورد و نوعی ... حرف خوردن ... گردد ...
از این علاج نیکو شود ... گوشت گوسفند ... نیک شود ...
زکام ...

بلبل که شوصه باد با نمک سنگ سوده بدهد نیکو شود و اگر ازین چیزها نرود چون بچکان
دانه بدهد زکام نیکو شود علاج القلشت لخته آتش کند و نمک و بول آدمی یکجا کند
و خشک کند و دوا بدی کند در کبوترخانه بدارد چنانکه ایشان بخورند چون گرسنه
شوند و از خوردن این زکام هم شفا و اگر نمک حرف دهند گرسنه شوند علاج
سردی اگر دانه تر خورده باشد یا در خانه سرد بود در نشست شود مخمور باشد و ضعیف
گشته و شکم روان شود یا روغن شور و آرد گندم غلوله کند بجای دانه بدهد
و دیگر بد بدهد نیکو شود علاج [illegible] کشته باشد بول آدمی چند قطره [illegible] بدهد نیکو شود
علاج [illegible] و شست شود اگر شکم شکم شود و عفونت نکرده با ماده بیضه خام
اندازد و با فرخچه خام اندازد و بچه صورت نه بندد مغز گنجشک [illegible] با روغن
شوربید بدهد نیکو شود علاج بحمه که در چشم و گلو و کله نزدیک بغل شود و تخمه بامی
برند و بیرون آرند و سر که می مالند کشیدن این هنر درشت است و جایی که محل
کشیدن تخمه نباشد چنانکه نزدیک چشم کشیدن انراز بان ندارد و استخوانی محل
داغ کند نیکو شود علاج درمقام [illegible] سیر دانه دهد نیکو شود و همانی کافور
با [illegible] در دهن افکند چنانکه او بخورد تا اثر چنانکه بهر روز کافور بدهد نیکو شود مجرب است
علاج [illegible] کبوتر [illegible] کند [illegible] داغ کند نیکو شود و اگر تمام
کبوتر [illegible] برگ [illegible] در حلق او اندازد چند روز نیکو شود علاج
بیضه خام اگر کبوتر تنگ نفس شود [illegible] باشد ماده را بدوانند و بیضه خام بیرون اندازد
[illegible] سرد بدهد چنانکه [illegible] کم کند علاج زهر [illegible] اگر کبوتر زهر دانه خورده باشد
اگر [illegible] زمان [illegible] آب کند [illegible] در آب [illegible]
و [illegible] بخورند [illegible] اگر یک دانه [illegible] باشد [illegible]
[illegible]

و [illegible] کند و هلاک شوند فایده کبوتر بچه را نکو [illegible] و معصفر خورانیدن است
و صلاح و علاج [illegible] در عمل کبوتر بچه هر رنگ که مطلوب باشد بکنند کبوتر بچه اول کبوتر
از تخم معصفر و عدس و نمک بدهد چند پیچ هر کدام دو روز بخوراند اول آغاز
از تخم معصفر که باشد بچه سپید بدهد و اگر آغاز دانه دانه خورانیدن از عدس بکند
بچه کبوتر حلوی برآید و اگر آغاز از نمک بکند بچه کبوتر سیاه آید این دانها برین ترتیب
بکار کبوتر انرا بخوراند چند انچه بیضه فرو نزار آرد دانه دادن برین ترتیب
کبوتر تر السند باشد ماده را حاجت نیست عمل نقش کبوتر بچگان آب
نوشادر بیکجایی و آب بلاد در روی که یکجا کند بر بیضه هر چه خواهد بنویسد با نقش
کند چنانکه خشک کند بپوشاند و پوست دور کند هر چه نبشته شود بر بیضه
پدید آید و اگر هم ازین آب در بیضه کبوتر نویسد که نر و ماده سپید باشند بنویسد
و در زیر کبوتر نهد چون بچه گشاید نقش که در بیضه باشد ان نقش دران بچه
کبوتر پیدا شود اگر ده بار بر که بر بزد باز همان نقش پیدا شود فصل سیوم
در صید گرفتن پرندگان و جز ان زهر دانه کبوتر گندم یا برنج با نخود در شیره
آک تر کند انقدار بسر که در خورد خشک کند بدهد و دیگر طلوع محلول سنگ را
بیالاید و در خانه که اندازد که کبوتر باشند آواره شوند و زهر دانه زاغ
بهل در شیرهٔ زاغ را خوردن دهد بیهوش شوند بگیرند مجرب است و اگر
پنیر زهر [illegible] بدهد زاغ بمیرد و دیگر شیراک و شنگرف زاولی و روغن کنجد و جوزات
و برنج لخته سرد کند جمله را یکجا در موضع اندازد که زاغان فرو دانه بیند چون
بخورند [illegible] شوند مجرب است و در عمل [illegible] دانگی درد و در آب سمی
کند [illegible] ریزد و گندم دران تر کند و یک شبانروز بگذارد
[illegible] و خشک کند بر پرندها که ازین بخورد بیهوش شوند بگیرند

داگر خواهد که شکار شود شیر روغن سنوبر بلی بخورانند شکار شود دیگر مردار سنگ
باریک آس کند و در آرد خمیر کند پیش مرغان خانگی خواه و بیرونی اندازد
چون بخورند در حال فرو افتند و بیهوش شوند فرو افتند و اگر خواهند هشیار
کنند قدری آب گرم بر ایشان اندازد هشیار شوند دیگر جایی که مرغان
در درخت شب بسیار قرار گیرند بلادر در زیر درخت دود کند همه
بیهوش شوند فرو افتند دیگر زهر دارو در کاله چون خواهد که شیر و بادرنده
دیگر را از نوع بگیرد بسیار د سم الفار و مردار سنگ آس کند و گوشت را طلا کند
و در شکارگاه شیر و جز آن اندازد چندانی بخورد و خفته بیهوش افتاده باشند
بگیرد و ذبح کنند این افعال ابرانیان کنند پوشش ایشان پوست شیر باشد
و زهر را آنجا فرو روند آب بیموی بکی آب بدوان آب بر سر بیکامی ببالاید بجود
رسیدن تیر به شیر هلاک شود و آدمی نیز زیرا که زهر هلاهل است
و بیخ گرگ عنصل یعنی پیاز دشتی در تیر ببالاید بزند گرگ بمیرد دیگر
کله را با پاره حوزدن دهد بمیرد اگر مغز بلیله در میان نان گندم بدهد
همین عمل کند دیگر زرد چوبه در نیزه یا تیر مالد نهنگ را بزند بمیرد دیگر
دانه ماهیان بار درخت میان پایل و انگور با آب سوده در حوضی که
اندازد ماهیان بمیرند و بر روی آب آیند دیگر اسفیدار یا صابون
بجوشانند و چهار روی حوض بریزد ماهیان بیهوش گردند و بر سر آب
آیند دیگر در تنگ آبی که ماهیان مانده باشند چند روز آنجا متواتر
غلوله بسته اندازند تا ماهیان شوخ شوند وقت حاجت بسیار دیگر
چونه یعنی سنگها تا ب رسید در غلوله بست کنند و ماهیان بخورند ماهی

سنگ
غلوله کنند بر هر بیخ عمل کنند از موش سنبت پوشش سم الفار و مردار
و مرغ بیضه و ریم آهن انار و گندم معجون کنند و نان پز در خانه اندازد
و موشان بخورند بمیرند و عنصل همین حکم دارد بیخ و کرچک روغن تلخ
چون بر وی رسد بمیرد

فصل چهارم

در علاج شکره اگر خواهد که شکره را
رام کرد هلاک نشود باید که مدام شب و روز گاه بدارد از دست
دور نکند تا هم به او خوی کند بنوازد تا ایشان حق فراموش کند
دیگر از بید انجیر شکره را هیچ زحمتی و بادی نشود اگر شکره فربه گران
شود بنوازد خواهد که سبک کند بجهت پرانیدن شکار ریاح بگ
بخورانند و بیشتر آب بدارد تا بخورد و خوشبوی پاک کند دیگر
زکام اگر شکره را شود و سر گران باشد روغن گنجد از چراغ
بستانند و سه روز سوراخ بینی اندازد نیکو شود دیگر کنگ و این
علتی است که شکره را در کف پا یا چنگال می شود با کند
چون دراز جامه و نمک بر کنند و بالای او از بید انجیر بندد و
بالشت نمک را به بول آدمی تر کنند و شکره را بالای پا
نشانند در چند روز نیکو شود دیگر اگر خواهد که باز زود فربه شود
بگیرد شب برگ را و خاک کنند و بدهد تخم شلغم و تخم
بدهد ... را بپزد و بعد ... از آن طعمه باز را بدهد تا بخورد
چند روز بدهد فربهی حاصل شود و اگر خواهد که باز زود ... گردد و
طعمه ... رام نگشته باشد ... باشد دیگر کبوتر
بچه را در آب ... بگیرد بسر کردن کبوتر بچه
... چند روز ...

تا بخورد علاج ورم و گرانشود دیگر بر جزین برها اگر سکره یا رباطولی برای خود [illegible]
ببرد یا زرد سبز گاه مقدار دو حبه با نمک اشی کنند و با روغن بشور یکی کنند و در
حلق طرطی یا سکره بکنند به روز بهتر شود تا سه روز در حرکت [illegible]
علاج سوران کرباد را اگر هیچ جبه قبل سوز کرباره بیرا بدهید با آب [illegible]
تا سی روز کرخشند دیگر کرمس کششی اگر جاموش یا ماده گاو کشش [illegible]
هیچ الهستها بجاید بعد فرج آن حیوان در دول کنند اگر چه یک دو سال
بی کشش مانده باشند کششی بگیرد و آبستن شود علاج افتادن القبل [illegible]
قبل دو پاره کند یکپاره در دهن حیوان اندازد دوم در فرج او اندازد
چون آن پاره درون فرج رفت الحبل شود علاج دفع کرم پاره
[illegible] بالدابب او اینجا که کرم افتاده باشد بر کند کرم [illegible]
[illegible] اگر سوران در بهش بحقن شود یا آب کرم دهن بشوید و
بروغن [illegible] دکون چرب کند تا که دهن او بهتر شود دیگر دیوار [illegible]
[illegible] کند در دهن بمالد بهتر شود علاج برون آوردن مسکه
از اول جغرات مسکه برون نمی آید خاکستر [illegible] آوند
نیز [illegible] کند بمالد و با شیر و جغرات [illegible] کند مسکه بسیار شود دیگر
علاج پاره شدن شیر و جغرات شیر [illegible] پاره ها شود [illegible]
ببرند ببران خاکستر درون آوند بمالد شیر پاره شود علاج فزودنی شیر
[illegible] گاو را خوردن دهید شیر بسیار [illegible] علاج [illegible]
ماده گاو [illegible] شیر [illegible] سپید [illegible]
[illegible] طلا کنند [illegible] ماده گاو [illegible]
وشیر [illegible] ماده گاو [illegible]

[illegible] هرگاه علل اگر مسکه بسیار حاصل شود [illegible] و با [illegible]
یا دگاو و جاموش شیر [illegible] شیر او مسکه بسیار [illegible]
علت [illegible] اما آن [illegible] علت [illegible] باشد در حال [illegible] اگر گاو [illegible]
[illegible] باشد برابر [illegible] افشره [illegible] شیر گرم [illegible] بخوردن
دهید علاج [illegible] اگر [illegible] گاو و یا جاموش [illegible] افتاده باشد
مسکه در [illegible] و در آفتاب [illegible] علاج [illegible]
[illegible] چون [illegible] رسید [illegible] آغاز شود [illegible]
بسیار [illegible] بوی کند [illegible]
[illegible] و بوی [illegible] بوی کند [illegible]
دور شود دیگر علاج [illegible] اصحاب کهف [illegible]
[illegible] شود و [illegible] اصحاب کهف [illegible]
علاج [illegible] باشد [illegible]
[illegible] با روغن [illegible] روز [illegible] طلا کند [illegible]
[illegible] خوردن دهید [illegible] شیر [illegible] اگر جاموش
[illegible] سپید شیر [illegible]
[illegible] حقیقت [illegible] خوردن دهید شیر [illegible]
[illegible] ثم قست قلوبهم من بعد ذلک فهی کالحجارة او اشد
قسوة و ان من الحجارة لما یتفجر منه الانهار و ان منها لما یشقق فیخرج منه
الماء و ان [illegible] لما یهبط من خشیة الله و ما الله بغافل عما تعملون [illegible]
[illegible] علاج [illegible] و [illegible] و علاج [illegible]
[illegible]

کوشت مرداره [illegible] روغن خوردن [illegible] از [illegible] سوکاری [illegible] اگر جای
[illegible] کردن [illegible] و [illegible] با [illegible] دو [illegible]
[illegible] کل چشم [illegible] بادام [illegible]
در [illegible] خاری [illegible] بیرون [illegible] در دیا [illegible] سنبل آورده
[illegible] باد [illegible] باد کرفته سوخته [illegible]
[illegible] آب در کف پای آورده [illegible] عیب [illegible]
[illegible] سیاه کردن [illegible] نماره بیاورد
کرم کند [illegible] بیند [illegible] بادام [illegible]
روز [illegible] دارو [illegible]
[illegible] اول [illegible] در [illegible]
[illegible] با [illegible] علاج
[illegible] سخت کند [illegible] شود
اگر نیک [illegible] علاج کند [illegible]
[illegible] با قند بهم [illegible] علاج
[illegible] با آب بهم آمیخته کند طلا کند نیک شود علاج
[illegible] دراز [illegible] بهم [illegible]
[illegible] کرم خوردن [illegible] علاج
کرم اگر [illegible] باشد [illegible]
دارو [illegible] نیک [illegible]
[illegible] علاج [illegible] جراحت [illegible]
کند آمیخته کند [illegible] شود علاج [illegible]

و سیاه دانه و تلخ بادام گاو و بار روغن تره و بار روغن تلخ بهم یکجا کند
در جراحت جره طلا کند نیک شود علاج کرسنه [illegible] اگر جائی گوشت
مردار شده باشد که هیچ نوع فرود نیاید و روز بروز زیاد تر شود [illegible]
دهتوره [illegible] زهر دو [illegible] طلا کند [illegible]
بیند سیم روز گوشت مردار [illegible] علاج [illegible] جائی که خون برود
هیچ نوع [illegible] رگ [illegible] در رگ [illegible]
باشد [illegible] سنبل [illegible] حال [illegible]
علاج [illegible] [illegible] و [illegible]
سنگ و [illegible] بهم برابر یکجا آب کند [illegible] و با آب [illegible] کرم [illegible]
[illegible] روز [illegible] علاج [illegible]
با قند بهم [illegible] علاج [illegible]
[illegible] روغن تلخ بهم طلا کند نیک شود علاج زهر [illegible]
[illegible] کند [illegible] علاج [illegible]
بیاورد [illegible] سیاه دانه بهم [illegible]
[illegible] بادام گاو یکجا کند [illegible]
[illegible] تعالی شفا یابد علاج [illegible]
[illegible] یکی [illegible] کند [illegible]
[illegible] علاج [illegible]
[illegible] با آب [illegible] کند [illegible]
[illegible] روز دوم [illegible]
دارو [illegible] کند [illegible] علاج [illegible]

تیز کرده بالا نوشته شد طلا کنند و از عقب [illegible] آدمی [illegible] کنند [illegible]

جراحت طلا کنند نیکو شود در [illegible] گردن ظهور همین دارو طلا کنند به شود علاج [illegible]

چهار [illegible] که در [illegible] بیارد و در سایه خشک کنند [illegible] آس کنند [illegible]

[illegible] احتیاط [illegible] روز [illegible] چند روز دیگر [illegible]

بادام تلخ [illegible] بیارد و آس کنند [illegible] در زمان [illegible] بمیرد و این [illegible]

کنند [illegible] خالص [illegible] دماغ اسب اندازد نیک شود علاج [illegible]

[illegible] خواهی [illegible] زود [illegible] شود [illegible] آس کنند [illegible]

اندازد [illegible] شود علاج [illegible] آب [illegible]

خرما [illegible] آس کنند در [illegible] اندازد [illegible] خشک [illegible] نیکو شود علاج [illegible]

که سوده کرده [illegible] آس کنند [illegible] گرم شود [illegible]

[illegible] طلا کنند [illegible] زمین گرم نهد [illegible] زمین سرد [illegible]

شود علاج [illegible] آس کنند [illegible] روغن [illegible]

طلا کنند [illegible] علاج [illegible] گره خورد [illegible] نمک سنگ [illegible]

[illegible] آس کنند [illegible] علاج [illegible] چشم [illegible]

در [illegible] کنند در چشم اسب [illegible] نیکو شود علاج [illegible]

[illegible] در چشم [illegible] اسب اندازد بینا شود علاج [illegible]

در چشم اسب اندازد بینا شود [illegible] سه روز [illegible] هفته [illegible] نیکو شود علاج

[illegible] این دعا [illegible] اسب [illegible] نیکو شود [illegible]

[illegible] بعزة الله [illegible] الحکیم [illegible] الا الله [illegible]

[illegible] خدای تعالی بزرگ است علاج [illegible]

[illegible] گوسفند ذبح کند [illegible] گرم [illegible] نیک شود علاج [illegible]

اگر اسب مخمور شده باشد [illegible] سخت کرده بیارد [illegible]

چنان آس کنند با قند سه روز [illegible] به شود علاج [illegible] اگر اسب را در شکم [illegible]

هیچ نوع فراهم نشود [illegible] میکنند بیارد سه درم [illegible]

[illegible] آس کرده با آب [illegible] گرم [illegible] و این دعا [illegible] شکم اسب [illegible]

شود دعا این است یا رب یا رب [illegible]

یا الله یا الله علاج [illegible] نمک [illegible]

سحار

[illegible] تخم [illegible] طلا کنند [illegible] علاج [illegible]

[illegible] آس کنند [illegible]

[illegible] شود [illegible] علاج [illegible] بیرون [illegible]

آن که هیچ نوع فراهم نشود بیارد [illegible] گرم کنند [illegible]

نیک شود علاج [illegible] اگر پای یا دست اسب [illegible] خورده [illegible] طلا کنند

[illegible] علاج [illegible] شکم اسب [illegible]

[illegible] هیچ نوع [illegible] بیارد [illegible] تخم [illegible]

آس کنند [illegible] علاج [illegible]

[illegible] آس کنند [illegible] همچنان [illegible] اگر اسب [illegible]

[illegible] علاج [illegible] اگر اسب [illegible]

[illegible] کنند بیارد [illegible] درم [illegible] اسب [illegible]

[illegible] سیر [illegible] کنند سه روز [illegible] نیکو شود

[illegible] سیر [illegible]

[illegible] کنند هر روز تا مدت یک هفته [illegible]

[illegible] نیکو [illegible] تا مدت چهل روز [illegible] علاج [illegible]

اگر هوا از زمستان زحمت دهد و آن ورم که بهنه باشد و کی ز دمبار در جگر که آنرا بهندی کهیکوار خوانند
گرم کنند پاره گوشت و نمک سنگ آهن گمند در روغن بزند پس همچنانکه گرم در پایها و سینه سخت
استوار شود و دود بابستند علاج دیگر زخم اگر با دکردن اسب گر گرده باشد مانند گلتهی برگ سپندا
بکوبند نخورد دان دهد با دیگر برود علاج سوختگی برگ حنا بیارد خشک کنند و لیکن پاره
دران ترکنند چند بار در شب بر هر بنگ شود علاج اگر اسب الائی عرق بادکی خواهد که زود
بستر فراهم شود کتهیه را بکوبد بقیاس دو سیر در میان دلیده بدهد اما در هوا از زمستان باید
دادن بیدار و تیز فراهم شود علاج دیگر اگر اسب بسر فرو خسته دهد کتهیه دادن که بجا کند بکوی
پس همچنان خوردان دهد بکار برود علاج دیگر بکوبند آنکه زود دهد اسب بگیرند کنند تا تیز تیزک
بشرد بکوبند تا آب بهم بدهد آب صاف بستانند و رنگ سپید در میان اندازد و سه روز بدهد
شود علاج آنکه دکوها آورده باشد هفت موی زرد دم اسب بگیرد دو بخشد
بر گرهی این دعا بخواند و آن موی گره زده بدان جای که آسیب آورده باشد ببندد نیک شود و دعا این است
افسوس این است بسم الله الشافی بسم الله الکافی صلی الله علی خیر خلقه محمد خاتم الانبیاء والمرسلین
الاصفیاء علاج دیگر ریوند دهد ان ماه و کی که دراز کردن اسپ ببندد چنانکه کرمی بیرون آید
اسپ ازو بیشتر نرود در کام و در تنگ علاج راه شدن [illegible] این اگر دیار نیک خورده باشد
وقبول نکند کوتر و نمک سنگ و [illegible] بیک بسایند دکره را تا تمام اندام مالند و صحن ناف و پا
براو دکره را قبول کند مجرب است علاج اما سیم حلق چیزی که خوک بیرون آمده باشد
مدد مرعد کنند و سیر پاک طلا کنند هرگز او را خوک نشود مجرب است دیگر بیان عیب
تحسین کرم بعض [illegible] بران عیب تحریر نداست یکی سیاه فربه [illegible] علاج گهنند او را کنند
و کنده و بنگان ناز رحل رود در باده که او بر بهید و بالا برای [illegible] تا آن زمان کرده
کنده شود هفت روز بسته دارد بعده دور کنند دیگر [illegible] کلمه است مورد سپید
دیگر بیضه [illegible] کنند اگر بسته [illegible] سر کوکر [illegible] این بضیه دیدن آن [illegible]

بجا لگامی برارد هفت روز کو کند و بینه خواهد کرد خفت و دندان او فرج حوال خواهد شد
بوقت حاجت موی جایی که خواهد دور کنند بعد ازان بجوی این دارو طلا کنند
موی آن موضع سپید شود مجرب است باید که این دارو انگشت و دست
نیالاید که سپید شود دیگر بیارد سیر پاک و سپندی سوده در او بندی
کنند بدارد تا مدت چهل روز بعد موی دور کنند بجا آن موی سپید بیرون آید
مجرب است دیگر هرمزه را در او بندی کنند در دو کنند دیگر بشالی چهل روز
هر جا که خواهد طلا کنند تا هفت روز غرض حاصل شود مجرب است دیگر سیاه کردن
کردن سم اسب که سپید باشد بیارد صابون و سپند و روبراده آهن و سپیدی
جونه مساوی که باشد بیامیزد و بالای سم سپید سخت بیا جامه بپیچد و ریسمان
محکم ببندد سیاه کند دعا این کلمه آیه را از جهت اسب چنده و حرون
و شور و منده بنویسد بر کاغذ و ببندد اگر بوقت برنشستن بخواند در گوش
او بدمد و دست در پیشانی او فرود آرد مطبع کند آیه انیبت لاتخاف
درکا ولا تخشی دیگر حضرت جعفر صادق رضی الله عنه گوید که سوره انعام
تمام بنویسد و در کاغذ اسب ببندد تا از هامکه آن اسب زنده باشد
بلا نرسد و آفتی نرسد همه علیه نشود دیگر این دعای بزرگ طول دارد و دعا این است
بر اسب بیکی جمع که باشد این دعای بزرگ و او بنویسد و در کاغذ اسب
ببندد حق تعالی آن اسب را از جمله زحمتها و بلاها که اسپان را می شود از همه
سلامت دارد [illegible] بسم الله الرحمن الرحیم اعیذ بالملک العظیم
و بکلمات الله [illegible] والتامات واسمائه المعظمات و باسم الله الاعظم هذا الکتاب
و امان بهمن الرحمن الرحیم و انبیائه علیهم الی المراکب والبراذین والرمک
فمن تعلق ما بان [illegible] حمولی حصن حصین و امان من جمیع الحدثان و

وتحمل اثقالكم الى بلد لم تكونوا بالغيه الا بشق الانفس ان ربكم لرءوف رحيم
ويخلق ما لا تعلمون وعلى الله قصد السبيل ومنها جائر ولو شاء الله لهديكم
اجمعين الله لا اله الا هو الحي القيوم لا تاخذه سنة ولا نوم له ما في السموات
وما في الارض من ذا الذي يشفع عنده الا باذنه يعلم ما بين ايديهم وما خلفهم
ولا يحيطون بشيء من علمه الا بما شاء وسع كرسيه السموات والارض ولا يؤده
حفظهما وهو العلي العظيم لا اكراه في الدين قد تبين الرشد من الغي فمن يكفر بالطاغوت
ويؤمن بالله فقد استمسك بالعروة الوثقى لا انفصام لها والله سميع عليم الله ولي
الذين آمنوا يخرجهم من الظلمات الى النور والذين كفروا اولياؤهم الطاغوت
يخرجونهم من النور الى الظلمات اولئك اصحاب النار هم فيها خالدون اللهم
اني اسالك يا دائم الابد يا احد الفرد الفعال بلا عدد يا الصمد لم يلد ولم يولد
ولم يكن له كفوا احد وان يكاد الذين كفروا ليزلقونك بابصارهم لما سمعوا الذكر
ويقولون انه لمجنون وما هو الا ذكر للعالمين سلام على آل ياسين سلام قولا
من رب رحيم حسبي الله نعم المولى ونعم النصير يا حي يا قيوم يا بديع السموات
والارض يا ذا الجلال والاكرام يا ارحم الراحمين اعوذ بكلمات الله التامات
من كل شيطان وهامة ومن شر السامة والهامة اللهم ادفع كل البلايا عن
هذه الفرس وهي الدكة الشقراء وعن صاحبها واعوذ من جميع علة الافراس
والامراض والاسقام والاوجاع والخنام والرواح المبوعة له معقبات من بين
يديه ومن خلفه يحفظونه من امر الله فالله خير حافظا وهو ارحم الراحمين ما يفتح
للناس من رحمة فلا ممسك لها وما يمسك فلا مرسل له من بعده وهو العزيز
الحكيم ومن يتوكل على الله فهو حسبه ان الله بالغ امره قد جعل الله لكل شيء قدرا
بسم الله الرحمن الرحيم بسم الله الكافي بسم الله الشافي بسم الله الذي لا يضر مع اسمه شيء في الارض

ولا في السماء وهو السميع العليم بسم الله الرحمن الرحيم بسم الله الرحمن الرحيم الحمد لله
رب العالمين الرحمن الرحيم مالك يوم الدين اياك نعبد واياك نستعين
اهدنا الصراط المستقيم صراط الذين انعمت عليهم غير المغضوب عليهم ولا
الضالين آمين اللهم احفظ هذه الفرس من جميع البلايا والاوجاع
والامراض برحمتك يا ارحم الراحمين وصلى الله على خير خلقه محمد وآله اجمعين
نعم الله توكلت على الله واستفتح الله ما شاء الله لا اله الا الله شهد الله قل هو الله
اللهم احرسنا بعينك التي لا تنام واكنفنا بكنفك الذي لا يرام وارحمنا بقدرتك
علينا ولا تهلكنا برحمتك يا ارحم الراحمين وصلى الله على خير خلقه محمد وآله اجمعين
اللهم لك الحمد لا اله الا انت خلقتني ولم اك شيئا وعلمتني ولم اعلم شيئا فظلمت
نفسي وارتكبت المعاصي فان عذبتني لا يزيد في سلطانك شيء من تعذب
غيري وما احد من تغفر له ذنوبي وتب علي فانك انت التواب الرحيم
هذا الكتاب من حضرة رب العالمين اللهم احفظ هذا الفرس من كل آفة وعاهة
وبلاء وبلية وشدة والحمى والصداع والجنون والجذام ووجع البطن والريح
وفساد باطن وفساد ظاهر وخرقة الامعاء وبطلان ربه بحق الدلدل والشهوار
والناقة القصواء والبراق المنزل الى النبي المرسل صلى الله عليه في ليلة المعراج
وجميع الحيوان حيوان الانبياء والمرسلين وجميع مراكب الاولياء
والشهداء والصالحين ومن معه يوم بدر اللهم بحق ابي بكر الصديق وعمر
الفاروق وعثمان ذي النورين وعلي المرتضى والحسن والحسين رضي الله
عنهم اجمعين والهكم اله واحد لا اله الا هو كل شيء هالك الا وجهه
له الحكم واليه ترجعون فسيكفيكهم الله وهو السميع العليم برحمتك يا ارحم الراحمين

وصلی الله علی خیر خلقه محمد وآله اجمعین الهی بحرمت نام کلام الله تو این ورکبکا[؟] را
از کل آفات وعاهات وبلیات نگاه دار بحق محمد وآله اجمعین
وننزل من القران ما هو شفاء ورحمة للمؤمنین ولا یزید الظالمین الا
خسارا برحمتک یا ارحم الراحمین وصلی الله علی خیر خلقه محمد وآله اجمعین
دردنا خنیه[؟] که در چشم شود ودرد پای ودرد شکم ودرد دندان بالسم تموز
وکیت وبکران وحال وخنک وسر خنک ونقره خنک زرده غلا
تعالی تیزی ایرش سیاه سمند کلکون بستجا بحق پنج لغر[؟] وکل غیرس الحافظ
الحفرت رب العالمین اللهم احفظ من الآفات والعاهات والعلل والنزه
والمرض اگر او تکمه را با برگ بیخ وشاخ بنوز دعا گیر او نهار لکهان کوه
خوردن باید سیتی دفع شود اما جز نان وکبجی اهنب عب بانک بحکم
نغزه وعلیهان شکم را نافع است من شفاء المؤمنین
عمل این حبیت محبت حلال بیارد هفت جوز ببید بر هر جوزی هفت بار
این دعا بخواند وبعد همه جوزها را بشکند مغز بنهاد وحلوا کند برطاس
که در آن نقش نباشد بنویسد این دعا المبارک وز عفران بوده حلوا بالد
بتاند وبنام هر که نوشته باشد خوردن دهد بفرماید که عاشق ودیوانه گردد
شود باید که از آن حلوا خوردن بدهد تا قدرت الهی معاینه ببیند روایت
کرد اند از پیغمبر علیه السلام که فاطمه رضی الله عنها با امیر خشمند شدند فاطمه بجهت
امیر المؤمنین علی کرم الله وجهه بکرد چون بدین صفت را امیر المؤمنین
حد خانه بنود ببرد در خانه آن حلوا بخورد در بند دیوانه شد در دنبال فاطمه
گشت گرفت فاطمه آن بزرگ فرمود چون ملائکه فهمند دیدند
که شاخ شوسی در دوران جگر آن بر بیرون آمده است وآن جگر را به امیر المؤمنین

امیر المؤمنین خورد انید بر امیر المؤمنین علی صحت شد از محبت فاطمه رضی الله عنها
هر که این عمل بنام کسی کند وبخوراند عمل اثر دید اما باید که بجهت
حرام نکنند ونباز نماید که گرفتار بزه گار شود ودر بخشش پیغمبر علیه السلام
باشد مجرب وآزموده است دعا این است بسم الله الرحمن الرحیم اللهم
انی اسالک بحق اسمائک الشریفة الکرامة الحی ورتبة المکنونة
الذی لا یبلی ورهن بزودا فاجر ان فلان بن فلان علی حب فلان
فلانه بنت فلانه دوست کنم ومهربان گردانیدم تا او بر من
دوست ومشوق باشد وبر دیگری دشمن بحق ایاک نعبد وایاک
نستعین وبحق اهیا اشر اهیا اذونی اصباوث ال شدای سلام
علی نوح فی العالمین وصلی الله علی خیر خلقه محمد وآله اجمعین عم عام
هذا الکتاب مسمی علی الحیات هذا التاریخ ششم جمادی الثانی وقت ظهر
روز یکشنبه ۱۳۳۶ هجری تمام

بسم الله الرحمن الرحیم

ابتدای نسخه [illegible] مفردات [illegible] ملخص اختیارات بدیعی و [illegible] کتب دیگر باب اول در [illegible] سر [illegible]

[illegible] اول در علاج درد سر اگر افیون را با روغن گل حل کنند صداع صفراوی را زایل کند [illegible] خوردن [illegible]

[illegible] زایل کند [illegible] آب ورق بید بر سر مالند صداع گرم را زایل کند [illegible] که را با روغن گل [illegible] بر سر مالند

[illegible] و بار [illegible] نافع بود [illegible] نشسته [illegible] تر کنند و با روغن گل بر سر نهند [illegible] حرارت [illegible] زایل کند

خوردن خولنجان صداع که از سردی بود زایل کند ریوند چینی را [illegible] صداع [illegible] زایل کند

[illegible] نیم درم [illegible] درم [illegible] بوئیدن [illegible] صداع [illegible] را

[illegible] با عسل [illegible] صداع که از سردی بود زایل کند زنجبیل را

[illegible] بر سر مالند درد سر که از سردی بود زایل کند سیاه دانه [illegible]

[illegible] طلا کنند درد سر که از سردی بود زایل کند سیاه دانه را [illegible]

[illegible] سعوط کنند درد سر کهنه را زایل کند [illegible] صندل سفید را با آب [illegible] طلا کنند [illegible]

[illegible] کافور [illegible] بر پیشانی طلا کنند درد سر که از حرارت بود ساکن کند صندل سفید را با [illegible]

[illegible] کردن [illegible] صداع [illegible] که عارض [illegible] صندل [illegible] را

[illegible] طلا کنند و بر پیشانی طلا کنند درد سر که از صفرا [illegible] بود [illegible]

انگور [illegible] بکوبند و بر سر ضماد کنند درد سر گرم [illegible] نافع بود [illegible]

صداع که از [illegible] سرد بود زایل کند [illegible] بیخ [illegible] ضماد کنند

صداع صفراوی [illegible] نافع بود کافور مقدار [illegible] با آب کاهو سعوط کنند

صداع صفراوی را زایل کند کافور را با روغن گل [illegible] بر پیشانی سر طلا کنند

[illegible] کرم [illegible] اوراق انگور [illegible] ضماد کنند صداع گرم را

[illegible] با نبات [illegible] زایل کند [illegible] بوئیدن

[illegible] مشک [illegible] مقدار [illegible] زعفران [illegible]

[illegible] سعوط کنند صداع [illegible]

BLANK PAGE

کل یاسمین صداع بلغمی زایل کند دیگر علاج صداع بلغمی مطلقاً از [illegible] بیار [illegible]
بنفشه از هر یک سه درم و سبوس گندم پانزده درم همه را در [illegible] آب بجوشانند تا نزدیک [illegible]
در آب نیم گرم پا را نهند و با آب بمالند صداع را زایل کند نوعی دیگر بیارند زنجبیل و [illegible]
زعفران از هر یک دو دانگ آس کرده بیزند و در یک مثقال روغن گاو خلط کرده در [illegible]
چکانند جمله انواع صداع را زایل کند دیگر سم گاو سوخته را با [illegible] سحق کرده بر سر مالند [illegible]
که از خلطهای حار و [illegible] بود دفع کند فصل دوم در علاج شقیقه یعنی درد نیم [illegible]
اگر از باد [illegible] بود یا بر سر مالند درد شقیقه را نافع بود دیگر سرگین کبوتر را با آب [illegible]
شقیقه که از سردی باشد طلا کنند نافع بود دیگر [illegible] با عسل بیامیزند [illegible]
که از سردی بود زایل کند دیگر زنجبیل را سحق کرده با روغن [illegible] بر سر مالند درد شقیقه که
سردی بود دفع کند دیگر عنبر اشهب چون بخور کنند درد شقیقه که از خلطهای سرد [illegible]
دیگر مقدار دو جو کافور در روغن گل حل کنند و در بینی چکانند سوء المزاج که [illegible]
بود صداع [illegible] زایل کند و علامت [illegible] آنست که از طلوع آفتاب [illegible]
زیاده شود و [illegible] در [illegible] شده باشد دیگر بیارند صمغ عربی [illegible]
زعفران نیم دانگ افیون [illegible] دانگ همه را کوفته و بیخته بگلاب خمیر کنند و بر روی کاغذ [illegible]
تنگ ساخته بر شقیقه [illegible] در وقتی که [illegible] بسیار [illegible]
بر سر همان رگ بچسبانند دیگر علاج درد شقیقه [illegible] که در وقت طلوع آفتاب [illegible] شود بیار
بج و فلفلین و زنجبیل [illegible] همه را [illegible] کرده در آب خلط کنند و در [illegible]
[illegible] زایل کند دیگر [illegible] در [illegible] صاف کنند و آب [illegible]
[illegible] همین عمل کنند فصل سیم در علاج سرسام غذا او شوربا [illegible] و شربت عناب [illegible]
[illegible] عناب [illegible] آب بجوشانند تا به نصف آید آنرا استعمال کنند و [illegible] ساخته
بوی کنند صفت [illegible] صندل سفید نیم مثقال و آب [illegible] کشنیز تر [illegible] مثقال و [illegible]
[illegible] نیم [illegible] در شیشه کنند و هر زمان [illegible] دیگر علاج سرسام که از [illegible]

[illegible] بود [illegible] تیز [illegible] و [illegible] و بخورانند و [illegible] است [illegible]
[illegible] و [illegible] که [illegible] آب [illegible] در روی [illegible] بکشند [illegible]
[illegible] بود فصل [illegible] در علاج نسیان و تیزی ذهن [illegible] بلادر هر روز بخورند جهت
[illegible] نافع بود و قوت حافظه [illegible] و ذهن [illegible] و هر [illegible] در دماغ [illegible]
[illegible] نافع بود دیگر یکدرم [illegible] هر روز مستعمل کنند نسیان [illegible] ذهن [illegible] کنند
[illegible] با هلیله بیاشامند جهت تنقیه دماغ تمام بود و اگر ذهن [illegible] کنند [illegible]
[illegible] یکدرم [illegible] دو درم زنجبیل [illegible] مستعمل کنند حافظه [illegible] نیم مثقال
[illegible] هر روز [illegible] ذهن [illegible] کنند دیگر یکدرم [illegible] حفظ [illegible]
[illegible] هر روز [illegible] بیاشامند حفظ [illegible] هر روز [illegible]
[illegible] ذهن [illegible] کنند [illegible] ذهن [illegible]
[illegible] نافع بود [illegible] حفظ [illegible]
[illegible] چشم [illegible] نسیان [illegible] غالب [illegible] دفع آن [illegible] در علاج
[illegible] و علامت [illegible] سر [illegible] بینی [illegible] در خواب [illegible]
[illegible] هر روز [illegible] مثقال [illegible] فصل [illegible] در علاج [illegible] بیارد [illegible]
[illegible] با آب خلط کنند [illegible] زعفران
[illegible] آن [illegible] سر [illegible] نافع بود [illegible] مقدار [illegible] کافور [illegible]
[illegible] حرارت [illegible] کند فصل [illegible] در علاج [illegible] خواب [illegible]
[illegible] خواب [illegible] دیگر [illegible] خواب [illegible]
[illegible] خالص [illegible] خواب [illegible] چشم [illegible]
[illegible] خالص بود [illegible] کنند [illegible]
[illegible] که آن [illegible] است [illegible] خلط [illegible]
[illegible] را در [illegible]
[illegible] فصل [illegible] در علاج ما خولیا [illegible]
[illegible] بسیار [illegible] ما خولیا را [illegible]

[illegible]

[illegible]

مثل الکارات و جاوشیر و مقل و حلتیت بر ابلیغ نافع بود دیگر گوشت گنجشک اگر او را بخورند نافع بود جهت استرخا [illegible]
دیگر عنبر الشعیب شاهترج سازند مثل تماخیر و با دمان بیویند فالج را نافع بود دیگر گوشت [illegible]
بخورند منفعت او را نیکو بود و دیگر گوشت فاخته بسیار که با کشنیز بخورند فالج را نافع بود دیگر فلفل [illegible]
با [illegible] قیقنب بود و بخورند فالج و خدر را مفید بود دیگر فلفل سیاه را سحق کنند [illegible]
[illegible] فالج بود و اعضای که سردی بود [illegible] مفید بود دیگر قسط را با [illegible]
[illegible] فالج را سود دهد دیگر نیم مثقال نفط سپید هر روز با آب گرم بیاشامند فالج [illegible]
دیگر [illegible] ادمان کنند فالج را نافع بود [illegible] نیکوتر از وی نبود دیگر کار با سمین [illegible]
[illegible] در علاج فالج در ابتدای مرض چهار روز ماء العسل بخورد [illegible]
[illegible] ده مثقال عسل [illegible] صد مثقال آب [illegible] تا [illegible]
[illegible] پنج مثقال [illegible] نیم گرم بیاشامند [illegible]
[illegible] در علاج لقوه [illegible]
[illegible] هر روز لقوه را به غایت نافع بود
[illegible] سعوط کنند لقوه را سود دهد [illegible] مثقال [illegible]
[illegible] لقوه را مفید بود اگر روغن [illegible] سعوط کنند لقوه را به غایت نافع بود
[illegible] جهت لقوه دیگر از عنبر الشعیب شاهترج مثل [illegible]
لقوه را نافع [illegible] زهره کلنک با [illegible] سعوط کنند [illegible]
نافع بود دیگر زهره کلنک با عصاره مرزنگوش [illegible] و صاحب لقوه را سعوط کنند [illegible]
[illegible] در محل لقوه [illegible]
[illegible] نیم مثقال نفط هر روز [illegible] لقوه [illegible] مفید بود [illegible]
[illegible] در علاج لقوه [illegible]
[illegible] فصل [illegible]
[illegible]

[illegible] بود و بخورند [illegible] را مفید بود [illegible] از زیاده سرد و تر باشد علاج [illegible]
[illegible] مسهل [illegible] بخورد و از [illegible] با رطب [illegible] کنند [illegible]
[illegible] در علاج [illegible] عضو [illegible] مقدم [illegible] لقوه بود [illegible]
[illegible] مقدم [illegible] بود [illegible]
[illegible] اخلاط غلیظ [illegible] فایده [illegible]
[illegible] را از اخلاط غلیظ پاک [illegible] یک مثقال [illegible]
[illegible] حنظل و [illegible] و مقل آزرق و کتیرا از هر یکی [illegible]
[illegible] اضافه نموده با آب [illegible] کنند
[illegible] در علاج [illegible]
[illegible]
[illegible] سرد [illegible] نافع [illegible]
[illegible] نافع بود دیگر [illegible] نافع بود دیگر [illegible]
[illegible] در علاج [illegible] اعضا [illegible]
[illegible] کنند [illegible]
[illegible]
[illegible] اعضا [illegible] نافع باشد [illegible]
[illegible] در علاج [illegible]
[illegible] نافع بود [illegible]
[illegible] نافع بود دیگر [illegible] روز
[illegible] نافع بود دیگر سیاه [illegible] کرده
[illegible] سیاه [illegible] مفید بود [illegible] کرده بکوبند
[illegible]
[illegible]
[illegible]

زیر بینی دود کنند تا گاه سرد در اثنای تب و دیگر استنشاق دود موم [illegible]

و نزله بالا شود در هر دو [illegible] در علاج زکام [illegible]

شربت نیلوفر [illegible] شربت نیلوفر ده درم [illegible]

[illegible] بجوشانند تا بقوام آید دیگر [illegible]

[illegible] شربت زوفا [illegible] ده درم [illegible]

[illegible] آب بجوشانند [illegible]

فصل [illegible]

صاف کنند و نیم من قند سفید اضافه کنند تا حل شود [illegible] بقوام آید

[illegible] دماغ [illegible] دماغ را [illegible] و عقل را [illegible]

کنند دیگر خوردن زعفران [illegible] دماغ [illegible] نیم درم [illegible]

بوئیدن [illegible] دماغ گرم بود [illegible] دماغ گرم [illegible]

[illegible] دماغ سرد بود [illegible] بوئیدن [illegible]

[illegible]

[illegible]

[illegible] سیاه [illegible] کنند [illegible] روشنی [illegible] بینایی [illegible]

[illegible] صلایه کنند و از این [illegible] کنند [illegible]

[illegible] فصل پنجم در علاج جرب [illegible]

[illegible] حرارت [illegible]

[illegible] کنند و در چشم [illegible]

[illegible] نافع بود [illegible]

در چشم [illegible]

[illegible] در چشم کشند [illegible]

[illegible] فصل ششم [illegible]

[illegible] در علاج [illegible]

[illegible] در چشم کشند [illegible]

[illegible]

[illegible] در علاج [illegible]

[illegible] در چشم کشند نافع بود [illegible]

[illegible] فصل [illegible] در علاج [illegible]

[illegible] در چشم کشند [illegible]

[illegible] سفید [illegible] در چشم کشند [illegible]

[illegible] نافع بود [illegible]

[illegible]

... فصل ششم در سیلان ریم گوش ...

[illegible]

پانزده درم و در پنج من آب جوشانند تا بر دیگ پنج سیر آید صاف کنند و ده سیر روغن کنجد اضافه ...

با روغن بماند ... روغن ... بجوشانند تا روغن بماند ...

سیوم ... آب جوشانند تا بر دیگ به پنج سیر آید صاف کنند و ده سیر روغن کنجد اضافه نموده ...

روغن بماند ... روغن ... گوش چکانند ...

الاذن ... درد گوش ... افیون با روغن گل و زعفران ... گرم در گوش ... چکانند درد گوش زائل ...

[illegible]

[illegible]

در دهان طفلان بمالند نافع است ... طباشیر ... مضمضه کنند

... طباشیر را با زیره سحق کنند تنها یا با ورق گل سرخ ...

باب نهم در علاج امراض ... دندان ... این باب چهار فصل است

... فصل اول ...

... فصل دوم ...

کنند [illegible] فصل سیوم در علاج آماس زبان اگر فصد قیفال یا رگ زیر زبان از زدن نافع بود و اگر [illegible]
بیمار بسیار نکو [illegible] کنند آورام زبان را [illegible] نافع بود که ماده گرم باشد
در جمیع امراض حلق و درین باب هفت فصل است فصل اول در علاج ورم اللهات
[illegible] اگر فصد قیفال کنند نافع باشد و با غرغره کنند
سماق [illegible] تا به نصف آید ده مثقال گلاب [illegible] کشنیز [illegible]
کنند بغایت نافع است فصل دوم در علاج خناق [illegible]
[illegible] غرغره کنند [illegible] اول فصد قیفال کنند [illegible]

[illegible]

[illegible]

پخته بخورند نافع بود جهت سرفه کهنه دیگر پسته بخورند سرفه بلغمی را سود دهد دیگر خوردن کندر و خشخاش [illegible]

و سرفه گرم را نافع بود دیگر خوردن شکر که گرم کرده بخورند سرفه و سینه را نافع بود [illegible]

دیگر شیر خر سرفه را نافع بود چون بیاشامند همان زمان که از پستان بیرون آید

فصل [illegible] در علاج ربو یعنی تنگی نفس و ضیق النفس و بهر [illegible] گویند [illegible] از [illegible]

ربو و ضیق النفس را سود دهد دیگر [illegible] خشک کرده بکوبند و بیاشامند ضیق [illegible]

نافع بود دیگر سنبل الطیب [illegible] کرده با آب سرد بیاشامند ضیق النفس را [illegible] و مقدار [illegible]

یکدرم بود دیگر سیاه دانه [illegible] بیاشامند ضیق النفس [illegible] سود دهد [illegible]

بخورند ضیق النفس [illegible] دیگر شیر خر [illegible] بیاشامند همان زمان که از پستان بیرون آید [illegible]

نافع بود دیگر مقدار [illegible] بیاشامند ضیق النفس [illegible] دو درم [illegible]

ربو را نافع بود دیگر [illegible] نافع بود جهت ربو و مقدار [illegible] درم [illegible]

ربو [illegible] درم [illegible] دو درم [illegible]

[illegible] بیاشامند نافع بود جهت ربو [illegible] یکدرم بود دیگر [illegible]

ربو را نافع بود دیگر شیر گاو بیاشامند [illegible] نافع بود دیگر [illegible] آب گرم بیاشامند ربو [illegible]

و با خود [illegible] نیم مثقال بود [illegible] ربو را نافع بود چون بخورند فصل [illegible] در علاج [illegible]

و [illegible] سینه [illegible] تخم خربوزه بیاشامند [illegible] سینه [illegible] گرم تولد شده

[illegible] دیگر خوردن [illegible] جهت درد سینه [illegible] کنده [illegible] غلیظ بود [illegible] بود و با خود

یکدرم بود [illegible] سینه [illegible] بخورند درد [illegible]

[illegible] غلیظ بود [illegible] و مقدار مستعمل از وی یکدرم بود [illegible]

بخورند درد سینه را نافع بود و مقدار [illegible] خوردن از وی [illegible] یکدرم بود دیگر [illegible] بخورند و با آب [illegible] بیاشامند

سینه را سود مند بود دیگر [illegible] سینه را نافع بود دیگر مقدار از [illegible]

که [illegible] بیاشامند درد سینه را نافع بود [illegible] که در وی [illegible] پخته باشند بیاشامند

نافع بود [illegible] پخته باشند بیاشامند درد سینه را نافع بود فصل [illegible]

نفث الدم یعنی برآمدن خون [illegible] از قصبه شش بود [illegible] دیگر بود [illegible]

الدم را نافع بود و مقدار مستعمل از وی تا دو درم بود دیگر شیر خر نفث الدم را نافع بود چون بیاشامند

[illegible] بخورند نفث الدم را نافع بود دیگر [illegible] نفث دم [illegible]

نفث

بیاشامند و با خود از وی [illegible] دیگر گلاب [illegible] بیاشامند نفث دم را نافع بود دیگر [illegible] در علاج

شربت [illegible] سه مثقال [illegible] دو نیم مثقال [illegible] دو نیم مثقال [illegible]

یک و نیم مثقال [illegible] ادویه [illegible] شربت دو مثقال

فصل [illegible] در علاج [illegible] شش [illegible]

[illegible] نافع بود دیگر [illegible] نافع بود و مقدار مستعمل از وی [illegible] درم بود دیگر [illegible]

[illegible] نافع بود [illegible] خشک کرده [illegible] و مقدار مستعمل از وی یک مثقال [illegible]

[illegible] نیز مفید بود [illegible] نافع بود [illegible] شیر گاو

[illegible] را نافع بود چون بیاشامند همان زمان [illegible] بیرون آید [illegible]

فصل [illegible] در علاج ذات الریه [illegible] شش [illegible]

[illegible] شربت [illegible] مفید بود [illegible] ده مثقال [illegible]

[illegible] مفید [illegible] نافع باشد فصل [illegible] در علاج ذات الجنب [illegible]

[illegible] سینه [illegible]

[illegible] بیاشامند [illegible] مفید بود [illegible]

[illegible] نافع بود [illegible] مستعمل از وی [illegible] یکدرم [illegible]

[illegible] بیاشامند درد پهلو که از سردی بود نافع آید دیگر [illegible] بخورند درد پهلو که تولد کند

[illegible] غلیظ [illegible] و مقدار مستعمل از وی یکدرم بود دیگر [illegible]

[illegible] بیاشامند درد پهلو را نافع بود [illegible]

[illegible] درد پهلو را نافع بود فصل [illegible] در علاج [illegible] سینه [illegible]

[illegible] مفید [illegible]

[illegible] فصل است فصل اول در علاج خفقان یعنی طپیدن دل [illegible]

[illegible] حرارت [illegible] خفقان را [illegible]

خفقان را نافع بود و مقدار [illegible] تا دو درم بود [illegible] یکدرم [illegible] دیگر خوردن

[illegible] سود مند بود [illegible]

خفقان [illegible] ده درم [illegible] بیاشامند

[illegible] دیگر [illegible] سود مند بود خفقان [illegible] یکدرم بود دیگر سنبل

[illegible]

[illegible]

حقنه آن آب گرم که بوره از فی دران جوشانیده باشند چنانچه مذکور شد دیگر سرگین ماکیان یا سرگین [illegible]

قولنج سرد را تجربت دیگر خوردن زنجبیل محلل ریاح غلیظ بود دیگر [illegible]

[illegible]

[illegible]

بیان سنگ مثانه ... [illegible]

مثانه علامتش ... [illegible]

[illegible]

[illegible] ... بیاش سند بول براند ... [illegible]

[illegible]

بوده باشد آن را نیم کوبیده کنند و با عسل بخورند نافع است و بهتر که جوز در آن ... باه را برانگیزاند چون ...

... چون بخورند قوت شهوت دهد و مقدار مستعمل از وی یک مثقال بود ...

... باریک کرده سحق کنند و با عسل سرشته ... شهوت برانگیزاند و چون ...

... قوت دهد ... از جای بنشیند ... دیگر شود و در بازوی ... قوت ...

... زیاده کنند ... حشیشی است سرخ ... آورد ... در حفظ ...

قوت دهد و منی زیاده کند چون یکدرم از وی بیاشامند ... آب ... بکشند ...

بیاشامند باه را برانگیزد ... زیاده کند دیگر گوشت ...

[illegible]

[illegible]

در علاج سوداء الغلیل ... در ابتدا ... فصد کردن است ... رم را نافع بود

... در سوداوی ... بزرگ کرده و علاج ... چون باز ...

... مسهل است ... روغن زیت ... نافع بود ... در علاج ...

... فصد نمودن و استفراغ کردن ... نافع ... باشند

در علاج ... [illegible]

[illegible]

و آن چو شستهای سفید ریزه بود که چون بفشرند چیزی بیرون آید [illegible]

بعد آن سرکه و سیاه دانه را کوفته و ضم کرده بر روی مالند [illegible] در علاج [illegible]

[illegible]

[illegible] طلا کنند زایل کند [illegible] بر بهق کنند زایل کند [illegible]

[illegible] آمیخته بر بهق طلا کنند [illegible] زایل کند [illegible] سرکه [illegible] بر بهق مالند نافع بود [illegible]

[illegible] نافع بود [illegible] در علاج برص یعنی سفیدی یا سیاهی که از ظاهر بدن در پوست [illegible]

[illegible]

سوخته ... بغایت سودمند نافع بود ... [illegible]

... [illegible] ... در علاج جراحت ... عنکبوت را بر جراحت ... [illegible]

[illegible]

... در علاج گزیدن جانوران زهردار ... [illegible]

... قسم اول قوی السم است ... [illegible]

... قسم دوم ضعیف السم است ... [illegible]

... سرگین بز را چون ... سحق کرده و با شراب خلط کرده ... [illegible]

[illegible]

[illegible]

[illegible]

[illegible] طبیعت [illegible] از آن زهر کشنده [illegible] جهت [illegible] کشنده مثل افعی [illegible]

[illegible]

[illegible]

[illegible] درون اگر کم پیاز دشتی بریان کرده با شیر ... نمک خلط کنند دو مثقال ازان بخورند تا بیاشامند مسهل اخلاط

... نیم درم تخم تره تیزک سحق کنند و با آب گرم بیاشامند طبیعت براند تخم شملیت را با عسل بیامیزند شکم براند

... هر که در روزه ... پاک کنند ... از سرگین موش شافه سازند و کودکان بکار برند شکم براند ... آب تخم

بیاشامند شکم براند ... اما ... سنگین بکوبند و بیخته ... اندر نیم رطل ...

درم شکر بیاشامند طبیعت براند بقبض و صفرا براند ... و معده را قوت دهد ... سه عدد ...

شکم براند مسهل سودا بود ... را با ... سحق کرده با عسل بپزند تا غلیظ گردد و معقد ...

بماند ... طبیخ ... بیاشامند شکم براند و فضول مراری بیرون آرد ... دو درم ... بیاشامند مسهل ...

... عدس پخته باشند و بیاشامند شکم براند ... عسل را با آب ... بیاشامند شکم براند ...

... طبیعت را نرم کند و مقدار ماخوذ از ... مثقال بود ... عصاره برگ بید بیاشامند مسهل ...

و بلغم بود ... یک درم بود ... ثمر کبر با نمک بخورند شکم را نرم دارد ... مسهل اخلاط ...

تمام شد

فرهنگ ادویه

بسم الله الرحمن الرحیم

باب الالف اره و اسقیل و اسقیل ... بپیاز دشتی هندی ... گویند ...

دو ماک گویند هندی ... اونکه ... خار ... گویند ... هندی ...

هندی ... یعنی ... احمد ... الجبر ... [illegible]

... کندم دشتی هندی گل ... درخت ... گویند ...

... بزرگ ... قند ... اسقولار ... قند ...

... باشد ... و ... گویند ... سکبینج ...

... هندی ... ارخره و ارخره یعنی ... شده ... و ... ورق

گویند الجبر ... هندی ... ... گوشت آورده و ...

... درخت ... اصل ... الجبره ...

... بری ارد چنگاره یعنی ... و ... نیز گویند ... اطراطیس

... او ... مصری یعنی ... سیاه که از ... باشد یعنی ... نیز گویند

... و آن سه نوع است سیاه و سفید و لعل در هندی ... گویند ... گیاهیست ... برگ ...

... بسیار است ... نیز گویند الاشقاقل ... بنده درخت ... و ... جس

... و ... یعنی ... بپرورده یعنی ... آب روان ... و ... یعنی آمله

... سیاه ... یعنی صمغ صندل سرخ هندی ... چندن گویند و در ... نیز گویند ... یعنی ...

... و ... اقاقیا صمغ است ... صمغ ها را گویند ... یعنی ... دشتی هندی

... گویند ... یعنی ... گرد ... هندی ... را ... از نامهای ... است ...

... نامهای ... درخت ... گل دشتی ... یعنی گندم ... اصل

... هر دو ... از نامهای ... یعنی ...

... که دانه او دراز باشد و سپید ... گویند ... سپیدرا

... و ... این هر دو نام گیاهیست ... اجوائن ... و ... یعنی ... قاقیا

... الجره ... هندی ... را ... یعنی ... یعنی ...

... درخت ... درخت ... اسفنقور یعنی ... الملک ... باشد

... رنگ می کنند اسقند پیاز دشتی ... گیاهی ... درخت ...

... درخت ... سپیده ... لوحه ... ماذکاو ... یعنی ... سنگ ...

... اصابع ... تخم ... اس ... الضحیه ... حنوطی ...

... یعنی ... درخت ... هندی ... درخت

... انیسون ... الجیر ... است ... چند جز ...

... کنند ... انیسون اصل ... اجهر ...

... که ... است ... سنبل ... اصل الهند ... انگشت

... الطیب ... هندی سنبل ...

اسپند اسطوخودوس رومی موقف الارواح نیز خوانند اسارون تگر اسخاره رومی توقری اسر ورده سنبل الطیب
مخ طرانیشا اصل السوس بیخ مهلتی بهمن سپید اصل الذریح کاشم ویبرنزبانه وبیخ کبر وبیخ کرفس اصل [illegible]
انگور سیاه اکرفس رومی بیخ جوز رومی کهربا صمغ ادیب اکلیل الملک گیاهی تیمور در نویر اسرکه ازان رنگ [illegible]
اگه تقاح بر زنجو رکیل نیز گویند اهر اندرجو امرود وامرود هندی اصل بیت البطراق طوس اسپند
کاجر اموس ز سیاه دانگاه اجوان لماموله جا ما اماسیبن آرغوره انگور اندرز الکاوزهره وان [illegible]
سیاه تنهو کلد بر آید دراز میان شیردان گاو هند بسیار بهم میرسد خاصیت بسیار دارد و حب البق نیز گویند الطفار
زاغ العلماء کنجشک تر الشور یعنی لکرونده او تنکس یعنی حنجره الطفار نکهه انگور شتی عنب الثعلب [illegible]
بیوتیمی انزروت کنجد لدی الجلک محلب کهیلا الخره [illegible] زند تخم اوتنکس الجبره انیلی اسارون کرفس
عانت اوتنی عرشه صومر زبان عراق گاو زبان گیلان کنگلیتور زبان ترکه کاکبیکا دستی هندی سانتل مرو [illegible]
ایرسا بیخ سوسن آسمان گون الابیع رومی دم الاخوین دحونی شیادنان وهیاره کشنی وزعفران ایهقان [illegible]
هندی جنگلا تر مر ازرنجشک بالنکه جزرد ریحان قرنفل افتیمون اکاس حیل وامرسیلی نیز گویند ابرنیوک [illegible]
عرقیون درخت نوم سعد اهنذ افسنتین کنده مار اشنو زد لوان

اسطوخودوس — اسطبنلاح — ابارج فیقرا

الجرجر گیاه [illegible] ریکان امرود وتذیدرهن
اتریح ترنج مدهکلر هم گویند انجیر ادم کوکر ابهل میوه بیر ارماط کل کیوره ارماک درخت کیوره [illegible]
اکرتر کنج اراک درخت ابهل الفرغا ملاد ر افسنتین رومی در [illegible] مجودس درمستار ردار آب سلق
در نسخه دیگر جوکار [illegible] بخود ازاد درخت [illegible] آملج وآملک و [illegible] اتبیج انبه الکدان وا [illegible]
هینگ اسارون [illegible] در نسخه دیگر مهلتهی انسه جلیره اوسنن ساتهر انگهرا تخم نکهاره البلوت [illegible] الطفیل [illegible]
اکلیل الملک [illegible] الو درخت اگ اقامتیح [illegible] در لیر منگ اوسنن ساتهر ارکل درخت خیار [illegible]
[illegible] اطریفل بلیله بلیله آمله [illegible] اسنت [illegible]
غارستی [illegible]

باب الثاء

[illegible] الکتان [illegible]
هندی [illegible] سیاه [illegible] هندی جلا [illegible] هندی [illegible]
نیز گویند [illegible]
[illegible]
[illegible] نیز گویند [illegible] هندی [illegible]

[illegible] سوا اف اند و تر فلی نیز گویند [illegible] ساروان [illegible] در یمن [illegible]
[illegible] هم خوانند تخم نکهاره [illegible] تربد [illegible] شیر [illegible] سوت واقنوهم [illegible]
[illegible] لبا هی [illegible] الکا [illegible] ایرو یدی [illegible] التراجی [illegible] میگویند [illegible] سنبها لو [illegible] گویند [illegible]
[illegible] ان [illegible] خوانند [illegible] گویند [illegible] ترا ایمان [illegible] تخم سپند ان درار [illegible]
[illegible] تخم [illegible] تخم سرو [illegible] تخم [illegible] بزرک تخم سبستان [illegible] دارد [illegible]
[illegible] تخم اصابع العوصی [illegible] تخم [illegible] چوب خالص [illegible] عود [illegible]
[illegible] که [illegible] درخت [illegible] گویند
[illegible] که [illegible] گویند [illegible] تخم [illegible] تخم [illegible]
[illegible] اسکنده [illegible] تخم [illegible] ترنج [illegible]
[illegible] سیاه دانه [illegible] بلیل [illegible] تخم [illegible] سنبها لو [illegible] تخم [illegible]

تراثیت — تغشا — ترمد [illegible] سوت [illegible] نیز گویند تخم عاشق

تخم [illegible] سپند [illegible] تخم سپند [illegible] تخم [illegible] ترا ایمان [illegible]
[illegible] سنبها لو [illegible] [illegible] تخم [illegible] میوه [illegible]
[illegible] فلفل دراز و فلفل گرد و زنجبیل [illegible] تو دری اسکنده سیاه [illegible] اسکنده
[illegible] که در میان [illegible]

باب الثاء

[illegible] هندی [illegible] گیاه [illegible] گویند
[illegible] گویند و [illegible] نیز گویند [illegible] گویند [illegible] نیز گویند

باب الجیم

[illegible] جوز [illegible] جوز [illegible] جوز [illegible] جوز [illegible]
[illegible] گویند [illegible] گویند [illegible] جوانسه [illegible]
[illegible] گویند [illegible] گاوی [illegible] هندی [illegible] جوز [illegible]
[illegible] هندی [illegible]
[illegible] جوز [illegible]
[illegible] گویند [illegible] هندی [illegible]
[illegible] گویند چوب [illegible] گویند چوب [illegible]
[illegible] نیز گویند [illegible]
[illegible] گویند [illegible]
[illegible] درخت [illegible] هندی [illegible] گویند [illegible]

... از بلبل دراز است ... یعنی اجوائن ...

... بهندی ... گویند ...

[illegible]

[illegible]

...کی اکت با در بخبوریه یا در بنبوبه و با در زنک دیر بماند و بقلهٔ ازجیه نیز گویند هندی رام تکیه برنج کابلی از رنگ دریای...

...ی بکمان بید بذر القنب سهداله هندی بجیا کن بیج بذر البطیخ تخم خربزه بذر الکراس البری تخم کنند تا بذر الرشاد...

...ن بذر الغنث تخم بالنکو بذر الورد تخم گل که زردی در میانه گل است بذر الجرجر تخم کتر تیزک ترمرا بذر العصفر...

...رگ بذر الحماض تخم ترش هندی چوکا بیج بذر الاسبیوس (?) تخم قطف هندی بهتو بیج بذر الفجل تخم ترب بذر ال...

...خوب کلا بذر الخس (?) ... وصب العنقل بذر الکتان (?) بذر البلیون (?) تخم نارجو (?) هندی ناکدان بیج بذر الخطمی...

[illegible]

[illegible]

و شمیر می باشند همچو اجوائین که بخورد دن ان که بهار شکم می انستد دود دهی بکرا از اناکاراین سیکلو نیند و ...
... دادی و داری و ... باوی و دهانکی را کویند دهار و دردی و کس ادن نیز کویند دار شعبان و دار ...
سعان بیخ سنبل را کویند در معتبه بولیشه داب بدرخت خیار را کویند در مسته یعنی ترنج دخل ...
هندی جالوتر کویند دبق یعنی برشکم درخت دارم اسکنده دهتر یعنی دقار و زونک ار سیده ...
یعنی دهامه دنبل و درانتی یعنی جالکوته دف اکسیهو کنوار درختم درخت ...
رائی دایه درخت خیار درخت کاجره ...

[illegible]

[illegible]

[illegible]

باب الصاد

[illegible]

[illegible]

باب الضاد

[illegible]

باب الطاء

[illegible]

باب الظاء

[illegible]

باب العين

[illegible]

باب الغين

[illegible]

باب الفاء

[illegible]

موسی [illegible] جبیل [illegible] یعنی کیاه چولائی فرغند کیاهیست که بر درخت بپیچد و خشک کند [illegible]

[illegible] بالنکو [illegible] بندق اسود هندی [illegible] بندق بادام کشمیری فرقیبان یعنی [illegible]

[illegible] زاد یعنی [illegible] فرخ حمام کبوتر [illegible] فرفخ برکسا [illegible] فستق یعنی پسته [illegible]

باب القاف

قسط [illegible] فسط بر دو نوع است [illegible] سیاه [illegible]

[illegible] قرص کافور [illegible] قاقیا [illegible]

[illegible]

باب الکاف

[illegible]

باب اللام

[illegible]

[illegible]

[illegible]

تمام شد الفاظ ادویه

بسم الله الرحمن الرحیم

باب الالف

[illegible]

[illegible]

فصل الباء [illegible]

[illegible]

فصل الدال [illegible]

[illegible]

فصل الذال [illegible]

[illegible]

فصل الراء [illegible]

فصل التاء [illegible]

[illegible]

فصل الثاء [illegible]

فصل الجيم [illegible]

[illegible]

[illegible]

بسم الله الرحمن الرحیم

[illegible]

...ان این نسخه تعبیر خوابست که هر تعبیر مشکل را جوابست بدانکه تعبیر خواب علم شریف است منزه

...یف پیغمبرانست علیهم السلام بر دوازده باب مرتب کرده ایم باب اول در دیدن نور خدا تعالی و دیدار

...بران و علما و زاهدان و شهیدان و قیامت و پل صراط و بادشاه و غیره هر که نور خدا تعالی را در خواب

بیند زاهد و عالم گردد در دنیا و آخرت از همه رنجها و خوفها خلاص یابد هر که محمد علیه السلام را در خواب بیند

...سرور و منعم شود و هر که [illegible] را در خواب بیند [illegible] زود [illegible] کند [illegible] فتح یابد و هر که علما

...زاهد را در خواب بیند روزی او فراخ شود [illegible] یابد و هر که پادشاه را در خواب بیند مال و جاه یابد هر که

[illegible]

... راحت یابد و اگر کاسه سیاه و کنیز سیاه را در خواب بیند اندوه یابد یا بیم [illegible]

[illegible] هر که [illegible] شکر و ترنج هر که جزات را در خواب بیند مال غیب یابد از غیب

[illegible] بیند نعمت او زیاده گردد هر که روغن زیت را در خواب بیند کار او نیکو شود هر که روغن سیاه

[illegible] هر که شراب [illegible] در خواب بیند نعمت و راحت یابد و مالدار شود هر که انگور سفید در خواب بیند

[illegible] هر که انگور سیاه بیند از دوستان [illegible] هر که سیب ترش بیند اندک غم رسد هر که سیب [illegible]

[illegible] راحت یابد هر که بادام بیند یا منفعت میراث یابد هر که جوز مغز بیند چیزی افتاده یابد

[illegible] زن او فراخ شود و فرزند [illegible] شود و هر که کشمش بیند از بزرگان شاد شود هر که خربوزه [illegible]

[illegible]

در دیدن [illegible] هر که [illegible] را در خواب بیند [illegible] باشد و هر که موش بیند زن [illegible] روزی شود

در دیدن [illegible] هر که پلنگ را در خواب بیند در کار خود مشغول بود و هر که یوز در خواب بیند

[illegible] کند هر که خرس بیند دشمن خود را دوست دارد و یا ظالم گرفتار شود صدقه بدهد و هر که [illegible] را در خواب [illegible]

[illegible] دشمن خود را دوست دارد و از مکر او پرهیز نماید و هر که [illegible] را ببیند از دشمن پرهیز کند [illegible]

در دیدن مرغان هر که باز بیند بهتر گردد هر که [illegible] بیند عاقبت بخیر گردد هر که [illegible] در بالای سر خود بیند سرور شود

[illegible] هر که مرغ بیند مراد خود رسد و هر که [illegible] بیند [illegible] گرفتار شود صدقه بدهد هر که زاغ و کلاغ

[illegible] بیند [illegible] فاخته و قمری را ببیند و یا کبوتر و طوطی [illegible]

[illegible]

صدقه بدهد والله اعلم بالصواب

بسم الله الرحمن الرحیم

[illegible] اللهم لا طیر الا طیرک ولا خیر الا خیرک ولا اله غیرک ولا حول ولا قوة الا بالله العلی العظیم یا الله یا الله یا الله برحمتک یا ارحم الراحمین [illegible]

[illegible]

و اگر [illegible] بجهد از پادشاه و سلاطین عزت یابد جاه و منصب یابد در جستن ابرو اگر کسی را ابروی [illegible]
[illegible] بهره و شادی بیند و اگر ابروی چپ بجهد دولتمند شود و وزارت [illegible]
میانه هر دو ابرو بجهد از دوستان شادی و یا بحری ملاقات شود در جستن چشم اگر کسی را ابروی [illegible]
یا چشم راست بجهد [illegible] بیند و عزت یابد و اگر ابروی [illegible] چشم چپ بجهد غمگین گردد و اگر [illegible]
از درون بجهد به خوبی شود و مردم آزاری کنند و [illegible] و اگر درون چشم چپ بجهد از غم و اندوه برهد و شادی
بیند و اگر درون هر دو چشم بجهد [illegible] گردد و بیماری صعب کشد اگر [illegible] دنبال چشم راست بجهد
[illegible] از بزرگان یابد و اگر دنبال چشم چپ بجهد مال بدست آید و دوستان [illegible] شود و اگر [illegible]
راست بجهد جاه و نعمت یابد و اگر پشت چشم چپ بجهد با دشمنان جنگ و عداوت پیدا آید و [illegible]
[illegible] بجهد از فلک گرفتار مشکل و گرفتاری بیند و بیمار شود و اگر پلک زیرین چشم [illegible] بجهد [illegible]
بمقصود رسد در جستن مژگان اگر مژگان جانب راست طرف بالا بجهد [illegible] از سفر رسد [illegible]
چپ جانب بالا بجهد دشمنی او [illegible] و اگر مژگان چپ از زیر بجهد دشمن او [illegible] آید و دشنام [illegible]
جانب چپ بجهد شادی بیند اگر دیده چشم راست بجهد از بیماری و رنج [illegible] یابد و اگر دیده چپ بجهد [illegible]
گوید و اگر گوشه چشم راست بجهد عیش و خوشی بیند و اگر گوشه چشم چپ بجهد [illegible] شود و فرزند [illegible] شود
قدم [illegible] شود در جستن رخساره اگر رخساره جانب راست بجهد کاری [illegible] آید [illegible] بیند
برسد [illegible] خوشحال شود و از رنج برهد و اگر رخساره چپ بجهد چیزی از [illegible] یابد [illegible]
از آن پشیمان شود در جستن بینی اگر بینی تمام بجهد توانگر گردد و از غم و محنت برهد [illegible] از آن
تمام یابد و اگر پره بینی سوی راست بجهد با کسی جنگ کند و اگر پره بینی جانب چپ بجهد گریه کند و باز خندان [illegible]
و اگر [illegible] بینی جانب راست بجهد کام رواند و جاه یابد و اگر [illegible] بینی جانب چپ بجهد [illegible] بیمار شود [illegible]
یابد در جستن دهن اگر تمام دهن بجهد شادی بیند و دولت یابد [illegible] خورد و اگر گوشه دهن [illegible]
راست بجهد خبر خوش شنود و خوشحال شود و اگر گوشه دهن جانب چپ بجهد مال یابد و مرتبه او زیاده شود [illegible]
در جستن لب اگر کسی را لب بالا بجهد دشمنان او مقهور شوند و بر لب محبوب بوسه دهد و اگر لب زیر بجهد [illegible]
خود برسد در جستن زبان اگر کسی را زبان بجهد با دشمنان جنگ و غوغا کند در جستن زنخ اگر کسی را [illegible]
بجهد با مردم خوش طبع ملاقات کند و یا با کسی جنگ کند ظفر یابد و خوشحال شود در جستن کام اگر کام [illegible]
نعمت و جاه یابد اگر کام جانب راست بجهد [illegible] بیمار شود و اگر جانب [illegible] بجهد [illegible] شود
در جستن دندان اگر دندانهای بالا بجهد [illegible] راست خوب [illegible]
نصیب کند و اگر دندانهای بالا جانب چپ بجهد مال حرام بدست او آید در جستن [illegible] اگر [illegible] بجهد
خوب [illegible] در جستن گردن اگر کسی را تمام گردن بجهد [illegible] و اگر گردن [illegible]
بدست آید [illegible] یابد و اگر [illegible] جانب [illegible] بجهد [illegible] شود [illegible]

از دوستی جانب راست بجهد ملک یابد و جاگیر بدست آرد و صاحب [illegible] شود و مرتبه او بلند گردد و اگر دوش
[illegible] جانب چپ بجهد با کسی جنگ افتد و غمگین شود در جستن کتف اگر کتف راست بجهد بهتر شود و [illegible]
جاه یابد و اگر کتف چپ بجهد بمقصود برسد هر چه در دل او باشد همان شود در جستن بازو اگر بازوی [illegible]
بجهد اندک غم خورد و باز خوشی [illegible] و مال یابد و [illegible] و یا با دوست ملاقات کند اگر بازوی چپ
بجهد چیزی گم کند و باز بیابد و خوشحال شود و اگر [illegible] بجهد با کسی نزاع و خصومت پیدا شود و یا با اهل خانه خود
گفتگوی کند در جستن ساعد [illegible] اگر ساعد راست بجهد بدخواهان او [illegible] یابند و اگر ساعد چپ بجهد
نزدیک پادشاه [illegible] شود [illegible] و بمقصود [illegible] رسد در جستن کف دست اگر کف دست راست بجهد عزت
و جاه یابد و اگر کف دست چپ بجهد بمقصود رسد در جستن انگشتان دست راست اگر انگشت [illegible] راست بجهد
از [illegible] و [illegible] و اگر انگشت شهادت بجهد دشمن [illegible] آید و [illegible] و اگر انگشت میانه بجهد
[illegible] و شادی بیند و اگر انگشت [illegible] بجهد از دوستی [illegible] و یا کاری کند که [illegible] و اگر انگشت
[illegible] بجهد از دوست [illegible] شود و [illegible] و اگر [illegible] انگشتهای راست بجهد رنج [illegible] بیند و اگر
[illegible] دست راست بجهد با کسی خصومت و جنگ کند در جستن انگشتان دست چپ اگر انگشت [illegible] بجهد
خصومت و غمگینی [illegible] و اگر انگشت شهادت [illegible] بجهد جنگ و فتنه بیند و اگر انگشت میانه بجهد [illegible]
[illegible] انگشت [illegible] بجهد سیم و زر بسیار در دست گیرد و اگر انگشت [illegible] بجهد [illegible] یابد و اگر
[illegible] دست چپ بجهد از رنج و بلا ایمن شود و خوشحال [illegible] در جستن انگشتهای پای راست اگر
[illegible] بجهد [illegible] از غم [illegible] یابد و [illegible] از سفر رسد [illegible] اگر انگشت شهادت [illegible] بجهد
[illegible] اگر انگشت میانه بجهد همین حکم دارد و اگر انگشت [illegible] بجهد [illegible] و اگر انگشت
[illegible] بجهد خوشحال بیند و [illegible] و اگر [illegible] انگشتهای پای [illegible] بجهد از [illegible] بیند [illegible]
[illegible] در جستن انگشتهای پای چپ اگر انگشت [illegible] بجهد دولت [illegible] یابد اگر انگشت شهادت بجهد کاری کند
[illegible] اگر انگشت میانه بجهد خوشی [illegible] بیند و اگر انگشت [illegible] بجهد خصومت و جنگ بیند
[illegible] دولت [illegible] اگر تمام انگشتهای پای چپ بجهد از رنج و بیماری خلاص یابد و
[illegible] کند در جستن بغل اگر [illegible] چپ اگر بغل راست بجهد [illegible] شود و اگر بغل چپ
[illegible] از بیماری و درد [illegible] شود در جستن [illegible] اگر [illegible] راست بجهد [illegible] در [illegible] بجهد
[illegible] شود و دولت یابد در جستن زانو اگر زانوی راست بجهد [illegible] شود اگر زانوی چپ بجهد
[illegible] و یا خبر [illegible] شنود و اگر سر زانوی راست بجهد [illegible] نزاع شود [illegible] او
[illegible] و اگر سر زانو [illegible] چپ بجهد مال یابد و بهتر شود و اگر زیر زانوی راست بجهد [illegible] کند و اگر
[illegible] بجهد در کنج تنهائی نشیند در جستن [illegible] اگر [illegible] بجهد [illegible] بیند و اگر
[illegible] راست بجهد [illegible] و اگر [illegible] جانب [illegible] بجهد [illegible]

بر وجه کند در جستن پهلو اگر پهلوی راست بجهد عاقبتش نیکو بود اگر پهلوی چپ بجهد از غم و اندوه و بلا ایمن شود

در جستن تهیگاه اگر تهیگاه از جانب راست بجهد مال یابد و شادمان شود و اگر چپ بجهد ...

اید و دولتمند شود در جستن میان اگر میان بجهد از غم و محنت خلاص یابد ...

بخواهد که صاحب حال باشد در جستن میان سینه اگر میان سینه بجهد عزیز ...

... در جستن معده اگر معده بجهد ...

... در جستن پستان اگر پستان راست بجهد ...

دولت یابد ... در جستن ...

[illegible]

ابجد هوز حطی کلمن سعفص قرشت ثخذ ضظغ

[illegible]

بسم الله الرحمن الرحیم

الحمد لله رب العالمین والعاقبة للمتقین والصلوة علی رسوله محمد وآله اجمعین اما بعد این نسخه ایست مسمی بطالع نامه
خواهی که طالع کسی بدانی نام او و نام مادر او بحساب ابجد دوازده دوازده طرح ده اگر یک ماند طالع او حمل باشد
و دو ماند ثور بود و اگر سه ماند جوزا و در چهار سرطان و در پنج اسد و در شش سنبله و در هفت میزان و در
هشت عقرب و در نه قوس و در ده جدی و در یازده دلو و در دوازده حوت. طالع حمل بدانکه حمل خانه مریخ
آتشین است [illegible]

[illegible]

دارد و برج او ماه [illegible] و طبع او [illegible] طالع باشد از [illegible] ایشان بهره یابد و [illegible]

[illegible]ع بود و از عمل خویش مال بسیار خورد و چون ماه زیاده شود کار او بالا گیرد و او را ضیاعت بسیار دهد [illegible] باشد

او امید است از بزرگی نعمت یابد و از برادران و خویشان روزی یابد از دو خانه [illegible] میزان است از [illegible]

ببیند خانه فرزندان او عقرب است از بعضی فرزندان شاد باشد و از دیگر غم [illegible] خانه بیماری [illegible] بود و از درد سینه

خانه نکاح او جدی است سه نکاح کند و زن اول نیکو [illegible] بمیرد و زن دیگر [illegible] خانه مرگ [illegible]

[illegible] است در یازده سالگی و سی و پنج سالگی و شصت سالگی چون از این خطرها بگذرد عمر [illegible] است در [illegible]

[illegible] است منفعت بسیار یابد [illegible] مبارک بود و در آخر عمر مال زیاده شود خانه عمل او حمل است از

بزرگان منفعت یابد [illegible] باور سد خانه دوستان او [illegible] است دلیل کنند [illegible] پدید [illegible] رسد خانه

[illegible] است با کسی خصومت نکند اما [illegible] باید [illegible] از عمل [illegible] او را موافق آید و پرهیز کند از

[illegible] و پرهیز با [illegible] ماه ربیع الاول [illegible] و از روز [illegible] و روز دوشنبه و روز الخمیس بود [illegible] شکایت [illegible]

[illegible] تا زود [illegible] و اگر بیمار شود [illegible] مرغ یا گوسفند [illegible] زند لا اله الا الله الملک الحق

المبین لا اله الا الله الملک الحق الیقین لا اله الا الله محمد رسول الله [illegible] عنی یا مسبب الاسباب

[illegible] الابواب یا مقلب القلوب [illegible] یا دلیل المتحیرین یا غیاث المستغیثین برحمتک یا ارحم الراحمین طالع

[illegible] بدانکه اسد برج [illegible] است [illegible] و طبعش گرم و خشک است و ستاره امیر المومنین [illegible] است [illegible]

[illegible] امید [illegible] از فرزندان بهره نیابد از روز [illegible] یکشنبه و پنجشنبه [illegible]

[illegible] خانه زندگانی او سنبله است [illegible] بود [illegible] خانه مال او [illegible]

[illegible] کند و [illegible] خرج کند و محتاج کسی نباشد خانه برادران میزان است از برادران بهره نیابد خانه

[illegible] عقرب است از [illegible] منفعت ببیند اما [illegible] خانه فرزندان قوس است اکثر فرزند نرینه شود [illegible]

[illegible] فرزند شادی ببیند خانه بیماری [illegible] خانه نکاح او دلو است خصومت [illegible] باشد خانه [illegible]

[illegible] است [illegible] کند کی مال بسیار یابد خانه امید [illegible] است دوستان [illegible] دارند [illegible]

[illegible] است خانه دشمنان سرطان است [illegible] قوی [illegible] هستند اما [illegible] رسانند و از [illegible] بهره [illegible]

[illegible] شود [illegible] مرغ سیاه یا گوسفند سیاه تعویذ نوشته با خود دارد [illegible] بسم الله الرحمن الرحیم

[illegible] ایاک نعبد و ایاک نستعین [illegible] و ننزل من القرآن ما هو شفاء و رحمة للمومنین

و لا یزید الظالمین الا خسارا اللهم [illegible] علیه توکلت و هو رب العرش العظیم برحمتک یا ارحم الراحمین

طالع سنبله ۶ بدانکه سنبله برج [illegible] است [illegible] و طبع او سرد و خشک است و [illegible]

[illegible] دل باشد و طبع او با همه کس [illegible] مردم شیرین نماید [illegible]

[illegible] بهتر بود و اگر [illegible] زیاده بود خانه زندگانی او سنبله است [illegible]

[illegible] خانه مال او میزان است [illegible] از بزرگان نفع یابد [illegible]

[illegible]

[illegible] اگر [illegible] خانه [illegible] سفر [illegible] است [illegible] و نفع [illegible]

[illegible] حیوان [illegible] یابد خانه امید سرطان است [illegible] و از دوستان بهره یابد و از

روز چهارشنبه [illegible] و اگر بیمار شود از خون مرغ یا گوسفند تعویذ نوشته بدارد تا از شر [illegible]

بسم الله الرحمن الرحیم اعوذ بعظمة الله و قدرته من شر ما اجد یا حی یا قیوم یا بدیع السموات و الارض

یا ذا الجلال و الاکرام [illegible] کهیعص حم عسق [illegible] انه من سلیمان و انه بسم الله الرحمن الرحیم

الا تعلوا علی و اتونی مسلمین یا غیاث المستغیثین اغثنی برحمتک یا ارحم الراحمین طالع

[illegible] بدانکه میزان برج بادی است و نر است هر که برین طالع زاید خندان و [illegible] بود [illegible] دوست

[illegible] نیکو باشد و او را خیانت نباشد و اگر بکند راست نیاید و نقصان یابد [illegible]

باد خوش یابد و در چهل سالگی دولت یابد خانه زندگانی او میزان است اول عمر [illegible] بگذراند

عمر [illegible] خانه مال عقرب است از جائی که امید ندارد [illegible] یابد خانه [illegible] جدی است اندک

یابد و از دور [illegible] خانه بیماری [illegible] حوت است [illegible] از درد چشم

[illegible] ببیند خانه نکاح او حمل است از زنان وفا کم بود و از حرام نقصان یابد اگر [illegible] باید که طالع او

[illegible] خانه خوف ثور است باید که از خانه شکسته حذر کند و خطر او در هفت سالگی و [illegible] سالگی و سی و

[illegible] سالگی باشد چون از این بگذرد [illegible] سال عمر یابد خانه سفر او جوزا است [illegible]

[illegible] است باید که حرام نکند و عمر [illegible] بگذراند [illegible] و از ماهها ماه رجب [illegible] و روز چهارشنبه

[illegible] آید اگر بیماری [illegible] این تعویذ بخون مرغ یا گوسفند سفید نوشته با خود دارد [illegible]

[illegible] الرحمن الرحیم ان ربکم الله الذی خلق السموات و الارض فی ستة ایام ثم استوی علی العرش یغشی اللیل النهار

یطلبه حثیثا و الشمس و القمر و النجوم مسخرات بامره الا له الخلق و الامر تبارک الله رب العالمین برحمتک یا ارحم

الراحمین طالع ۸ عقرب بدانکه عقرب خانه مریخ [illegible] است و طبع [illegible] دارد هر که برین طالع زاید

روزی [illegible] بود [illegible] لوح [illegible] بود [illegible] کار را [illegible] خانه زندگانی او عقرب است

اندیشه کند و مال را جائی خرج کند [illegible] خانه مال او قوس است مال خود را برای زن بسیار

[illegible] خود [illegible] خانه برادران جدی است از برادران بهره نیابد خانه بیماری او حمل است

و خون [illegible] خانه نکاح او ثور است از زنان روزی مند بود خانه مرگ جوزا است خطر در هفت

[illegible] از این بگذرد [illegible] خانه سفر سرطان است [illegible]

[illegible] از [illegible] بهره [illegible] خانه امید سنبله است از دوستان فایده یابد [illegible]

[illegible] و از روز چهارشنبه حذر کند [illegible] بیمار شود [illegible]

[illegible] بسم الله الرحمن الرحیم وان یکاد الذین کفروا لیزلقونک
بابصارهم لما سمعوا الذکر ویقولون انه لمجنون وما هو الا ذکر للعالمین وننزل من القرآن ما هو شفاء ورحمة للمؤمنین
ولا یزید الظالمین الا خسارا وبالحق انزلناه وبالحق نزل وجعلنا من بین ایدیهم سدا ومن خلفهم سدا فاغشیناهم
فهم لا یبصرون برحمتک یا ارحم الراحمین ط ۹ طالع قوس بدانکه قوس برج نر است و آتشی و گرم و خشک
هرکه برین طالع زاید علم را دوست دارد و یاره پنج گند خانهٔ زندگانی او قوس است مردی دراز عمر بود خانهٔ
[illegible] است که عمر مال زیاده گردد و روز پنجشنبه مبارک باشد و او را باغ و رزا [illegible] بود خانهٔ فرزندان
[illegible] است از فرزندان بهره یابد خانهٔ بیماری او ثور است بیماری از زکام بود باید که بسیار دنگ نزند خانهٔ نکاح او
[illegible] بهره یابد خانهٔ مرگ سرطان است از آب حذر کند و خطر او در سر سالگی و [illegible] سالگی و شصت سالگی
[illegible] از این بگذرد ... بود و هفتاد سال عمر یابد خانهٔ سفر او اسد است در شوال سفر باید کرد بجای [illegible]
[illegible] میزان است از دوستان نیکوئی بیند و از رنگها رنگ زرد و از چهارپایان [illegible]
[illegible] ماه رمضان نیکو بود و اگر از دیو و پری بیم رسد بخور مرغ یا گوسفند سیاه این تعویذ
با خود دارد [illegible] اعوذ بکلمات الله التامات من شر کل هامة ومن شر الشیطان الرجیم [illegible]
[illegible] یا الله یا رب یا هو یا احد یا صمد یا فرد یا وتر یا رحمن یا رحیم
یا قیوم یا بدیع السموات والارض یا ذا الجلال والاکرام برحمتک یا ارحم الراحمین ط ۱۰
[طالع جدی] خانهٔ زحل است برج ماده است و منقلب [illegible] وطبع او سرد و خشک است هرکه بر این [illegible]
[illegible] بود [illegible] تا [illegible] سال در وقت پیری بسیار یابد گاه [illegible] وگاه [illegible]
[illegible] حمل است [illegible] خانهٔ فرزندان [illegible]
[illegible] و یازده سالگی بود [illegible] از این خطرها بگذرد هشتاد سال عمر یابد خانهٔ سفر سنبله است
[illegible] جانب جنوب کند خانهٔ [illegible] بهره ندارد و از [illegible] پرهیز کند از روزها
شنبه و از ماهها ماه شوال [illegible] و اگر از دیو و پری بیم رسد بخور گوسفند یا مرغ [illegible] این تعویذ
با خود دارد صحت یابد بسم الله الرحمن الرحیم اعیذ صاحب هذا الکتاب [illegible] قل ادعوا الله او ادعوا الرحمن
ایا ما تدعوا فله الاسماء الحسنی یسبح له ما فی السموات والارض وهو العزیز الحکیم برحمتک یا ارحم الراحمین ط ۱۱
[طالع] دلو بدانکه دلو برج نر است و طبع [illegible] و گرم است هرکه برین طالع زاید [illegible]
[illegible]

[illegible] باشد [illegible] بود سالگی عمر بود خانهٔ سفر میزان است از سفر مال یابد بسیار و از
[illegible] روز شنبه و از ماهها ذوالقعده بهتر بود و اگر از دیو و پری بیم رسد این تعویذ بخور گوسفند یا مرغ
[illegible] با خود دارد بسم الله الرحمن الرحیم بسم الله الملک الحق المبین لا اله الا الله العلی العظیم ما شاء الله
[illegible] اشهد ان لا اله الا الله [illegible] وان الله علی کل شیء قدیر وقد احاط بکل شیء علما واحصی
[کل شیء] عددا یا اهیا اشراهیا یا حی یا قیوم یا فرد یا وتر یا ذا الجلال والاکرام برحمتک یا ارحم الراحمین
ط ۱۲ طالع حوت بدانکه حوت برج ماده است هرکه برین طالع زاید عیش و [illegible] دوست دارد و
[illegible] خیانت نکند و بهره مند بود و با علم [illegible] کند خانهٔ زندگانی او حوت است بسیار خردمند بود
[illegible] دوست دارد و از چهارپایان [illegible] خانهٔ [illegible] است از باد و [illegible] خانهٔ فرزندان
سرطان است از فرزندان [illegible] خانهٔ بیماری اسد است بیماری از باد و بلغم باشد [illegible] خانهٔ
سنبله است [illegible] خانهٔ [illegible] میزان است [illegible] در [illegible] سالگی و [illegible] سالگی
[illegible] بگذرد [illegible] سال عمر یابد خانهٔ سفر او عقرب است از سفر بهره مند بود [illegible] و از روزها
پنجشنبه بهتر بود و اگر از دیو و پری بیم رسد این دعا را [illegible] با خود دارد بسم الله الرحمن الرحیم وما قدروا
[الله حق] قدره والارض جمیعا قبضته یوم القیامة والسموات مطویات بیمینه سبحانه وتعالی عما یشرکون [illegible]
[illegible] والنور یا ذا العرش [illegible] حسبنا الله ونعم الوکیل نعم المولی
[ونعم النصیر] [illegible] اجمعین الطیبین الطاهرین والحمد لله رب العالمین برحمتک یا ارحم الراحمین [illegible]

[illegible]

[illegible] علاج [illegible]

[illegible]

غبغب کنند موی نریزد و اگر ریخته باشد تازه بر آید اگر از آتشک موی مژه و ابرو و سر و ریش بریزد [illegible]

گرد بیاز کوفته آتش بستانند و آن آب بمالد موی نریزد و آنکه ریخته باشد تازه بر آید مجرب است نوعی دیگر

بجای [illegible] چند [illegible] سنگ و [illegible] روز بر آن موضع طلا کنند [illegible]

دفع شود دیگر [illegible] با روغن کنجد طلا کنند دفع شود [illegible]

تشنگی و حرارت اگر دهن خشک شود پاره از پنبه خام در دهن نگاه دارد تشنگی بر طرف شود دیگر [illegible]

[illegible] آب شود ۞ در علاج [illegible] اگر [illegible] دل را

[illegible]

[illegible] علاج [illegible]

[illegible]

[illegible] سنبل [illegible] بیارد [illegible]
[illegible] سیاه و هلیله کابلی و جوز انیا و نمک سیاه هر کدام [illegible] بعد از آن هلیله کابلی و زنجبیل
[illegible] در فاکستر کرم [illegible] سوخته شود [illegible] و صبح [illegible]
[illegible] برای قوت باه

شیره کشو [illegible] و عسل و شیره دانه انار شیره لیمو شیره برگ تنبول شیره [illegible] شیره پیاز شیره لهسن و آب
[illegible] هر کدام [illegible] و قند سیاه [illegible] و تخم [illegible] و قرنفل [illegible]
[illegible] بگیرد [illegible] سپند چوب و برگ [illegible] مالیده آب بگیرد [illegible] اضافه کرده
[illegible]

[illegible] طلسم [illegible]
[illegible] شود و اگر آن [illegible] را در سر [illegible] سر او [illegible] طلسم اگر [illegible]
[illegible] بسته شود از موده است طلسم [illegible] در خانه [illegible]
[illegible] بزنند [illegible] هر که این [illegible]
[illegible] السلام [illegible]
[illegible] یا سلطان یا [illegible] یا بدیع السموات و الارض یا ذا الجلال
و الاکرام برحمتک یا ارحم الراحمین [illegible] طلسم [illegible]
[illegible] کند [illegible] آزموده است طلسم [illegible]
[illegible]

123 ۲۴۷

BLANK PAGE

۲۴۶

[illegible]

معجون [illegible] مستعمل مولف خاصیت این معجون بسیار است سودمند بود تباهی مزاج [illegible] درد جگر و معده
[illegible] و ورم و ضعف [illegible] و این مسهل است [illegible] منفعت [illegible]
از بلغم [illegible] دفع کند و نسیان و تاریکی چشم و عسر النفس زایل کند و از خلطهای فاسد پاک گرداند [illegible]
[illegible] و تعدیل در مزاج پدید آید [illegible] سودا [illegible] بشکند و سده جگر و سپرز بگشاید [illegible]
ضعف معده و نفس زایل کند و سودمند بود [illegible] از نقصان [illegible]
[illegible] ضعف در عروق چون از سر [illegible] و سودمند بود در استسقا که بسبب ضعف جگر [illegible]
[illegible]

124

BLANK PAGES

125

BLANK PAGES

107

١٤٣٥٠
١٩٨٠٠
١٩٩٥٠
٤٤٥٠٠
٣[illegible]٠٠
٦٥٠٠
٣٢٥٦١
١٠٥١٩
٣٢٥٠
٥٥١١٦
٥١٦٩٠
٢٢٢٥٢٦

١٤٣٢٢٥
١٥٠٤٥
٤٣٦٥٠
٢١٩٤٥
[illegible]

Foliated 1/4/90
JM

END OF REEL

PLEASE REWIND